رمضان در تاریخ

نویسنده: حضرت آیت الله صافی

بسم الله الرحمن الرحیم

رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی)

نویسنده:

آیت الله شیخ لطف اللّه صافی گلپایگانی

ناشر چاپی:

دفتر آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی)

مشخصات کتاب

سرشناسه : صافی گلپایگانی، لطف‌الله، ۱۲۹۸ -
عنوان و نام پدیدآور : رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی)/ لطف‌الله صافی گلپایگانی.
وضعیت ویراست : [ویراست ۲].
مشخصات نشر : قم: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری : ۲۶۱ ص.
شابک : ۶۵۰۰۰ ریال:۹۷۸-۶۰۰-۵۱۰۵-۷۲-۸
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : کتابنامه؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع : اسلام -- تاریخ
موضوع : شیعیان -- تاریخ
رده بندی کنگره : BP۱۴/ص۲ر۸ ۱۳۹۲
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۱۲
شماره کتابشناسی ملی : ۳۲۴۸۴۳۶

مقدمه

الحمدلله رب العالمین و الصلواهٔ و السلام علی سیّدنا خاتم الانبیاء ابی القاسم محمد و آله الطاهرین
وَکُلًّا نَّقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنبَاء الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَکَ وَجَاءکَ فِی هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَهٌ وَذِکْرَی لِلْمُؤْمِنِینَ (هود/ ۱۲۰)
ما اخبار پیامبران را بر تو حکایت می‌کنیم، تا بدان قلبت آرام گیرد، و از حقیقت مطّلع شوی، و برای مؤمنان نیز پند و اندرزی باشد.
رمضان در تاریخ، ص: ۳

مقدمه مؤلف

لَقَدْ کَانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَهٌ لِّأُوْلِی الأَلْبَابِ ۱]
به درستی که در داستان‌های آنها، عبرتی برای خردمندان است.
یکی از اعمال پر فیض و برکت که وسیله ترقی و کمال بشر است و در آیات شریفه قرآن مجید و روایات و احادیث، از آن مدح بسیار شده تفکّر است.
تفکر در خلق آسمان، و زمین، و نظامات عالم خلقت، و اسرار آفرینش، تفکر در حوادث، اتفاقات، و تحولات روزگار. تفکر در گذشت عمر و پرونده اعمال و بالأخره تفکر در ماه مبارک رمضان، توأم با انجام وظایف و برنامه‌های دیگر، سبب قوّت ایمان و رشد شعور اسلامی و برداشت فوائد تربیتی و اخلاقی و اجتماعی بیشتر است.
تفکر در معانی آیات قرآن، و مضامین دعاها، تفکر در اوضاع اجتماعی و سیاسی، و اقتصادی مسلمانان، و تحولات جهان اسلام از

ماه رمضان گذشته تا حال برای تعیین برنامه کار تا ماه رمضان آینده، و از جمله تفکر در حوادث تاریخی این ماه برای عبرت و موعظه.

کتاب حاضر، شرح و تحلیل و درس‌هایی از چند حادثه از حوادث تاریخی این ماه مبارك است که به منظور تقویت درك مذهبی، و رشد افکار و بیدار شدن احساسات اسلامی نوشته شده است.

امید است مطالعه آن برای عموم، به خصوص نسل جوان، در این ماهِ خدا سودمند واقع شود.

ان شاء الله تعالی

۲۹ جمادی الاولی ۱۳۹۲

لطف الله صافی گلپایگانی

رمضان در تاریخ، ص: ۴

فصل اول: بیعت با ولایتعهدی امام رضا علیه السلام

اشاره

از حوادث و اتّفاقات تاریخی که در ماه مبارك رمضان به وقوع پیوست، بیعت با ولایتعهدی حضرت امام علی بن موسی الرّضا علیه السّلام بود؛ که بنا به نقل «شیخ مفید»[۲] و دیگران، در روز اوّل ماه رمضان سال ۲۰۱ هجری صورت گرفت.

واقعه واگذاری ولایتعهدی به حضرت رضا علیه السّلام از جانب مأمون یک نقشه سیاسی بود.

مأمون برای فرونشاندن آتش انقلابات داخلی و تظاهر به حسن نیّت وارادت خود به خاندان پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم که تا آن زمان از جانب حکومت بنی‌عبّاس و خلفای وقت، نظیر منصور، هادی و هارون، تحت شدیدترین فشارها و شکنجه ها گرفتار بودند، اقدام به این عمل را کرد.

ستمگری‌ها و بدرفتاری‌ها، ظلم و تعدّی بنی عبّاس، نسبت به آل علی علیه السّلام که اهل بیت و ذرّیّه پیغمبر و از نزدیک‌ترین افراد به آن حضرت و حامل علوم نبوت می‌باشند، فزونی گرفته بود.

حبس در بدترین زندان‌ها، شکنجه‌های شدید، آوارگی از وطن و مسکن، منعِ آب و نان، ضرب و شتم، هتك حرمت، کشتن با فجیع ترین اشکال، نمونه هایی از این سختگیری ها بود.

آل علی علیه السّلام هیچ تقصیری نداشتند، جز آن که خیر و سعادت بشر را می‌خواستند و شیفته و دلباخته حق، و خواستار عدالت و آزادی بودند و مردم، آنها را شایسته رهبری مسلمانان می‌دانستند و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلّم امّت را به آنها ارجاع کرده تا دین، احکام و سایر مسایل شرعی را از آنها بیاموزند. مردم، آل علی

رمضان در تاریخ، ص: ۵

علیه السّلام را دوست میداشتند و آنان، مالك دل های جامعه بودند.

در مقابل، بنی‌عبّاس افرادی ستمگر، ستم پیشه، غاصب، غارتگر بیت المال، و متجاوز بودند؛ خلافت اسلامی را مانند دوران بنی امیّه از مسیر خود خارج کرده و بدترین استبدادها و دیکتاتوری‌ها را تشکیل دادند و آتش اختلافات نژادی و ملّی و عرب و عجم را بین

مسلمانان روشن کردند؛ و برای آن که مسلمانان از اصول اساسی اسلام و فهم حقایق قرآن بی اطّلاع باشند و به حقوق خود آشنا نشوند و بنی‌عبّاس بتوانند روش حکومت‌های پیش از اسلام را مرتجعانه احیا نمایند، با زبان عربی- که همان زبان اسلام و قرآن بود- به مخالفت برخاسته و از توسعه آن، در قلمرو کشورهای اسلامی جلوگیری کرده، زبان‌های محلّی را رواج دادند؛ که حتّی می گویند: به «ابو مسلم» دستور دادند:

هر چه عرب زبان در خراسان است، از بین ببر؛ زیرا آنهایی که به زبان عربی آشنا نباشند و نتوانند مفاهیم و مقاصد قرآن را به طور مستقیم از قرآن بگیرند، طبعاً به آن وضع حکومت پر از تجمّلات و دستگاه عریض وطویل خلافت، مانند یک مسلمان آزاد و قرآنی، با نفرت و بغض نمی‌نگرند.

بنابراین، مأمون از کسانی بود که زبان فارسی را رواج می داد و به شعرای پارسی زبان جایزه اعطا می‌کرد؛ نه برای اینکه به فرهنگ و زبان پارسی علاقه داشت؛ بلکه برای اینکه جنگ عرب و عجم را به راه بیندازد و با جانبداری از یک گروه، حمایت آنها را جلب، و گروه دیگر را بکوبد؛ زیرا ایجاد تفرقه بین ملل عرب و عجم و رواج دادن تعصّبات باطل، و ملّت را رو در روی هم قرار دادن، برای نگاهداری پایه های حکومتی که بر خلاف احساسات عموم رفتار می کرد، راه مؤثّری بود.

رمضان در تاریخ، ص: ۶

یکی از خیانت‌هایی که بنی‌عبّاس به اسلام روا داشت، همین بود که جامعه مسلمانان را از یکپارچگی خارج ساخت و بین آنان اختلاف ایجاد کرد و در حقیقت قیام هایی را که علیه دستگاه خلافت در ایران و کشورهای دیگر آغاز شد، خودشان پایه‌ریزی کردند؛ مردمان دلسوز و فهمیده را مجبور به سکوت، و جاسوسان آنها جامعه را از امنیّت محروم کرده بودند.

به این علل، مردم آن ها را دوست نمی‌داشتند و ستم‌های آنها به آل علی علیه السّلام دل‌ها را از آتش اندوه می‌سوزانید.

عکس العمل مردم در برابر اعمال ناهنجار بنی‌عباس، افزون شدن علاقه آنان به رهبران و امامان اهل بیت علیهم السلام بود. ولی حکومت که فقط بر پایه زور پایدار مانده بود و به سر نیزه و تهدید و ارعاب اتّکا داشت، بر شدّت عمل خود می‌افزود و دسته دسته سادات جوان و پیر و هواخواهان حکومت آزاد اسلامی را به شهادت می‌رساند و یا زنده به گور می‌کرد و یا اینکه در سیاه‌چال‌ها می‌انداخت.[۳]

آل علی علیه السّلام آزادی‌خواه و طرفدار حکومت حقّ و عدالت اسلامی بر مبنای قرآن و سنّت نبوی بودند. و مرور زمان ثابت کرد، بنی‌عبّاس کسانی نیستند که بتوانند رهبری مسلمانان را عهده‌دار باشند.

تفکیک سیاست از دیانت و دین از دنیا هم ممکن نبود تا بنی‌عبّاس بگویند ما سیاست را اداره می کنیم و آل علیعلیه السّلام دیانت را. بنابراین، اگر از جنبه دینی و معنوی کم و کاستی داشته باشیم و هر خلاف شرعی نیز مرتکب شویم، با سیاست و ریاست و حکومت مغایر نیست.

دین و سیاست

بنی‌عبّاس ناچار بودند خود را هم رهبر سیاسی و هم رهبر

رمضان در تاریخ، ص: ۷

دینی بدانند؛ زیرا در اسلام، سیاست و دیانت از هم جدا نیست. دیانت یعنی همه چیز، تجزیه دین از سیاست، انفصال سیاست از دین، شعاری است که بیگانگان و دشمنان اسلام، از پشت آن، می‌خواهند اسلام را از حکومت در جوامعِ مسلمین معزول کنند و وحدت مسلمان‌ها را از بین ببرند. این موضوع، یعنی تجزیه، فصل و جدایی دین از دنیا، خطرناک‌ترین افکار ضدّ اسلامی و مخالفِ

صریحِ تعالیم اسلام، آیات و نصوص کتاب و سنّت است؛ بنابراین، بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس هم نتوانستند آن را انکار کنند و خود را پیشوای مسلمین خواندند، بی آن که واجد صفات رهبری باشند و اشکال وارد مخالفان آنها هم این بود که شما به شهادتِ اعمال و رفتاری که دارید و برای اینکه عالِم به معارف اسلام نمی باشید، واجد صفات رهبری نیستید، و غاصب این مقام می‌باشید.

بسیج افکار علیه حکومت بنی‌عبّاس

در اواخر حکومتِ دیکتاتوری هارون و آغاز حکومت مأمون، احساسات توده‌های وسیع مسلمانان، علیه حکومت بنی‌عبّاس به شدّت اوج گرفت و عکس‌العمل در برابر کارها و اختناق افکار و سلب آزادی های فردی و دینی، در قلوب زیادشده و در حال انفجار بود. جریان جنگ خونین «امین» و «مأمون» و آن همه کشتار و اتلاف نفوس، و نیز قتل امین، ماهیّت این بازیگران صحنه سیاست را بیش از پیش فاش کرد.

«مأمون»، احساسات ملّی و قومی ایرانیان، و «امین» نیز احساسات ملّی و قومی عربی را وسیله ساخت و عالم اسلام را تجزیه کردند و احساساتی را که اسلام، سال‌ها پیش از بین برده بود، زنده نموده و احساسات واقعی اسلامی را که مافوق این احساسات بود، نادیده گرفتند و مصالح عالیه اسلام را به مصالح شخصی خود فروختند.

اسلام، تعصّب نژادی، ملّی و قومی را لغو کرد و جنگ، برای پیروزی و برتری نژاد یا قوم و ملّت خاص را ممنوع

رمضان در تاریخ، ص: ۸

نمود و تمام بشر را از هر قوم و ملّت، دعوت به اسلام و برادری کرد، ولی خلفای غاصب، عموماً این جهت را مراعات نکرده و از اختلافات، بهره برداری می کردند.

مردمان فهمیده و متفکر، در گذشته و حال، این دقایق و نکات را درک کرده و از ضررهای رواج ملّیت‌های گوناگون در جامعه اسلامی اطلاع دارند؛ امّا قدرت‌هایی که از این افکار کهنه و پوسیده، برای بقای سلطه و حکومت خود استفاده می کنند، به نصایح بزرگان اسلام اعتنا ندارند.

مأمون برای اینکه به اوضاع آشفته سرو سامانی بدهد و از عکس العمل آن همه جنایات و خیانت‌ها، قتل سادات و اسراف بیت المال، تا حدّی جلوگیری کند و خشم مردم را فرو بنشاند و خود را خیرخواه مسلمین و دور از مطامع سیاسی جلوه دهد؛ و به گفته بعضی، اهل بیت علیهم‌السّلام را طالب حکومت معرّفی کند؛[۴] یا آنان را به خاطر قبول منصب از دستگاه حکومت، در معرض اعتراض واقع سازد[۵] و آن را دستاویزی برای شرعی بودن حکومت خود قرار دهد و مسلمانان و بسیاری از سران و خواصّ خود را که انتقال خلافت را به آل علی علیه السّلام و اهل‌بیت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و مقر شرعی آن، آرزومند و خواستار بودند و بلکه اصرار می‌ورزیدند، ساکت و راضی سازد، دست به یک نیرنگ سیاسی و بازی تازه‌ای زد، که هم خود را تبرئه و طرفدار حق معرّفی کند، و هم تشنّجاتی را که در گوشه و کنار و اطراف

رمضان در تاریخ، ص: ۹

مملکت بود، آرام و موقعیّت حکومتش را که سخت متزلزل بود، مستحکم و استوار سازد.

نقشه مأمون

او در صدد برآمد که دست به سوی خاندان پیغمبر صلّی الله علیه وآله و سلّم دراز کند، و بهترین و شایسته‌ترین و عالم‌ترین و پرهیزکارترین آنها را که از هر جهت میان مسلمانان، دارای حسن شهرت و مورد علاقه و ارادت عموم باشد و در بین بنی‌عبّاس و

دیگران، نظیر و مانندی نداشته باشد را به عنوان ولیعهد انتخاب کند و او را در جریان ها و وقایع و کارهایی که می‌شود، به قبول مسؤولیت وادار سازد، و به اصطلاح، عضو هیأت حاکمه قرار دهد.
این اقدام، از یک سو، مردم را به آینده اسلام و مسلمانان، امیدوار می‌ساخت و از سوی دیگر، حضرت رضا علیه السّلام را در شمار هیأت حاکمه‌ای که اکثریت آنها به ریاست مأمون، مورد اعتراض جامعه بودند، معرّفی می‌کرد و به گمان مأمون، طبعاً این موضوع، محبوبیّت حضرت رضا علیه السّلام و ایمان و ارادت مسلمانان را به خاندان رسالت، کاهش می‌داد و از ناحیه دیگر هم، صدای کسانی را که به نام اهل بیت علیهم السّلام، قیام و شورش می‌کردند، خاموش می‌ساخت.
نقشه مأمون این بود که پس از اجرای این برنامه‌ها و رسیدن به اهداف خویش مانند پدرانش- که آن همه سادات، رجال و بزرگان اهل بیت را به شهادت رساندند- او نیز هر زمان که بخواهد و مصلحت سلطنتش اقتضا کند، امام رضا علیه السّلام را از میان بردارد.
بنابر این برای اجرای اهداف شوم خود، رجاءبن ابی الضحاک را با گروهی از افسران ارشد، به مدینه طیّبه فرستاد تا هر طور که شده، امام را به خراسان بیاورند.
آنها نیز- به شرحی که در تواریخ است- امام را
رمضان در تاریخ، ص: ۱۰
الزاماً و با احترام ظاهری، به «مرو» آوردند. و مأمون، با تهدید به قتل، آن حضرت را مجبور به قبول ولایتعهدی ساخت؛ ولی امام رسماً با مأمون شرط گذاشت که در هیچ یک از امور مملکتی، مداخله‌ای نخواهد داشت؛ و با این عمل، مأمون را از اینکه بتواند امام را در جریان‌های کشور، رتق و فتق امور، عزل و نصب حکّام و امرا مسؤول سازد، مأیوس کرد. و بدین ترتیب امام از اینکه در ردیف هیأت حاکمه باشند، جدّاً امتناع فرمودند.

وظیفه امام

چنانچه می‌دانیم و نیز بر حسب عقاید صحیح شیعه، همه ائمه هدی علیهم السّلام در روش و رفتاری که در پیش گرفتند، تکلیف و وظیفه‌ای را که از جانب خدا برای آن ها معیّن شده بود، اطاعت می‌کردند، و در قیام، اقدام، سکوت و خانه‌نشینی، هدفی جز اطاعت خدا، ترویج دین، هدایت خلق و حفظ اسلام نداشتند.
حضرت رضا علیه السّلام از نقشه‌های مأمون آگاه بود و می‌دانست که موضوع ولایتعهدی چیزی جز صحنه‌سازی و فریبکاری نیست؛ و حتی خبر دادند که چگونه این موضوع به پایان خواهد رسید و چگونه ولایتعهدی، مفهوم واقعی خواهد داشت، در حالی که پیش از مأمون وفات خواهم کرد؟
هنگامی که امام قصدِ عزیمت از مدینه کردند، به خاندان خود اطلاع دادند که از این سفر باز نخواهند گشت و دستور دادند که برای ایشان، نوحه‌سرایی کنند.
با این همه، چاره‌ای جز اجابت دعوت مأمون نداشتند و سفر خراسان را اختیار فرمودند.

حکمت ها و فواید بیعت امام علیه السلام

اشاره

در این جا قصد نداریم درباره موجّه و مقبول بودن حرکت امام به سوی خراسان بحثی به میان آوریم؛ چرا که
رمضان در تاریخ، ص: ۱۱

از عهده ما خارج است که در این میادین و موشکافی‌ها وارد شویم و در کار امام- که کردار و رفتار و گفتارش برای ما بر طبق نصوص متواتر و حکم عقل، حجّت است؛ و آنچه فرمان دهد و انجام دهد، به امر خدا و دستور پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم است- چون و چرایی به میان آوریم.

ای مگس! عرصه سیمرغ‌نه جولانگه توست

عِرْض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری!

هرگز اندیشه‌های کوتاه نمی‌تواند به نهایت این حقایق برسد؛ جایی که نکته‌ها و حکمت‌ها و باطن کارهای «خضر» بر کسی چون «موسی» پنهان بماند، باطن کار و اقدامات اولیای بزرگ خدا یعنی محمّد و آل محمّد- که در وصف آنان باید گفت: (عِبادٌ مکرَّمُونَ لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِامْرِهِ یَعْمَلُونَ [۶] چه سان برما فاش و آشکار می شود؟

با این همه، به قدری که اندیشه، توانایی ورود در این عالم وسیع و دریای بیکران را دارد و تا آن جا که غوّاص عقل، به خود جرأت فرورفتن به عمق این بحر ژرف و اقیانوس عمیق را می دهد، از حکمت ها و فواید این بیعت، مختصری می نگاریم:

۱- انقلاب فکری در عصر مأمون

پس از اختناق شدید دوران هارون و حبس طولانی حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام دست عموم شیعه و طرفداران حق، به طور علنی و رسمی از دامن اهل بیت کوتاه شد و آن مدرسه جهانی و مکتب علم و دانش و هدایتی که به واسطه حضرت صادق علیه السلام- افتتاح شده بود و خورشید جهان تابش به تمام عالم اسلام، نور افشانی می کرد، به

رمضان در تاریخ، ص: ۱۲

واسطه فشار حکومت وقت، تعطیل گردید. و اگر فشار و اختناق، بیشتر ادامه پیدا می کرد، به تدریج علوم آل محمّد علیهم الصّلوهٔ والسّلام- از دسترس مسلمانان خارج می شد؛ و باکنترلی که از طرف حکومت، در تألیف و توزیع و نشر کتب و جمع آوری و نقل روایات برقرار بود و شیوخ و مجامع علمی، تحت مراقبت جاسوسان قرار داشتند، این مقدار از علوم اهل بیت که بین محدّثین و علما منتشر شده بود، نیز باقی نمی ماند.

وجود یک آزادی ظاهری نیز برای مردمان آزادی خواه و شیعه، و فرقه ای که اجرای کامل کتاب و سنّت را طالب بودند، فرصتی بسیار گران بها به شمار می رفت. چرا که در این فرصت، می توانستند افکار خود را از نو منتشر نموده و جوانان و طبقه ای را که در دوران اختناق (عصر هارون) و زندانی شدن حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام در مدارس و مجامع بنی‌عبّاس تربیت شده بودند، با افکار صحیح توحیدی و آزادی بخش اسلام، آشنا سازند و در ضمن معرّفی مذهب شیعه، نهضتی برای رساندن رسالت اسلام به تمام ملل اسلامی، بر پا کنند.

ولایتعهدی حضرت رضا علیه السّلام و گرایش ظاهری مأمون به خاندان پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم این فرصت را در اختیار دانشمندان و محدّثان و شاعران شیعه قرار داد و اقداماتی که در آن فرصت، شیعه برای ادای رسالت اسلام و نشر علوم و فضایل آل محمّد صلوات الله علیهم اجمعین- انجام داد، شاید بی سابقه یا کم سابقه بود.

در آن زمان، نشر علوم و احادیث اهل بیت، رواج پیدا کرد و ذکر احادیث و روایات اهل بیت و نقل فضایل و سجایای اخلاقی آنها، معمول گشت.

شعرا، بهترین قصاید را در مدح اهل بیت و ائمه اطهار و افشای ستم هایی که بر آنها رواشده بود و نیز مواقف و مشاهد آنها و طلب

حق اهل بیت سرودند؛ که تا کنون در ردیف بهترین و زیباترین اشعار ادبیّات عرب

رمضان در تاریخ، ص: ۱۳

است؛ تا جایی که مأمون، شخصاً در مدح امیرالمؤمنین علیه السّلام قصیده سرایی می کرد.

این اشعار که متضمّن بیان حقّ اهل بیت و فضایل و مناقب ایشان و فداکاریها و استقامت و ثبات آنها بود- یادآور خون هایی بود که برای اسلام ریخته شده و بیانگر ظلم هایی بود که هیأت های حاکمه ستمگر در حقّ اهل بیت اعمال کرده بودند. و از این رو آن اشعار، ولایت و محبّت اهل بیت را در دلها رشد می داد و همه جا منتشر و قرائت می شد؛ و یقیناً اگر موضوع ولایتعهدی امام به میان نمی آمد، این نهضت وسیع ادبی و سیاسی و مذهبی، آغاز نمی شد.

بدیهی است این جریان ها، عکس العمل شدید ظلم هارون و حبس و زندان حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام بود که در نهایت، مأمون را به تغییر سیاست ناچار ساخت و آن حبس و زندان طولانی و مظلومیّت اهل بیت را در حکومت مقتدر بنی عبّاس، به ظاهر، تا یک قدمی خلافت وسیع اسلامی، به دست خود بنی‌عبّاس جلو برد.

امّا اگر امام، روش دیگری پیش می گرفت و از راه انقلاب و جنگ و رو در رو قرار گرفتن با مأمون وارد می شد، بی شک با موانع بسیاری روبرو می گردید؛ و به علّت فراهم نبودن اوضاع سیاسی و اجتماعی برای خلافت شخصی مانند آن حضرت، جبهه حق پرستان شکست می خورد و اختناقی شدیدتر از عصر هارون پیش می آمد؛ و این فرصت کذایی و بی نظیر، برای انقلاب فکری از دست می رفت.

۲- اعتراف بنی‌عبّاس به حقّانیّت اهل بیت (علیهم السلام)

بسیاری از خلفای بنی عباس با همه دشمنی و حسادتی که با اهل بیت علیهم السّلام- داشتند، جسته و گریخته، فضایل اهل بیت را نقل می کردند و آنها را وارث حقیقی پیامبر اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم و لایق منحصر به فرد خلافت و رهبری مسلمین می دانستند. و نمی توانستند منکر

رمضان در تاریخ، ص: ۱۴

فضایل و علوم و صلاحیّت آنها شوند و یا آن ها را به حرکات و رفتار ناپسند متّهم سازند. بنابراین، فقط حبّ جاه و ریاست و سلطنت، آنها را به غصب خلافت و ارتکاب آن همه جنایت و کشتار دسته جمعی سادات بزرگوار و آزار و شکنجه شیعیان وادار می ساخت.

با این همه، تا زمان مأمون، یک اعلام عمومی و رسمی و دولتی در مورد این موضوع صادر نشده بود و خلفای بنی عبّاس، به ظاهر، خود را شایسته خلافت معرّفی می کردند و خلافت را حقّ خود می شمردند.

موضوع ولایتعهدی امام، یک اعتراف حکومتی و رسمی، و سندی بود که بر تمام تبلیغات و دعاوی بنی عبّاس، خط بطلان کشید و اگر چه مأمون، کناره گیری نکرد و خلافت را واگذار ننمود، امّا عموماً آن را اقرار علیه خودش تلقّی کرده و او را غاصب مسند خلافت شناختند.

نکته قابل توجّه اینکه مأمون، خلیفه و پادشاه مسلمانان و مالک کشورهای پهناور اسلام بود و در بین خلفای بنی عبّاس، از او عالمتر یافت نمی شد؛ و بر علمای نامدار اهل سنّت، در مباحث دقیق علمی و کلامی غالب بود.

وی رسماً اعلام کرد که: در میان تمام مسلمانان از بنی‌عبّاس و آل ابی طالب و دیگران- کسی را اعلم و افضل ولایق تر به خلافت، از پسر آن امام مظلومی که پدرم، او را با آن همه زجر و شکنجه در زندان، به آن وضع فجیع و دردناک کشت، نمی شناسم.

مأمون می خواست با زیرکی تمام، خود را این گونه به مردم معرّفی کند که: حقّ اهل بیت و امام را شناخته و خلافت را به صاحبش

واگذار کرده است.

به عقیده ما، این پیشامد در تاریخ پیروزی های چشمگیر، بی نظیر است و بیش از آنچه که ما تصوّر می کنیم، اعتراف به حقّانیّت امام علیه السّلام در نفوس، انعکاس داشته است.

رمضان در تاریخ، ص: ۱۵

مأمون بر حسب مصلحت حکومت و دفع اتّهام و اضطرار سیاسی و فشار نفوذ معنوی اهل بیت، آن حقیقتی را که رسماً مورد انکار دستگاه حکومت بنی امیّه و بنی‌عبّاس و خلفای غاصب و تشکیلات وسیع تبلیغاتی آنها بود، قبول نمود؛ و به نزاعی که بین آنان و دسته ها و احزاب طرفدارشان، با اهل بیت علیهم السّلام- پس از رحلت پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم در موضوع خلافت پیش آمده بود، خاتمه داد، و رسماً پذیرفت که در این نزاع، حق با علی علیه السلام- و فاطمه زهرا سلام الله علیها- و آل علی و شیعیان آنها علیهم السّلام- بوده است.

روح و حقیقت آن بیعت، تفسیری جز این نداشت و مأمون این حق را به ظاهر و بر حسب فشار سیاسی پذیرفت و از این اعلان و قبول رسمی حق آشکار و باطل- رسوا گشت.

وَمَناقِبٌ شَهِدَ الْعَدُوُّ بِفَضْلِهاوَالْفَضْلُ ما شَهِدَتْ بِهِ الْاعْداءُ

۳- استقبال مردم از امام رضا (علیه السلام)

حرکت امام علیه السّلام که به طور رسمی و به ظاهر آزاد، از مدینه به خراسان بود، پیامدهای مفیدی به دنبال داشت؛ به طوری که در طی این مسافت طولانی که از شهرهای بزرگ و کوچک و بخش ها ودهستان ها و دهکده های بسیار، عبور می کردند، شور و هیجان عجیبی در کشورهای اسلامی پدید می آورد و موجب شد مسلمانانی که تا آن موقع نمی توانستند احساسات ارادتمندانه خود را به اهل بیت علیهم السّلام- اظهار کنند، علایق ناگسستنی و پیوند خود را با دودمان پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم و ذریّه آن حضرت آشکار سازند؛ و در بین همه مردم از خواصّ و عوام- سخن از اهل بیت علیهم السلام- و فضایل و مقامات آنان و ظلم هایی که به آنها شده بود، مطرح گردید.

رمضان در تاریخ، ص: ۱۶

مردم و جماعات بسیار، از تشرّف به دیدار امام، غرق وجد و نشاط و سرور شده بودند؛ زیرا شرف یابی به حضورش را برای خود، شرفیابی به حضور جدّش پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله وسلّم- می شمردند.

مردم در معابر، میادین، مساجد و هر جا که مسیر آن حضرت بود، اجتماع می کردند و با حضورشان صفحه نوینی را در تاریخ اسلام می ساختند و روش و نظام عصر نبوّت رسول خدا و خلافت علی مرتضی صلوات الله علیهما- را احیا می کردند.

همه به هم می گفتند: چه خوب شد؛ حق به مرکزش بازگشت. مأمون خودش می خواهد، زمینه انتقال خلافت را به امام فراهم کند.

مأمون گفته است: بعد از فحص و جستجو و مطالعه و بررسی، کسی اصلح و افضل ولایقتر از امام، در جهان پهناور اسلام نیافتم!

در اینکه بزرگترین شخصیّت عالم اسلام، علی بن موسی الرّضا علیه السّلام است، شکّی نیست؛ امّا اینها بنا نداشتند که رسماً حقّ خاندان نبوّت را ادا کنند.

مگر پدر مظلومش موسی بن جعفر علیه السّلام افضل تمام امّت نبود؟! مگر هارون کسی را از او افضل و اعلم و پرهیزکارتر می شناخت؟! قطعاً چنین نبود. مگر جدّش امام جعفر صادق علیه السّلام یگانه افتخار عالم اسلام نبود؟! مگر «منصور» او را وارث علوم کتاب و برگزیده خدا نمی دانست؟!

مگر امام محمّد باقر علیه السّلام باقر علوم اوّلین و آخرین نبود؟ مگر زمانی نرسید که در آن حادثه سیاسی و اسلامی که حیثیّت و

شرافت کشور اسلام و مسلمین به خاطر آن در خطر افتاده و گرفتار شده بود، «عبدالله مروان» از آن حضرت چاره جویی کرد؟

همه ائمه هدی علیهم السّلام- افراد شاخص جهان اسلام بودند؛ امّا خدا لعنت کند سیاستی راکه به معنای حبّ جاه وریاست است. به قول آن مرد بزرگ: «لعن الله

رمضان در تاریخ، ص: ۱۷

السیاسهٔ و سینها و ساس و کسوس و کل لفظ اشتقّ من السیاسهٔ»؛ خدا، دوستی مقام و حکومت و سلطنت را لعنت کند.

زمامداران و سیاستمداران دنیا طلب، از کتمان حقایق، پنهان کردن فضیلت و صلاحیّت افراد، انکار واقعیّات، حبس و کشتن مردان خدا، باک ندارند.

برای مردم این سؤال پیش آمده بود که: چگونه مأمون روش تمام سیاستمداران را کنار گذاشته و انسان خوش قلب و پاک نیّت و خیر خواه جامعه خود را به عنوان ولیعهد معرّفی می کند؟ و مبادا این هم سیاستی باشد؟!

مبادا این هم نقشه خیانتی به اهل بیت علیهم الصّلاهٔ و السّلام- باشد؟ و مبادا پشت این پرده، مقاصد دیگر پنهان باشد، و سرانجام امام را نیز به سرنوشت پدر مظلومش گرفتار نمایند!

به هر حال هر چه باشد، باید منتظر آینده بود. ولی ظاهر این اقدام، در حال حاضر، این طور نشان می دهد که مأمون دریافته که خلافت، حقّ آل علی علیهم الصّلاهٔ و السّلام- است و کسی افضل از علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام- نیست و در اینکه مأمون به این حقیقت آگاه است، شکّ و شبهه ای وجود ندارد.

مردم از این گونه گفتگوها در میان خود بسیار داشتند، و همه جا سخن از امام بود.

امام در هر مکان که قدم می گذاشت، ارادت و محبّت مردم آنجا اوج می گرفت و در کالبد ایمان و اخلاصشان، جان تازه می دمید. امام را زیارت می کردند؛ در سیمایش، سیمای رسول خدا را تماشا نموده و گریه می کردند؛ ناله و ضجّه می زدند؛ شعر می خواندند؛ شادی می کردند؛ و صلوات می فرستادند.

به راستی، چه حادثه ای مهمتر از این می توانست مذهب تشیّع را زنده سازد و مردم را به سوی حقیقت رهبری کند؟ وچه منظره ای زیباتر و نافذتر و جذّاب تر از

رمضان در تاریخ، ص: ۱۸

جمال دل آرا و چهره ملکوتی امام است؟

تا پیش از حرکت امام از مدینه به مرو، اگر اهل بیت پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم خود را معرّفی می کردند، فوراً دستگیر و زندانی می شدند؛ امّا به برکت وجود امام، نه تنها چنین مسأله ای وجود نداشت؛ بلکه تمام شهرهای بین راه، غرق هیجان و شادی گردید. و وقتی چشمشان به جمال آن حضرت روشن می شد، اشعار «ابی نواس» ترجمان احساساتشان بود:

مُطَهَّرُونَ نَقِیّاتٌ جُیُوبُهُم تـتْلَی الصَّلوةُ عَلَیْهِمْ اینَما ذُکِروا

وَاللهِ کَما یُری خَلْقاً وَ اتْقَنَه‌صَفاکُمْ وَ اصْطَفاکُمْ ایُّهَا الْبَشَرُ

وَ انْتُمْ الْمَلَا الْاعْلی وَ عِنْدَکُم‌عِلْمُ الْکِتابِ وَ ما جائَتْ بِهِ السُّورُ

مَنْ لَمْ یَکُنْ عَلَوِیّاً حینَ تَنْسِبُه‌فَمالَهُ مِنْ قَدیم الدَّهْرِ مُفْتَخَرُ

۴- نگرش امام رضا (علیه السلام) به موضوع ادیان مختلف

مسافرت امام رضا علیه السّلام به خراسان، فرصت مناسبی بود تا علوم و معارف اسلام که در نزد امامان، موجود بود و از مواریث نبوّت به شمار می رفت- منتشر شود و در دسترس علما و دانشمندان قرار گیرد.

عصر مأمون، سرآغاز آشنایی مسلمانان با اصطلاحات و مکتب های فلسفی بود که به واسطه ترجمه کتب فلسفی به زبان عربی، صورت گرفت و مأمون نیز از این برخورد استفاده نموده و شخصاً آن را ترویج و تشویق می کرد و در نتیجه نابسامانی های فکری و القای شبهات و

رمضان در تاریخ، ص: ۱۹

اشکالات، در عقاید و مسایل اسلامی زیاد گردید؛ و از سوی دیگر، بحث ومناظره بین مسلمانان و علمای ادیان دیگر نیز توسعه یافت و مباحثات مذهبی رایج گردید.

حضرت رضا علیه السّلام برای حفظ عقاید مسلمانان و ردّ هر گونه شبهه و شکّ و ایراد و نیز راهنمایی علما، مجاهدت های فراوانی فرمودند، و شخصاً با دانشمندان بزرگ ادیان مختلف، مباحثه کرده و آن ها را محکوم و مجاب کردند؛ که صورت آن جلسات مباحثه و مناظره، در کتب تاریخ وحدیث ثبت و ضبط گردید؛ و امروزه یکی از ذخایر مهمّ علمی در فنّ احتجاج و استدلال و اثبات عقاید محسوب می شود و همواره مورد استفاده علما و دانشمندان بوده و خواهد بود.

مردم، هر گونه اشکال درباره مسایل فلسفی را به آن حضرت عرضه می داشتند و پاسخ شافی و کافی می شنیدند.

آوازه علم و فضل آن حضرت، جهان اسلام را پر کرد و این سفر با همه افاضات علمی، معارف دینی و علوم اسلام و عقاید وفقه را تجدید کرد و به واسطه همین مطلب است که آن حضرت را «مجدّد رأس مأة ثانیه» خوانده اند.

در کتاب «عیون اخبار الرّضا» که کمتر از یک قرن، بعد از رحلت آن حضرت تألیف گردیده، از سندهای عالی و معتبر استفاده شده است. و از این رو، این کتاب عظمت مقام علم و جلالت و موقعیت بی نظیر امام را تا حدّی بیان نموده است.

مشایخ علمای سنّت نیز به آن حضرت، ارادت میورزیدند و ایشان را یکی از اولیای بزرگ می شمردند. و در مدح آن حضرت اشعار و قصاید بسیاری سروده اند.

یکی از احادیثی که از آن حضرت بیان کرده اند و مانند خورشید، درخشان و مشهور است، حدیث «سلسلة الذهب» است که برای تَیَمُّن و تبرّک و کسب فیض و توسّل و نیز نشان دادن درجه علاقه و ارادت و احترام مردم و علما به امام و نیز اظهار افتخار مشایخ بزرگ به آن

رمضان در تاریخ، ص: ۲۰

حضرت، این حدیث را به عنوان حُسن ختام این بحث، نقل می کنیم:

حدیث «سلسلة الذهب»[۷]

نیشابور یکی از شهرهای پرجمعیّت خراسان و از مراکز مهمّ علمی و مجمع محدّثین نامدار و حُفّاظ مشهور بود.

وقتی موکب با عظمت و جلالت امام به این شهر رسید، با تجلیل و احترام و تکریم بی سابقه، استقبال شده؛ خُرد و کلان، وضیع و شریف، عالم و جاهل، همه و همه برای شرف یابی و درک افتخار زیارت فرزند عزیز پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم بیرون آمدند.

یکی از مورّخان نیشابور، روایت کرده است: امام بر قبّه ای که بر استری شهبا بود، قرار داشت. در بازار، «ابوزرعه رازی» و «محمّدبن اسلم طوسی» دو پیشوا و حافظ حدیث- با گروه بی شماری از علما و محدّثین و طلّاب ظاهر شدند و عرض کردند:

یا ایها الصدیث وَ رَوَیْتَ لَنا حَدیثاً عَنْ آبائِکَ عَنْ جَدِّکَ نَذْکُرُکَ بِهِ.»

پدرانت، از جدّت روایت کن که به سبب آن تو را یاد کنیم.

وَ مُقْبِل لِحافِرِ بَغْلَتِهِ وَ عَلا الضَّجیجُ.

روشن فرمود.

ضجّه بالا گرفت.

یَنْفَعُکُمْ وَلا تُؤْذُونا بِصُراخِکُمْ»

خود، آزار ندهید.»

در این میان «ابوزرعه» و «محمّد بن اسلم»، استملای حدیث می کردند.

امام فرمود:

امِنَ مِنْ عَذابی».

: پدرم موسی کاظم، از پدرش جعفر صادق، از پدرش محمّد باقر، از پدرش زین العابدین، از پدرش شهید

رمضان در تاریخ، ص: ۲۱

کربلا، از پدرش علی مرتضی علیهما السّلام- نقل کرد که فرمود:

شود، از عذاب من در امان است».

سپس پرده قبّه را انداخت و حرکت فرمود.

صاحب کتاب تاریخ نیشابور می گوید: «شمرده شد که بیش از بیست هزار نفر، این حدیث را می نوشتند».

«احمد بن حنبل» رئیس مذهب حنابله و جامع مسند معروف «بمسند احمد»- می گوید: «اگر این اسناد، بر دیوانه ای خوانده شود، شفا می یابد».

مخفی نماند، آنچه که نقل شد، طبق نقل «ابن حجر هیثمی شافعی» در «الصَّواعِقُ الْمُحَرِّقَهُ»[۸] و «شبلنجی»[۹] می باشد و بعضی عبارات و جمله ها، مطابق «صواعق» و بعضی مطابق «نورُالابصار» است؛ و اگر کسی بخواهد به اسناد و متون این حدیث شریف آگاه شود، به کتاب «عیون اخبار الرّضا»[۱۰] و «توحید صدوق»[۱۱] و کتاب «بحار» و سایر کتب معتبر شیعه رجوع شود.

و در کاملترین متون حدیث، جمله «فَلَمّا مَرَّت الرّاحِلَهُ فاوانا بشرو طها و انا من شروطها»

آمده که بسیار جالب است؛ و از آن حقیقت ولایت و ارتباط آن به عقیده توحید و اینکه معبودی غیر از خدا نیست، استفاده می شود؛ و چون در نوشته های دیگر به شرح آن افتخار یافته ایم، در این جا سخن را کوتاه کردیم.

- هنگامی که کاروان امام علیه السّلام حرکت نمود، امام علیه السّلام به جملات قبلی اضافه فرمودند: «ورود در دژ توحید خداوند، شرط و شروط دارد و اعتقاد به (ولایت و امامت) من، از جمله آن شرایط است که بدون این

رمضان در تاریخ، ص: ۲۲

شرایط، ورود به توحید، محقّق نمی گردد».

وفات جناب ابوطالب (علیه السلام)

یکی دیگر از اتّفاقات تاریخی که در ماه مبارک رمضان به وقوع پیوست، وفات حضرت ابوطالب است. بنا به قول شیخ مفید قدّس سرّه ۱۲] در هفتم ماه رمضان سال دهم بعثت، سه سال قبل از هجرت، ابوطالب یگانه حامی و کفیل پیامبر صلّی الله علیه و آله وسلّم- وفات نمود.

همان بزرگمرد ارجمندی که از اجتماع قریش و نقشه ها و تهدیدات و قطع روابط و آزار و اذیّت ایشان بیم نداشت و تا زنده بود، با خلوص نیّت، از پیامبر اسلام صلّی الله علیه و آله وسلّم- حمایت کرد و به او گفت:

«اذْهَبْ یَابْنَ اخی فَقُلْ ما احْبَبْتُ فَوَ اللهِ لا اسَلِّمُکَ
لِشَیْیء ابَداً»[۱۳]

تو را در هیچ پیش آمدی تنها نمی گذارم.

و سروده است که:

واللّهُ لَنْ یَصِلُوا الَیْکَ بِجَمْعِهِم حَتّی أُوْ سَدَ فِی التُّرابِ دَفیناً

فَاصدع بأَمْرِکَ ما عَلَیْکَ عضاصهْ وَابشِرْ وَقَرَّ بذاکَ مِنْکَ عُیُوناً

وَعَرَضْتَ دیناً قَدْ عَلِمْتُ بِانَّه مِنْ خَیْرِ ادْیانِ الْبرِیَّةِ دیناً[۱۴]

با این مضمون که: به خدا قسم هرگز با همه قوایشان به تو نمی رسند؛ حتّی اگر با شتاب و پنهان روند. پس دینت را منتشر کن که ترسی بر تو نیست؛ و تو را مژده می دهم و از این نکته چشمت روشن باد که دینی را آوردی که می دانم آن دین، بهترین ادیان برای بشر می باشد.

و همان بزرگواری که در ضمن قصیده دیگرش می فرماید:

رمضان در تاریخ، ص: ۲۳

الَمْ تَعْلَمُوا أَنا وَجَدْنا مُحَمَّدا رَسُولًا کَمُوسی خُطَّ فی اوَّلِ الْکُتُبِ

وَ انَّ عَلَیْهِ فِی الْعِبادِ مَحَبَّهْ وَلا حَیْفَ فیمَنْ خَصَّهُ اللهِ بِالْحُبِ

: آیا نمی دانید که ما محمّد صلّی الله علیه وآله وسلّم را پیامبری مانند موسی یافته ایم؛ که در کتب آسمانی پیشین از او نام برده شده است و به درستی که در میان بندگان، برای او محبّتی است و آن کسی که خداوند او را به محبّت خود مخصوص گردانیده، ستمی ندارد.

و نیز می فرماید:

انَّ عَلیّاً وَجَعْفَراً ثِقَتی عِنْدَ مُلِمِّ الزَّمانِ وَالنُّوَبِ

لا تَخذ لا وَانْصُرا ابْنَ عَمِّکُما اخی لِامّی مِنْ بَیْنِهِمْ وَابی

وَاللهُ لا اخْذُلُ النِّبی وَلا یَخْذُلُهُ مِنْ بَنِی ذُو حَسَبِ

حضرت ابوطالب در شعر فوق بیان می دارد که: علی و جعفر در حوادث و ناملایمات روزگار مورد اعتماد من هستند.

وی به فرزندانش توصیّه می کند که آن حضرت را رها نکرده و یاری دهند؛ و این نکته را متذکّر می شود که: پدر او از برادران من است و من و او از یک پدر و مادر هستیم. و به خدا قسم که من، یاری پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را رها نخواهم کرد و نیز هر که دارای شرافت انسانی است، او را رها نخواهد کرد.

از حضرت باقر علیه الّلام- روایت شده است:

«اگر ایمان ابیطالب را در یک کفه ترازو و ایمان این خلق را در کفه دیگر گذارند، ایمان او سنگین تر خواهد بود.»[۱۵]

مقام آن حضرت چنان رفیع بود که پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم در مصیبتش گریان شد و بسیار اندوهناک گردید و

رمضان در تاریخ، ص: ۲۴

جبین راست او را چهار مرتبه مسح فرمود و جبین چپش را سه مرتبه مسح کرد؛ سپس فرمود: ای عمّ! در صغیری پرورشم دادی و در یتیمی کفالتم نمودی و در کبیری یاری ام کردی؛ خدا به تو در برابر یاری من پاداش نیکو دهد. پیامبر پیشاپیش جنازه او می رفت و

می فرمود: صله رحم کردی و جزای نیکو گرفتی.[۱۶]

«ما نالَتْ مِنّی قُرَیْشُ شَیْئاً اکْرِهُهُ حَتّی ماتَ ابُوطالِب»[۱۷]

تا وقتی ابوطالب وفات کرد.

سال وفات دو یار دیرین پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه، امّ المؤمنین (علیها السلام)- «عامُ الحُزْنِ» نام گرفت.

مختصری از فضایل ابی طالب (علیه السلام)

چنان که می دانیم؛ جناب عبدالمطّلب، هشت سال پس از ولادت رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم به سرای باقی شتافت.

آن جناب، هنگامی که خود را در آستانه مرگ دید، فرزندش ابوطالب را که با فرزند دیگرش عبدالله پدر والامقام پیامبر اعظم صلّی الله علیه وآله وسلّم- از یک مادر بودند، فراخواند و درباره کفالت و حمایت نور دیده اش، محمّد صلّی الله علیه وآله وسلّم به او سفارش و وصیّت کرد و گفت: «او را با زبان و مال و دست یاری کن؛ که به زودی او سیّد قوم شما می شود.» و در این مورد از ابوطالب عهد و پیمان گرفت.

ابوطالب، چهل و دو سال در نهایت وفا و صمیمیّت و فداکاری به کفالت و حمایت و یاری پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم پرداخت.

او مانند پدری رؤوف، و همسر مکرّمه اش فاطمه بنت اسد- چون مادری مهربان، به خدمت رسول خدا قیام و

رمضان در تاریخ، ص: ۲۵

اقدام کردند؛ او را از فرزندان خود بیشتر دوست می داشتند و بهتر پذیرایی می کردند.

«یعقوبی» می گوید: فاطمه بنت اسد همسر معظّمه ابی طالب- از پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم پرستاری می کرد و وقتی از دنیا رفت، آن حضرت فرمود: «امروز مادرم وفات کرد.»، او را به پیراهن خود کفن فرمود. و وقتی قبر او را حفر کردند و به لَحَد رسیدند، پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم با دستان مبارک خویش آن را حفر کرد و خاک آن را بیرون آورد و در آن خوابید و با این دعا، خدا را خواند:

قَبْلی فَانَّکَ ارْحَمَ الرّاحِمینَ»[۱۸]

که تو مهربان ترین مهربانانی.

از آن حضرت، در مورد علّت آن همه لطف که تا آن زمان در حقّ کسی اعمال نکرده بودند، پرسش شد؛ فرمود: «پیراهنم را به او پوشانیدم تا از جامه های بهشتی به او بپوشند؛ و در قبرش خوابیدم تا فشار قبر او سبک گردد؛ زیرا او بعد از ابیطالب، از نیکوکارترین خلق خدا با من بود».

بر طبق روایت «یعقوبی» به آن حضرت گفته شد: «یا رسول الله! اندوه شما بر فاطمه شدّت یافت».

آن حضرت فرمود:

وتَشْعَثُهُمْ وَتُدْهیننی، وَکانَتْ امّی».[۱۹]

مرا شانه می زد و مرا معطّر می نمود؛ او در حقیقت مادر من بود.

ابوطالب، سیّد بطحا، پیر قریش، و رئیس مکّه و قبله قبیله بود. ایشان جمیع فضایل اخلاقی را دارا بودند. همه به او احترام می گذاشتند و شخصیّت و مکارم اخلاقش را می ستودند.

وَوَقارُ الْحُکَماءِ»[۲۰].

رمضان در تاریخ، ص: ۲۶

رخساره او ظرافت پادشاهان و وقار حکیمان دیده می شد.

از «اکثم بن صیفی» حکیم معروف عرب- پرسیدند: «حکمت و ریاست و حُکم و سیادت را از که آموختی؟» گفت: «از حَلیف علم و ادب، سیّد عجم و عرب، ابوطالب بن عبدالمطّلب.»

به طور قطع، بر همه امّت اسلام لازم و واجب است که قدر خاندان ابوطالب را بدانند و خدمات و رنج و مصایب آنان را در یاری پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم، نصرت دین و اعتلای کلمه توحید فراموش ننمایند.

هیچ خانواده ای به اندازه این خاندان، به اسلام و پیامبر اسلام صلّی الله علیه وآله وسلّم خدمت نکرده و خدمات هیچ کس به اندازه خدمات آنان برای دین اسلام سودمند و با ارزش نبوده است. هنگامی که همگان، پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را تنها گذاشته بودند و دفع خطر از اسلام و جان پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم فقط با فداکاری و ایثار جان میسّر بود، این خانواده در دشواری ها و سختی ها، پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را چنان یاری دادند که بهتر از آن برای کسی مقدور نبود.

خانواده ای که سال ها پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم عضو آن بود و محیط آرام و سرشار از صفا و وفا، تقوا و فضیلت، شرافت و صداقت و امانت، آن پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را در بر گرفته بود.

آری، حقّ ابیطالب و همسر محترمه اش- فاطمه- سوّمین بانوی اسلام، و فرزند مجاهد و مهاجرش «جعفر طیّار» و دیگر فرزند عزیز و گرامی وی، یگانه قهرمان غزوات و فاتح بزرگ و سردار نامی اسلام، به دین اسلام از هر کس بیشتر است.

در تاریخ یاران پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم کسی را جز ابوطالب نمی شناسیم که مدّت چهل و دو سال به آن حضرت در خلوت و جلوت (میان جمع) و داخل منزل و خارج،

رمضان در تاریخ، ص: ۲۷

خدمت کرده باشد و در عین حال، بهترین یار و حامی او باشد.

به خصوص بعد از بعثت، ابوطالب با ثبات و استقامت بینظیر از پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم پشتیبانی کرد و او را یاری رساند. اگر ابوطالب از آن حضرت حمایت نمی کرد و او را تنها می گذارد، یا العیاذُ بِالله- چون دیگران به مخالفت با آن حضرت برمی خاست و رسالتش را تکذیب می کرد و استهزا و مسخره می نمود، به طور یقین، دین اسلام در آغاز کار اگر با شکست رو به رو نمی شد، حداقل تا مدّتی از حرکت و پیشروی باز می ماند.

همان طور که اگر در جنگ خندق، حضرت علی علیه السّلام فرزند ابوطالب- به میدان نمی رفت و با «عَمْرُبْنِ عَبْدُود» آن پهلوان و رزمنده و دلاور مشهور- پیکار نمی کرد و او را از سر راه مسلمانان بر نمی داشت، پیش بینی آینده اسلام برای ما دشوار بود.

در صورتی که ابوطالب از همان ابتدا دست از حمایت پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم بر می داشت و او را به دشمنان واگذار می کرد و یا در مقابل او مخالفت و عداوت پیشه می نمود، پیش بینی سرنوشت اسلام بعید می نمود؛ و حداقل در این صورت، مشکلات و موانع پیشرفت دین خدا و مصایب پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم صد چندان شده و پیامبر عزیز خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم گرفتار رنج ها و فشارهای بسیار شدیدتری می گشت.

به شهادت تاریخ، حمایت ابیطالب، راه را برای پیشرفت آیین جدید باز کرد و می توان گفت: تأثیر حمایت او نه تنها از نصرت دین پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم توسّط شهدای بَدْر و احد و حتّی برادرش حمزه علیهما السّلام- کمتر نیست؛ بلکه با دقّت و تأمّل در تاریخ در می یابیم که حمایت ابوطالب از جانبازی و فداکاری آنان در حفظ دین مؤثّرتر بوده است.

رمضان در تاریخ، ص: ۲۸

دشمنان دین جدید، از حمایت هایی که توسّط ابیطالب از پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم صورت می گرفت، بیم داشتند و ابوطالب را یگانه مانع بزرگ اجرای نقشه های ضدّ اسلامی خود می دیدند.

ابوطالب و خاندانش، همه چیز محمّد صلّی الله علیه وآله وسلّم بودند؛ خودش که از مؤمنین واقعی و حامی و نگهبان محمّد صلّی الله علیه وآله وسلّم بود؛ زن و دخترش «امّ هانی» و فرزندان وی علی و جعفر- امّت و یار و سرباز و مدافع محمّد صلّی الله علیه وآله وسلّم بودند.

«ابن ابی الحدید» می گوید:[۲۱] «در امالی ابی جعفر محمّد بن حبیب خوانده ام که: وقتی ابوطالب پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را می دید، احیاناً می گریست و می گفت: زمانی که او را می بینم به یاد برادرم عبدالله می افتم که برادر پدری و مادری من بود»؛ و نیز «ابن ابی الحدید» نقل می کند که: ابوطالب بسیاری اوقات از اینکه خوابگاه پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم مشخّص باشد بیمناک بود و شبانگاه آن حضرت را از خوابگاهش بر می داشت و پسر عزیز خود علی علیه السّلام را در بستر او می خوابانید (او را فدایی پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم قرار می داد).

شبی علی علیه السّلام گفت: «پدرا! من کشته می شوم».

ابوطالب گفت:

اصْبِرَنَّ یأبُنَّی فَالصَّبْرُ احْجی کُلُّ حَی مَصیرُهُ لِشُعُوبِ

قَدَرُ اللهِ وَالْبِلادُ شَدید لِفِداءِ الْحَبیبِ وَابْنَ الْحبیبِ

لِفِداءِ الْاغَرِّ ذی الْحَسَبِ الثّا قِبِ والباعِ وَالْکَریمِ النَّجیبِ

انْ تُصِبْکَ الْمَنُونُ فَالنَّبْلُ تُبْری فَمُصیبٌ مِنْها وَغَیْرُ مُصیبِ

کُلُّ حَی وَإنْ تَمْلی بِعُمْر آخِذٌ مِنْ مَذاقِها بِنصیبِ

رمضان در تاریخ، ص: ۲۹

: شکیبا باش ای پسر که شکیبایی بهتر است و بازگشت هر زنده ای به مرگ است. خداوند به شکیبایی آزمایش می کند که آزمایش، سخت است. برای فدا شدن در مسیر دوست و فرزندِ دوست آن که نجیب و از خانواده ای اصیل و متنفّذ و با سخاوت و بزرگوار و آقاست- اگر مرگ، تو را ربود، پس به بزرگی رسیده ای و به بدی اصابت ننموده ای و سرانجام هر زنده ای، هر چند که عمری را به شیرینی گذرانده باشد، بهره ای از مرگ را می چشد.

علی علیه السّلام در پاسخ پدر گفت:

أَتَأْمُرُنی بِالصَّبْرِ فی نَصْرِ احْمَد وَ وَاللهِ ما قُلْتُ الَّذی قُلْتُ جازِعاً

وَلکِنَّنی احْبَبْتُ انْ تَری نُصْرَتی وَتَعْلَمَ انّی لَمْ ازَلْ لَکَ طائعاً

سَأسْعی لِوَجْهِ اللهِ فی نَصْرِ احْمَد نَبِیّ الْهُدی الْمَحْمُودُ طفْلًا وَیافعاً[۲۲]

: آیا مرا به شکیبایی در یاوری پیامبر امر می کنی؟ به خدا قسم اگر من سخنی گفتم، از بهر ترس و ناراحتی نگفتم؛ بلکه می خواستم که یاوری مرا ببینی و بدانی که من همواره مطیع تو هستم.

به زودی برای خدا در یاوری احمد تلاش می کنم که او پیامبر هدایت و ستایش شده ای از زمان کودکی و نوجوانی است.

علی علیه السّلام در این اشعار، مراتب سعی و کوشش خود را در یاری رسوی خدا به پدرش اعلام داشت و یادآور شد: سخنانم از روی بی صبری و دریغ از بذل جان در راه پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم نبود؛ بلکه می خواستم تو از درجه نصرت من آگاه باشی و بدانی تا پای کشته شدن، برای حفظ جان پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم آماده ام و همواره مطیع تو هستم.

به طور خلاصه باید گفت که علاقه و محبّت ابیطالب به پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم بیش از حدّ توصیف بوده، تا

رمضان در تاریخ، ص: ۳۰

آنجا که او را از فرزندان خود عزیزتر و گرامی تر می داشت. قصیده «لامیه» آن حضرت که به نقل از «ابْن ابِی الحدید» در «اشتهار»، مانند قصیده «قفانبکی» است، از ثبات و استقامت او در حمایت از پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم و علاقه و حبّ او به آن حضرت، و آمادگی برای انجام هر گونه فداکاری، در راه حمایت از ایشان حکایت دارد.

در نهایت چنانچه «ابن ابی الحدید» در اشعار خود سروده، می توان گفت: اگر ابوطالب و فرزندش علی علیه السّلام نبودند، دین برپا نمی شد.

ابوطالب در مکّه، و علی علیه السّلام در یثرب، پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را یاری رساندند. ابوطالب در آغاز از پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم حمایت کرد و کفالت ایشان را بر عهده گرفت و علی علیه السّلام کاری را که ابوطالب در یاری دین خدا شروع کرد به پایان رساند؛ پس عجب نیست که پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم در مرگ او، آن همه محزون و اندوهناک گردید.

فقدان وی، جبهه مسلمانان را شکسته و بی پناه کرد و در نهایت یکی از علل لزوم هجرت، همین مرگ او بود؛ زیرا با مرگ او مسلمانان و شخص پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم، یگانه حامی خویش را از دست دادند و دشمنان در برابر آن ها جسور و گستاخ گردیدند.

*** فَرَحِمَهُ اللهُ وَارْضاهُ وَشَکَّرَها علیهِ وَجَزَی اللهُ عَنْ نَبیّهِ

وَعَنْ امَّتِهِ خَیْراً بجزاءِ

وفات حضرت خدیجه (علیها السلام)

«امِرْتُ انْ ابَشِّرَ خَدیجَةً بِبَیْت مِنْ قَصَب لا صَخَبٌ فیهِ

رمضان در تاریخ، ص: ۳۱

وَلا نَصَبٌ»[۲۳]

روستایی که در آن ناله و اندوه نیست.

در سال دهم بعثت، سه سال قبل از هجرت، در ماه مبارک رمضان، امُّ المؤمنین خدیجه، بانوی مؤمنه و فداکار- پس از سپری شدن شصت و پنج سال از عمر پر برکتش، در گذشت و بنا به قول «مفید»، این واقعه دردناک، در روز دهم ماه رمضان اتّفاق افتاد[۲۴]، و رسول خدا او را به دست خویش، در حجون مکّه مکرّمه دفن کرد، و حزن و اندوه آن حضرت، در مصیبت او به حدّی زیاد شد که آن سال را «عامُ الْحُزْن» نام نهاد.

شخصیّت خدیجه

همان گونه که می دانیم خانه و خانواده، محیط تربیت بوده و در رشد جسم و فکر و ساختار شخصیّتی انسان تأثیر می گذارد و آن را اصیل و با ثبات و پایدار می سازد.

خاندان خدیجه، از جانب پدر و مادر و اجداد پدری و مادری از اصیل ترین خانواده های «جزیرهٔ العرب» و صاحب شرافت و سیادت بودند.

خدا خواست که این بانوی بی همتای حرم نبوّت و مادرِ یازده اخترِ برج امامت و ولایت، در عقل و ادب و حکمت و بصیرت و معرفت، نابغه و ممتاز باشد.

او نمونه برجسته کمال و نبوغ و فهم و بینش بود که همانند آن را در میان مردان و زنان، کمتر می توان یافت و عفّت، نجابت، طهارت، سخاوت، حسن معاشرت و صمیمیّت و مهر وفا از جمله صفات برجسته او بود.

در جاهلیّت، خدیجه را طاهره و سیّده نساء قریش می

رمضان در تاریخ، ص: ۳۲

خواندند و در اسلام، یکی از چهار بانویی که بر همه بانوان بهشت فضیلت و برتری دارند، شناخته شد و جز دختر ارجمند و عزیزش، هیچ بانویی این مقام و فضیلت را نیافت.

او برای رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم نعمتی بزرگ، و رحمتی از رحمات واسعه خداوند متعال بود.

برای مرد، به ویژه مردی که بیرون خانه و در اجتماع فعالیّت های بزرگ مشغول بوده و مقاصد عظیم داشته باشد و عهده‌دار پیکار و جهاد بوده و مورد یورش مخالفان و هجوم دشمنان باشد، بهترین آرامش دهنده قلب و روح و نگهبان پایداری و استقامت و رفع کننده خستگی و ناراحتی، همسر هوشیار و خردمند و مهربان و دلسوز است.

اگر مردی در خارج از خانه با دشمنان گرم پیکار گشته و به حمله های وحشیانه، استهزاء، سرزنش و اذیّت و آزار مردم گرفتار گردد و در منزل نیز با همسری نادان و بدخو و ترسو، ضعیف و شماتتگر، روبرو شود که او را از کار و هدف وی و پیمودن راهی که مدّ نظر اوست باز دارد و او را سرزنش کند و به ترک دعوا و تسلیم شدن به دشمنان وادار نماید، از اینکه هر روز شوهرش مورد شتم و استهزای جاهلان قرار می گیرد، خسته و ناخوشایند باشد و در پی حلّ مشکلات همسر خویش برنیاید، بی شک مشکلات و دشواری های آن مرد، دو چندان خواهد شد.

بدون تردید چنین مردی همواره بر مشکلات و دشواری هایش افزوده خواهد شد؛ چرا که نه تنها همسر وی او را در حلّ مشکلات یاری ننموده است، بلکه با اعمال و رفتار غیر منطقی خود از قبیل: سرزنش و اعتراض، آن مشکلات را صد چندان کرده است.

پیامبر اسلام صلّی الله علیه وآله وسلّم آورنده بزرگ ترین رسالت آسمانی، از طرف خدا مأمور بود که با خرافات و

رمضان در تاریخ، ص: ۳۳

مظاهر شرک و بت پرستی و ستمگری و محرومیّت توده های ضعیف و فقر و جهل و نادانی، فساد و فحشا و آنچه رذایل بود، مبارزه و با گردنکشان، مشرکان و بت پرستانِ متعصّب، رؤسای قبایل و سران استثمار، با عادات و ادیان باطل و تعصّبات کورکورانه جهاد کند.

مشرکان، همه توان و قدرت خویش از جمله: شجاعان پیلتن و مردافکن، شعرای دشنام ده و ناسزاگو، ارازل و اوباش، زن و مرد، خویش و بیگانه، را برای مبارزه با اهداف آن حضرت بسیج کردند؛ و تا آن جا که می توانستند او و چند تن از یارانش را اذیّت کردند؛ می زدند؛ رنج داده، ناسزا می گفتند؛ سر راهش را با خار و خاشاک می بستند؛ در حال نماز و پرستش به او توهین کرده و روابط خود را با او ویارانش قطع نمودند. طعام و خوار بار را در اختیار او و کسان و پیروانش قرار نمی دادند و در کل، محیط خارج، علیه پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم به پیکار و نبرد برخاستهبود و همه مشرکان با دعوت و رسالتش مخالفت می نمودند.

با وجود این همه دشمن، و موانع و مشکلات، اگر در میان همه این دشمنان، پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم هر روز وقتی به خانه می آمد، با چهره گرفته و معترض همسرش، آن هم همسری که سیّده زنان قریش و دارای آن شخصیّت و صاحب آن همه ثروت و مکنت بود، روبرو می شد که از راه دلسوزی و ترحّم و یا اعتراض، از او می خواست تا از دعوت خویش دست بردارد و خود را مورد این همه اهانت و استهزاء قرار ندهد، در چه وضع عجیب و دشواری قرار می گرفت؟!

اگر آن همسر محترم که ثروت کم نظیر خودش را در اختیار شوهر قرار داده بود تا در راه خدا و دستگیری از فقیران انفاق کند،

پیشنهاد می داد که: مناسب است بـا قوم و قبیله ات که حاضرند تو را امیر و پادشاه خود قرار دهند، سازش کنی؛ و با دین و روش آنها کاری

رمضان در تاریخ، ص: ۳۴

نداشته باشی و زندگی آرام و راحت ما را به یک زندگی سرشار از حادثه و نگرانی تبدیل ننمایی، پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم چگونه او را قانع می ساخت؟ و چه کسی توانایی مرحم گذاشتن بر جراحات روح و جسم آن حضرت را داشت؟

بی شک سراسر زندگی پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم از داخل و خارج خانه، فشار و مانع و سختی می شد. ولی لطف خدا دریچه هـای قلب خـدیجه را چنان به سوی درک حقّانیّت دعوت اسلام باز کرد و آن چنان دلش را نورانی و سرشار از معرفت و حکمت گردانیده بود که هرگز پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم با چنان منظره اسفناک، در داخل خانه روبرو نشد.

دکتوره «بنت الشّاطی» می گوید: «آیا همسری غیر از خدیجه این استعداد را دارا بود که دعوت تاریخی شوهرش را وقتی از غار حرا آمـد، با ایمان قوی و آغوش باز و مهر و عطوفت استقبال کنـد، بی آن که در راستی او و اینکه خداوند او را تنها نخواهد گذاشت، شکّی در دل راه بدهد؟

آیـا جز خـدیجه، هیـچ بانوی ثروتمنـدی که در ناز و نعمت و آسایش و احترام زیسته، می توانست با کمال رضایت و خرسـندی از زندگی اشرافی، اموال بسیار و عزّتو توانگری چشم بپوشد؛ تا در دشوار ترین لحظات زندگی کنار همسرش بایستد و او را در بلایا و مشـکلات موجود در راه تحقّق هـدفی که به حقّانیّت آن ایمان داشت، یاری کنـد؛ حاشا و کلّا! فقط خـدیجه چنین بود و زنان دیگر چون او نیستند، مگر در طبقه و رتبه او باشند.»[۲۵]

خداونـد به جای شـهر مکّه، مردم مکّه و مهر و محبّت آن ها و اسـتقبال ایشان از دعوت به توحیـد خدیجه را به پیامبر صـلّی الله علیه وآله وسلّم عطا کرد، و او هنگامی که حضرت به خانه می آمد، به استقبال وی می شتافت و از

رمضان در تاریخ، ص: ۳۵

حـال وی پرسـش می کرد و از او دلجـویی می نمـود و رحمـت و نصـرت و لطـف خـدا را به یـاد او آورده، گرد و غبـار را از چهره درخشانش می شست؛ و ملالت آزار قوم را با تسلّاهای گرم از دلش می زدود.

«ابن اسحاق» می گویـد: سـخنی از قوم در ردّ و تکذیب، که موجب اندوه و آزردگی فکر و خاطرش شود، نمی شـنید؛ مگر آن که خـدا آن اندوه را به واسطه خدیجه برطرف می ساخت. خدیجه سـنگینی سـخنان سـخت را بر او سبک می کرد و او را تصدیق می نمود. و رفتار و جسارت های مردم را بی ارزش و بی اهمیّت می شمرد.

آری، خدیجه نخستین زنی بود که دین اسـلام را پذیرفت و با پیامبر صـلّی الله علیه وآله وسلّم نماز خواند؛ و جز علی بن ابی طالب- که همواره پیش و بعـد از بعثت، ملازم و پیرو پیامبر صـلّی الله علیه وآله وسـلّم بود و از راه و روش پیامبر صـلّی الله علیه وآله وسلّم لحظه ای جدا نشد- کسی از بندگان خدا سابقه اسلام او را ندارد.

خدیجه با دوراندیشـی و افکار حکیمانه، خردمندی و حدس صائبی که داشت، دعوت پیامبر صـلّی الله علیه وآله وسلّم را پذیرفت، و سوابقِ نیکو و درخشان رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم و اخلاق و صداقت و راستگویی و امانتداری، یاری ضعفا و دستگیری از فقرا، تواضع، قنـاعت و ایثـار و بخشـش و مهمـاننوازی و سـایر صـفات پسـندیده آن حضـرت، همه در نظر خـدیجه- آن زن آزموده حکیمه- مجسّم بود؛ و می دانست آن سوابق عالی و ملکوتی، در چنان محیط تاریک و پر از فساد و تباهی از علایم نبوّت است.

خدیجه، پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را به خوبی شناخته و دریافته بود که او از باطل پرهیز دارد و از دروغ بیزار است.

دیگران نیز او را بـا این صـفات می شـناختند و از کـار زشت و نـاروا، پـاک و منزّه می دانسـتند؛ تـا آن جا که او را «امین» لقب داده

بودند.

رمضان در تاریخ، ص: ۳۶

کسی را که خدیجه می شناخت، هرگز به خدای زمین و آسمان نسبت دورغ نخواهد داد؛ و هرگز خدای جهان او را تنها نخواهد گذاشت. و او هرچه بگوید، حقّ و حقیقت است.

بنابراین خدیجه در پذیرفتن اسلام، هیچ گونه صبر و تردیدی نکرد؛ و از همان قدم اوّل، یار و مددکار پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم شد و ثروت و اموال خود را برای یاری دین خدا، در اختیار پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم قرار داد.

خدیجه نیز چون پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم از آزار مشرکان و بت پرستان بی نصیب نماند؛ زن ها از او کناره گرفته و رفت و آمد با او را قطع کردند؛ به او زخم زبان می زدند و سخنان درشت می گفتند، حتّی در هنگام زایمان به کمک او نمی آمدند و او را تنها می گذاشتند.

امّا خدیجه، آینده ای را می دید که دیگران نمی دیدند او می دانست دین محمّد حقّ است؛ و طولی نخواهد کشید که پرستش خدای یگانه، جای پرستش بت ها را خواهد گرفت؛ و خدا پیامبرش را یاری می کند و روز به روز بر شهرتش افزوده می شود.

آری، خدیجه در اسلام مقامی می یافت که از میان بانوان، جز دخترش- که سیّده نساء عالمین است کسی به آن مقام و افتخار دست نیافت.

خدا نسل پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را از چنین بانویی قرار داد.

پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم در عین نشاط جوانی، در سنِّ بیست و پنج سالگی با خدیجه که چهل سال از عمر خویش را پشت سر گذاشته بود، ازدواج کرد. و حدود بیست و چهار سال، خدیجه چراغ خانه پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم و انیس و غمخوار او بود و پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم تا خدیجه زنده بود، یعنی تا سنّ پنجاه سالگی خودش و شصت

رمضان در تاریخ، ص: ۳۷

و پنج سالگی خدیجه، زن دیگری اختیار نکرد.

بعد از خدیجه هم اگر چه به اقتضای حکمت ها و مصالحی، زن های متعدّدی گرفت، ولی هیچ یک از آن ها جای خدیجه را نگرفتند و فراقی را که از فقدان خدیجه در خانه رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم پیدا شد، پر نکردند، و پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم از آن ها صاحب فرزندی نشد و نسل او از خدیجه باقی ماند.

پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم خدیجه را فراموش نکرده و از اخلاق و صفات او یاد می فرمود؛ به کسانی که با او آشنا و دوست بودند، احسان و لطف می کرد.

«عایشه» می گوید: «بر احدی از زن های پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم آن قدر غیرت نورزیدم که بر خدیجه غیرت ورزیدم. برای اینکه پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم بسیار از او یاد می فرمود و اگر گوسفندی ذبح می شد، از آن برای دوستان خدیجه می فرستاد»[۲۶].

و نیز از «عایشه» روایت شده است که: «رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم از خانه بیرون نمی رفت، مگر آن که خدیجه را یاد می کرد و بر او به خوبی و نیکی مدح و ثنا می فرمود.

روزی از روزها غیرت مرا گرفت، گفتم: او پیر زنی بیش نبود و خدا بهتر از او را به شما عوض داده است. پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم غضبناک شد؛ به طوری که موی جلوی سرش از خشم تکان می خورد؛ سپس فرمود: «نه، به خدا، بهتر از او را خدا به من عوض نداده، ایمان آورد به من، وقتی مردم، کافر گردیدند و تصدیق کرد مرا، هنگامی که مردم مرا تکذیب می کردند و در اموال خود با من مواسات کرد، وقتی مردم مرا محروم ساختند و خدا از او فرزندانی روزی من کرد و از زنان دیگر محروم فرمود».[۲۷]

رمضان در تاریخ، ص: ۳۸

«انس بن مالک» روایت کرده که رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمود: «بهترین زنان عالم مریم بنتِ عمران وآسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت خُوَیْلِد و فاطمه بنت محمّد صلّی الله علیه وآله وسلّم هستند».[۲۸]

از «ابن عبّاس» روایت شده که: پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم چهار خط در زمین کشید و فرمود: «آیا می دانید این چیست؟» عرض کردند: «خدا و رسول خدا داناتر است.» پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمود: «فاضلترین زنان بهشت، خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمّد صلّی الله علیه وآله وسلّم و مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم- زن فرعون- می باشند.»[۲۹]

در «صحیحین» از «عایشه» روایت شده که: «پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم خدیجه را به خانه ای در بهشت بشارت داد که در آن سر و صدای بلند و رنج و زحمت نیست».[۳۰]

در «صحیح مسلم» روایت شده که: پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمود: «جبرییل نزد من آمد و گفت: «یا رسول الله! اینک خدیجه می آید و با او ظرفی از طعام و آشامیدنی است وقتی آمد، بر او از طرف پروردگارش و از طرف من سلام برسان و او را به خانه ای در بهشت بشارت بده».

در «سیره ابن هشام» روایت کرده که: جبرییل خدمت رسول خدا آمد و گفت: «خدیجه را از طرف خدا سلام برسان».

پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمود:

خَدیجَةُ: اللهُ السَّلام وَمِنْهُ السَّلامُ، وعَلی جِبْریلَ السَّلامُ»[۳۱]

و هر سلامی از اوست؛ و بر جبرییل سلام باد.»

رمضان در تاریخ، ص: ۳۹

و به روایت «حاکم»، خدیجه فرمود:

وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُه».[۳۲]

برکات خدا باد.

یکی از مزایای خدیجه این بود که همواره پیش از بعثت و بعد از بعثت، پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را تعظیم می کرد و سخنش را تصدیق می نمود.

فضایل خدیجه و کرایم اخلاق او بسیار است. برای کسب اطّلاع بیشتر می توانید به کتب تاریخ و حدیث و تراجم رجوع کنید.

*** وَشَفاعَتَهُم وَ اکْرِمْنا بِمُتابِعَتِهِمْ بِحَقِّهِمْ یا ارْحَمَ الرّاحِمینَ.

حدیث اخوّت

بنا به نقل «مفید»[۳۳] در روز دوازدهم ماه رمضان، پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم بین اصحاب، عقد اخوّت قرارداد و بین خود و علی علیهما السّلام نیز پیوند برادری برقرار کرد.

همانگونه که می دانید اسلام دین برادری و اخوّت، برابری و همفکری، همقدمی و مساوات است؛ و اهل جهان را اعضای یک خانواده می داند. رنگ و نژاد، توانگری و تهی دستی، حکومت و عناوین دنیوی را سبب امتیاز فرد بر افراد نشناخته؛ و فاصله ها را ازمیان برداشته و تنها امتیاز و ملاک برتری را «تقوا» دانسته است. امتیازی که هرگز سبب غرور و تکبر و سوء استفاده و فاصله گرفتن از دیگران نمی شود.

عقیـده توحید و یکتا پرستی، هسـته مرکزی این دین، و منبع احساس برادری با خلق خدا است. هیچ مادّه و غذا و هیچ عقیده و خوی و خصلتی مانند عقیده توحید در نیک بختی و سعادت افراد بشر، سودمند نیست. قرآن کریم

رمضان در تاریخ، ص: ۴۰

می فرماید:

(إِنَّ هذِهِ امَّتُکُمْ امَّةً واحِدَةً وَانَا رَبُّکُمْ فَاعْبُدُونِ)[۳۴]

پس مرا بپرستید.

قرآن بین افراد، به مال و ثروت، مقام و حکومت، جمعیّت و تعـداد، رنگ و جنس، مقایسه و مسابقه قرار نـداده است. عرب با عجم، و سـفید پوست با سیاه پوست برابر است؛ چرا که این افراد از نظر قرآن و حقوق انسانی و اسـلامی با هم برابرنـد، و انسانیّت انسان و کمال آدمیّت، به این امور وابسته نیست.

قرآن، هنگام مقایسه میان افراد، علم وتقوا و عبادت و ایمان را میزان فضیلت قرار داده است.

در آیات ذیل دقّت کنید که چگونه بشر را به فضایل علم و تقوا و ایمان، ترغیب و تشویق فرموده است:

۱- (امَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّیْلِ ساجِداً وَقائِماً یَحْذَرُ الْاخِرَةَ وَیَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذینَ لا یَعْلَمُونَ [۳۵]

:] آیـا چنین کسـی بهتر است [یـا آن کسـی که او در طول شب در سـجده و قیـام، اطاعت خـدا [می کنـد] و [از آخرت می ترسـد و رحمت پروردگارت را امید دارد؟ بگو: «آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟»

۲- (افَمَنْ حَقَّ عَلَیْهِ کَلِمَةُ الْعَذابِ افَانْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِی النّارِ)[۳۶]

: پس آیا کسی که فرمان عذاب بر او واجب آمده کجا روی رهایی دارد [؟ آیا تو کسی را که در آتش است می رهانی؟

۳- (افَمَنْ یَتَّقی بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذابِ یَوْمَ الْقِیامَةِ)[۳۷]

: پس آیا آن کس که به جای دستها [با چهره خود،

رمضان در تاریخ، ص: ۴۱

گزند عذاب را روز قیامت دفع می کند] مانند کسی است که از عذاب، امن است؟ [

۴- (افَمَنْ کانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کانَ فاسِقاً لا یَسْتَوُونَ [۳۸]

: آیا کسی که مؤمن است، چون کسی است که نافرمان است یکسان نیستند.

۵- (افَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهْ مِنْ رَبِّهِ کَمَنْ کانَ زُیِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ [۳۹]

: آیا کسی که بر حجتی از جانب پروردگار خویش است، چون کسی است که بدی کردارش برای او زیبا جلوه داده شده است؟

۶- (افَمَنْ اسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی تَقْوی مِنَ اللهِ وَرِضْوان خَیْرٌ امْ مَنْ اسِّسَ بُنْیانَهُ عَلی شَفا جُرُف ها؟ فَانْهارَ بِهِ فی نارَ جَهَنَّمَ [۴۰]

: آیـا کسـی که بنیـاد] کـار [خود را بر پایه تقوا و خشـنودی خـدا نهاده بهتر است یا کسـی که بنای خود را بر لب پرتگاهی مشـرف سقوط پی ریزی کرده و با آن در آتش دوزخ فرو می افتد؟

۷- (افَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوانَ اللهِ کَمَنْ باءَ بِسَخَط مِنَ اللهِ [۴۱]

: آیا کسی که خشنودی خدا را پیروی می کند، چون کسی است که به خشمی از خدا دچار گردیده؟

۸- (افَمَنِ یَمْشی مُکبّاً عَلی وَجْهِهِ اهْدی امَّنْ یَمْشی سَوِیّاً عَلی صِراط مُسْتَقیم [۴۲]

: پس آیا آن کس که نگونسار راه می پیماید هدایت یافته تر است، یا آن کس که ایستاده بر راه راست می رود؟

۹- (افَمَنْ یَهْدی الَی الْحَقِّ احقُّ انْ یُتَّبَعَ امَّنْ لا یَهْدی الّا انْ یُهْدی [۴۳]

رمضان در تاریخ، ص: ۴۲

: پس، آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند، سزاورتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی نماید، مگر آنکه [خود] هدایت شود؟

۱۰- (افَمَنْ یَعْلَمُ انَّما انْزِلَ الَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ کَمَنْ هُوَ اعْمی [۴۴]

: پس، آیا کسی که می داند آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده، حقیقت دارد، مانند کسی است که کوردل است؟

۱۱- (الا انَّ اوْلِیاءَ اللهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلا هُمْ یَحْزَنُونَ [۴۵]

: آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می شوند.

۱۲- (انَّ اکْرَمَکُمْ عِنْدَاللهِ اتْقیکُمْ [۴۶]

: در حقیقت ارجمند ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.

۱۳- (الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ طُوبی لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبِ [۴۷]

: کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، خوشا به حالشان، و خوش سرانجامی دارند.

۱۴- (الَّذینَ آمَنُوا وَکانُوا یَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْری [۴۸]

: همانا آنان که ایمان آورده و پرهیزگاری ورزیده اند، در زندگی دنیا و آخرت مژده برای آنان است.

۱۵- (امَّا الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ فَلَهُمْ جَنّاتُ الْمَأْوی [۴۹]

: اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام

رمضان در تاریخ، ص: ۴۳

داده اند، به پاداش [آنچه انجام می دادند در باغهایی که در آن جایگزین می شوند، پذیرایی می گردند.

۱۶- (امْ نَجْعَلُ الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُو الصّالِحاتِ کَالْمُفْسِدینَ فِی الْارْضِ [۵۰]

: یا] مگر [کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده اند، چون مفسدان در زمین می گردانیم.

آیات دیگر با صراحت بر این نکته دلالت دارند که یگانه عاملی که باعث امتیاز، و سبب رستگاری، و نجات بشر است، علم، ایمان، عمل صالح، تقوا واستقامت است.

قرآن در خطابات جمعی که مخاطب آن افراد خاصّی نبوده اند، اصل یک کشور، یک اقلیم، منطقه، یک زبان و یا یک نژاد را مخاطب قرار نداده، تا کسی گمان کند این گونه مشخصّات، سبب امتیاز، و مورد نظر اسلام است و کسانی که مخاطب شده اند، آن را دستاویز برتری خود بر سایر ملل قرار دهند؛ بلکه مخاطب به این گونه خطابات، عموم بشر می باشند.

مانند آیات ذیل:

۱- (قُلْ یا ایُّهَا النّاسُ انّی رَسُولُ اللهِ الَیْکُمْ جَمیعاً)[۵۱]

: بگو: «ای مردم، من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم، ...»

۲- (یا ایُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ انَّ زَلْزَلَةَ السّاعَةِ شَیْیءٌ عَظیمٌ [۵۲]

: ای مردم از پروردگار خود پروا کنید، چرا که زلزله رستاخیز امری هولناک است.

۳- (یا ایُّهَا النّاسُ اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَیْکُمْ [۵۳]

ای مردم، نعمت خدا را بر خود یاد کنید.

۴- (یا ایُّهَا النّاسُ قَدْ جائَتْکُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ [۵۴]

رمضان در تاریخ، ص: ۴۴

: ای مردم، به یقین، برای شما از جانب پروردگاتان اندرزی آمده است.

۵- (یا ایُّهَا النّاسُ اتَّقَوْا رَبَّکُمُ الَّذی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْس واحِدَهٔ وَخَلَقَ مِنْها زَوْجَها وبَثَّ مِنْهُما رِجالًا کَثیراً وَنِساءً)[۵۵]

: ای مردم، از پروردگارتان که شما را از «نفس واحدی» آفرید و از او آفرید، و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد.

در این، علاوه بر اینکه عموم بشر را مخاطب قرار داده، اصل و نسب زن و مرد را واحد اعلام کرده، و در آن عصری که هنوز پاره ای از امَم در انسانیّت زن بحث داشتند[۵۶]. قرآن مجید او را مانند مردها، انسان معرّفی کرد و انسانیّت او را به طور قاطع و تردید ناپذیر، اعلام فرمود و در آیه دیگر می فرماید:

(یا ایُّهَا النّاسُ انّا خَلَقْناکُم مِنْ ذَکَر وَانْثی [۵۷]

: ای مردم، ما شما را از زن و مردی آفریدیم.

از اینجا معلوم می شود که اسلام، یک دین و برنامه جهانی و آیین برادری، و همگانی است.

البتّه در بعضی موارد، خطاباتی به طوایف ویژه ای وجود دارد؛ مانند:

(یا اهْلَ الْکِتابِ تَعالَوا الی کَلِمَهٔ سَواء.)[۵۸]

که این گونه خطابات نیز تأیید همان خطابات عمومی و دعوت به توحید و یکرنگی و قبول اسلام است.

مواردی که مؤمنین، به «یا ایّها الَّذین آمنوا» مخاطب شده اند، از این جهت است که در این موارد موضوعی

رمضان در تاریخ، ص: ۴۵

که در خطاب، طرف توجّه بوده، از قبیل احکام و اموری بوده است که طبعاً باید مؤمنین به آن خطاب شده و از آن ها خواسته شود. علاوه بر این، خصوصیّت ایمان و اسلام که در خطاب «یا ایُّهَا الَّذینَ آمَنُوا» عنوان شده، خصوصیّتی است که تحصیل آن، برای هر کس ممکن است. رنگ اسلام و رنگ ایمان بـه خدا، رنگی است که برای هر کسی اعمّ از زن و مرد، غنی و فقیر، آسیایی و اروپایی، و عرب و عجم شایسته است؛ رنگ فطرت بشر است و هر انسانی آن را در فطرت خود دارد و نباید رنگ های دیگر را حجاب و حایل آن قرار داد. این رنگ، مثل رنگ وطن، نژاد، قوم و زبان سبب تفرقه و جدایی نیست؛ زیرا به قوم خاصّ و اهل یک کشور اختصاص ندارد.

در حدیث است که روزی «ابوذر غفّاری» را با غلام سیاهی در محضر شریف رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم دیدند که احتمالًا در حال گفت و گو یا محاکمه ای بودند؛ ابوذر در میان سخن به او گفت:

«یَابْنَ السَّوْداءِ!»

: ای پسر سیاه پوست!

پیامبر عزیز اسلام، ناراحت و غضبناک شد و فرمود:

السَّوْداءِ فَضْلٌ الّا بِالتَّقْوی اوْ بِعَمَل صالح»

و عمل صالح.

سپس ابوذر به کفّاره این سخنی که گفته بود، چهره خود را بر زمین گذارد و به آن سیاه پوست گفت: برخیز و چهره مرا پایمال

کن.[۵۹]

اسلام اعلام کرد که خدا یک نژاد، قوم و ملّت را از جهت حقوق بر دیگران برتری نداده و رستگاری را در انحصار اصل یک کشور یا نژاد قرار نداده است؛ و

رمضان در تاریخ، ص: ۴۶

گفتار یهود و نصاری را رد کرده ۶۰] و فرمود:

اسْلَمَ وَجْهَهُ للهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ اجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ)[۶۱]

به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد، پس مزد وی پیش

پروردگار اوست.

و نیز اعلام کردند که انسان ها همه در کرامت انسانی یکسان و شریک می باشند، و این کرامت در انحصار رنگ یا نژاد یا ملّت خاصّی نیست. خدا همه فرزندان آدم را گرامی داشته و در قرآن نیز داریم:

مِنَ الطَّیِّباتِ وَفَضَّلْناهُمْ عَلی کَثیر مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضیلًا)[۶۲]

این فریادهای قومیّت و ملّیت از هر حلقومی بیرون بیاید، بر خلاف اصل شرافت و کرامت انسان ها است و خلاف منطق صحیح و مکتب ادیان راستین و تعالیم مقدّس اسلام است.

این صداها، تخم نفاق و دورویی، کینه توزی و جدایی و تفرقه را بین بشر کاشته است. کسانی که این صداها را بلند می کنند، باید بدانند که منادی نفاق و اختلافند.

تعالیم اسلام، تخم محبّت و مودّت را در قلوب می افشاند و انسان ها را به همکاری و همدردی راهنمایی می کند.

قرآن مجید، اخوّتی را که در سایه اسلام، نصیب مسلمانان شد و اختلافات و دشمنی ها را از بین برد و دل ها را به هم الفت داد، یادآوری کرده، و مسلمانان را به اعْتِصام بِحَبْلِ الله مأمور فرموده و با جمله کوتاه و پر

رمضان در تاریخ، ص: ۴۷

معنای (انَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اخْوَةٌ)[۶۳] برادری آنان را ذکر کرده است. پس اگر مردمی با هم برادری و اخوّت نداشته باشند، مؤمن نیستند.

در حدیث است که:

اخیهِ کانَ اللهُ فی حاجَتِهِ.»[۶۴]

حاجت او است (حاجتش را برآورده می کند).

امام صادق علیه السّلام می فرماید:

اعْظَمُ حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلی اخیهِ الْمُسْلِمِ.»[۶۵]

برادرش، بزرگ است.

از پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم روایت شده است که فرمود:

بِالْحُمَّی السَّهْرِ»[۶۶]

همراهی می کنند.

احادیث و روایات درباره حقّ مسلمان بر مسلمان و اجری که برای ادای آن اخذ می کند، بسیار است.[۶۷]

عقد اخوّت بین اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم از آغاز دعوت، به مسأله اخوّت دینی عنایت و توجّه تمام داشتند و آن را از ارکان مهم و پایه های استوار اجتماع زنده مسلمانان می دانستند و به وسیله آن، کینه ها و دشمنی های دیرینه اقوام و قبایل مختلف را از بین بردند.

از جمله کارهایی که به منظور جوشش و همبستگی کامل تر، و بیدار شدن شعور اسلامی و حکمت های دیگر انجام دادند، این بود که بین هر دو نفر از مهاجرین، عقد

رمضان در تاریخ، ص: ۴۸

اخوّت بستند؛ چنانکه بین هر دو نفر از مهاجرین و انصار نیز پیمان برادری برقرار کردند.

بین هر دو نفر که با هم تجانس داشتند و از لحاظ افکار و آرا به هم شبیه بودند، عقد اخوّت برقرار شد و با این کار در حقیقت، خانواده ها و قبایل و عشایر، به هم مرتبط و متّصل شدند.

این اقدام پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم هم از جنبه سیاسی و اجتماعی هم از جهت به هم پیوستن جامعه نوزاد اسلامی، بسیار با ارزش و سودمند بود و زمینه ای برای اخوّت عامّ مسلمانان و برادری همگانی و جهانی جامعه بشریّت شد. نخست برادرها از یکدیگر ارث می بردند تا وقتی که احکام ارث و آیه:

(وَاولُوالْارْحام بَعْضُهُم اوْلی بِبَعْض [۶۸]

سزاوارترند.

به این مضمون که برخی خویشاوندان از بعضی دیگر در کتاب خدا جلوتر هستند، نازل شد؛ و بدین جهت، موارث بر اساس خویشاوندی استوار شد.

تکرار عقد اخوّت

چنان که از کتب تاریخ و حدیث استفاده می شود، عقد اخوّت چندین بار صورت گرفت: یک بار بین مهاجرین ۶۹]، یک بار در ابتدای ورود به مدینه طیّبه، بین مهاجر و انصار[۷۰]، و بار دیگر هنگام نزول آیه (

انَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اخْوَهْ

)[۷۱]، در «

یَوْمُ الْمُباهَلَهْ

[۷۲].»

موضوع مهمّ و جالب

موضوعی که در این صحنه های مودّت ساز و محبّت آفرین،

رمضان در تاریخ، ص: ۴۹

جالب و با اهمّیّت بود، انتخاب حضرت علی علیه السّلام توسّط پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم به برادری خود بود.

پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم همه را با هم برادر کرد و به گفته بسیاری از مورّخان و محدّثان، افرادی را که هم طراز و هم رتبه بودند، برادر قرار داد.

بر این اساس، برای خود نیز بایـد برادری انتخـاب می کرد. به راستی آن کس که لایق و شایسـته این مکرمت باشـد، کیست؟ و آن کس که بتواند، قرین و هم طراز پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم باشد (جز در مقام نبوّت) چه شخصیّتی است؟

این انتخاب، یک انتخاب ساده نبود. یقیناً پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم کسی را برای خود انتخاب می کرد که از هر جهت شایسته باشـد. برادری که همفکر و هماهنگ و همزبان با او باشـد؛ و نسـبت به جان و مال و هر چه دارد فـداکار باشـد و بتواند حقّ برادری رسول خدا را ادا کند.

آری، به غیر از علی، کسی لایق چنین مقامی نبود که پیامبر در حقّش فرمود:

«انْتَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسی الّا انَّهُ

لا نَبِی بَعْدی»[۷۳]

نبوّت نمی رسی).

به همین علّت، پیغمبر هم غیر از علی، احدی را به این مقام بر نگزید.

عقد اخوّت بین پیامبر و علی (علیهما السلام)

علاوه بر علمای شـیعه، محدّثان مشـهور و مورّخان معروف و نویسـندگان کتب سیره اهل سنّت، مانند «حلبی»، «زینی دحلان» و «ابن هشام»، حدیث اخوّت را روایت کرده اند.

هر کس که درباره این موضوع، به کتب شیعه و سنّی

رمضان در تاریخ، ص: ۵۰

رجوع کند، یقین حاصل می کند که پیامبر صـلّی الله علیه وآله وسـلّم از بین هممهاصـحاب و خویشان، یگانه کسی را که به اخوّت و برادری خود بر گزید، علی علیه السّلام بود و هر کس جز علی چنین ادّعایی کند، کذّاب و دروغگو است؛ چنان که احدی نیز به جز علی علیه السّلام ادّعای این فضیلت را نکرد؛ و این امتیاز که متضمّن سایر فضایل است، مخصوص آن حضرت می باشد. پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم انتخاب خود را در چندین مکان مختلف صریحاً اعلام فرمودند:

۱- هنگام عقد اخوّت بین مهاجرین؛

۲- هنگام عقد اخوّت بین مهاجرین و انصار؛

۳- هنگام نزول آیه (انَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اخْوَةٌ)؛

۴- روز مباهله.

این انتخـاب، بر اساس وحی و انتخاب خـدا بود. خـدا بین پیامبر صـلّی الله علیه وآله وسـلّم و علی علیه السّـلام برادری قرار داده بود؛ چنانکه در «لَیْلَةُ المبیت»، شبی که مشـرکان می خواسـتند پیغمبر را بکشـند، و علی جان خود را فـدای جان پیامبر کرد و در بستر آن حضرت خوابید- به شرحی که در کتب معتبر اهل سنّت است- خدا در ضمن وحی که به جبرییل و میکاییل کرد، فرمود:

«افَلا کُنْتُما مِثْلَ عَلی بْنِ ابیطالِب اخَیْتُ بَیْنَهُ وَبَیْنَ مُحَمَّد

[۷۴]»

وسلّم- برادری برقرار کردم.

علاوه بر این، در مواقف و مواضع زیادی، پیامبر صـلّی الله علیه وآله وسـلّم علی علیه السّـلام را برادر خود خواند و از موقع دعوت، و هنگام نزول آیه (

وَانْذِرْ عَشيرَتَکَ الْاقْرَبينَ

)[۷۵] که علی علیه السّلام با پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم بیعت کرد، پیامبر در حقّ او فرمود:

رمضان در تاریخ، ص: ۵۱

لَهُ وَاطيعُوا

[۷۶]«

شماست؛ پس سخن او را بشنوید و از او اطاعت کنید.

در سیره «ابن هشام»، از «ابن اسحاق» روایت شده است که: پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم بین اصحابش از مهاجر و انصار، برادری برقرار کرد؛ سپس فرمود: پناه بر خدا که از پیغمبر سخنی که نفرموده باشد، بگویید.

«تَآخَواْ فِی اللهِ اخَوَیْنَ اخَویْنَ

»: در راه خدا، دو نفر دو نفر با یکدیگر برادر شوید.

سپس دست علی بن ابیطالب را گرفت و فرمود:

«هذا اخی»

رمضان در تاریخ ؛ ص۵۱

این برادر من است.

پس رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم سَیِّدُ الْمُرْسَلینَ وَامامُ الْمُتَّقینَ وَرَسُولُ رَبِّ الْعالَمینَ که نظیر و مانندی در بین بندگان خدا ندارد، با علی بن ابی طالب برادر هستند.[۷۷]

«ابن اثیر» در «اسْدُ الْغابَه» می گوید: پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم دو مرتبه بین خود و علی علیه السّلام برادری قرار داد؛ زیرا بین مهاجرین برادری قرار داد و سپس بین مهاجر و انصار، و در هر بار به علی علیه السّلام فرمود:

«انْتَ اخی فِی الدُّنْیا وَالْاخِرَهْ»[۷۸]

: تو در دنیا و آخرت برادر من هستی.

متون واسناد احادیث اخوّت در جوامع سنّی و شیعه بسیار است؛ به طوری که در کتب «سنن ترمذی»، «ابن ماجه»، «مستدرک» و «تاریخ طبری»، «مُسندِ احمد»، «مُجْمَعُ الزَّوایِد»، «طبقات ابن سَعد»، «الدُّرُّ الْمَنْثُور»، «رِیاضُ

رمضان در تاریخ، ص: ۵۲

النَّضْرَهْ» و «فضائلُ الْخَمْسَه»[۷۹]، به طور مفصّل شرح داده شده است.

ولادت و زندگانی امام حسن مجتبی (علیه السلام)

بنا به اختیار «مفید» قدّس سّره- در «مسارالشیعه»[۸۰] و «شیخ بهایی» رحمه الله- در «توضیح المقاصد»[۸۱] سبط اکبر، حضرت امام حسن علیه السّلام در پانزدهم ماه رمضان سال سوم هجرت متولّد شد.

بسیاری از مردم، شخصیّت حضرت مجتبی علیه السّلام و تأثیر بسیار حسّاس و فوق العاده صلح آن حضرت را در حفظ اسلام، آن گونه که باید نمی شناسند؛ و هنوز شأن و منزلت سیره آن حضرت، مجهول مانده است.

شخصیّت والای آن پیشوای عالیقدر، بس عظیم تر از آن است که ما بتوانیم درباره آن، کتابی بنگاریم و یا با نگارش مقاله ای آن را شرح دهیم.

علاوه بر کتب بسیار که در شرح احوال و تاریخ زندگی آن حضرت نوشته شده، در هزاران کتاب تاریخی، روایی، تفسیر، اخلاقی، تراجم و ...، فضایل و مناقب آن بزرگوار درج شده است.

کتب بسیاری از تألیفات شیعه و سنّی موجود می باشد که مآخذ و مدارک معتبر تاریخ زندگی آن امام بزرگ و رهبر جلیل القدر است؛ نظیر: «صحیح بخاری»، «صحیح مسلم»، «سنن ترمذی»، «سنن ابن حاجه»، «طبقات ابن سعد»، «سنن ابی داود»، «خصایص نسایی»، «جامع الصّغیر»، «مصابیح السّنّه»، «اسعاف الرّاغبین»، «نورالابصار»، «تذکرهٔ الخواّص»، «الاتّحاف»، «کفایهٔ الطّالب»، «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»، «مرآهٔ الجنان»، «ملتقی الاصفیاء»، «نظم درالسمطین»، «فرایدِ السّمطین»، «سیره حلبّیه»، «سیرهٔ زینی»، «دحلان»، »

رمضان در تاریخ، ص: ۵۳

الصّواعق المحرقه»، «اسد الغابه»، «الاستیعاب»، «الاصابه تاریخ الخلفاء»، «الفصول المهمّهٔ» که از کتب اهل سنّت می باشند.

اینک برای رعایت اختصار، ترجمه قسمتهایی از کتاب «اهل البیت»، تألیف «توفیق ابوعلم»[۸۲] که یکی از تازه ترین تألیفات اهل تسنّن در سال ۱۳۹۰ هجری قمری است و در مصر نگاشته شده است را با اندک اضافاتی نقل می کنیم:

ولادت امام حسن مجتبی (علیه السلام)

از آن خانه ای که خدا رخصت داده تا برافراشته و بلند قدر باشد و در آن نام او برده شود، پیغمبر گرامی اسلام صلّی الله علیه وآله وسلّم، سّید جوانان اهل بهشت و نوزاد عزیز اهل بیت و سِبطِ اکبر خود را در شب نیمه ماه مبارک رمضان سال سوّم پذیرا شد. وقتی ولادت نوزاد را به پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم مژده دادند؛ امواج سرور و شادمانی، دل آن حضرت را فرا گرفت؛ و مشتاقانه و باشتاب، به خانه دختر محبوبه اش، سیّده زنان عالمیان، و داماد گرامیاش، امام مسلمین آمد و فرمود: «یا اسما! هاتینی ابنی.»؛ یا اسماء! پسرم را به من بده.

پس از اینکه «اسماء» نوزاد عزیز خاندان نبوّت را به جدّ بزرگوارش داد، رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم در گوش راستش اذان، و در گوش چپش اقامه را قرائت فرمود و بدین گونه نخستین صدایی که گوش نوزاد باآن آشنا شد، صدای آشنای جدّش، خاتم الانبیاء صلّی الله علیه وآله وسلّم بود؛ صدایی که ندا دهنده توحید، تکبیر، تهلیل و نبوّت بود:

الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر.

اشهد ان لا اله اّلا الله.

اشهد انّ محمّداً رسول الله.

رمضان در تاریخ، ص: ۵۴

با این کلمات و جملات، گوش دل مولود، به نغمات روحانی آشنا شده و اعماق و نهانی های روان او پذیرای آن گشت؛ تا زندگی وی، از آن جملات نشاط بخش روح، و توان افزای خرد، مُلهَم باشد.

پیامبر گرامی صلّی الله علیه وآله وسلّم به حضرت علی علیه السّلام فرمود: آیا این نوزاد مبارک را نام گذارده ای؟

حضرت علی علیه السّلام فرمود: من بر شما سبقت نمی گیرم!

هنوز لحظاتی نگذشته بود که بشیر وحی جبرییل- نازل شد و فرمان خدا را به پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم رساند: «سمّه حسناً»: او را حسن نام گذار.

پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم شخصاً برای حسن علیه السّلام عقیقه کرد: و «بسم الله» گفت و دعا کرد.

القاب و کنیه امام (علیه السلام)

از جمله القاب آن حضرت عبارت است از: سیّد، مجتبی، سبط، ولی، طیّب، زکی و تقی. و پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم، آن حضرت را به «ابی محمّد»، مکنّی فرمود.

فضایل امام (علیه السلام)

اهل تشّیع و تسنّن، به اتّفاق بر این عقیده اند که: آن حضرت، یکی از اصحاب «کساء» است؛ که آیه «تطهیر»، در شأن آنان نازل شد. و طبق حدیث متواتر «ثقلین»، عدل قرآن، و نیز یکی از چهار نفری است که پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم او را برای مباهله «نجران»، حاضر فرمود. پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم او را دوست می داشت و می فرمود: «این پسرم آقا است».

«اسامهٔ بن زید» روایت کرده که پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمود: این دو (حسن و حسین)، پسران من، و پسران دخترم هستند. خدایا! من آن ها را دوست دارم؛

رمضان در تاریخ، ص: ۵۵

پس، آن ها را دوست بدار و هر که آن ها را دوست می دارد، دوست بدار.

از «زید بن ارقم» روایت شده است که پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمود:

«مَنْ احبَّ هؤُلاءِ فَقَدْ احَبَّنی، وَ مَنْ ابْغَضَ هؤُلاءِ

فَقَدْ ابْغَضَنی»[۸۳]

مرا دشمن داشته است.

«عایشه» نقل کرده: هنگامی که پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم حسن را می گرفت و به خود می چسباند، می فرمود: «خدایا! به درستی که این پسر من است. من او را دوست دارم. پس، تو نیز او و دوستدار او را دوست بدار.»

«انس بن مالک» می گوید: حسن علیه السّلام بر پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم وارد شد. خواستم او را از پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم دور سازم که پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمود: «وای بر تو ای انس! پسرم و ثمره زندگی ام را بگذار. هر که او را اذیّت کند، مرا اذیّت کرده؛ و هر که مرا اذیّت کند، خدا را اذیّت کرده است.

شرف نسب

شرافت نسب امام حسن مجتبی و امام حسین علیهما السّلام- را احدی از این امّت ندارد. چنان پدر و مادر و جدّ بزرگواری که همگی مفخر کاینات و علّت غایی خلقت ممکنّات هستند.

علاوه بر این، پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم آن دو را پسر خود می خواند و در آیه مباهله قرآن مجید، این دو بزرگوار، پسران پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم شمرده می شوند و اگر چه از صلب علی علیه السّلام هستند؛ ولی پیغمبر به محض ولادتشان از فاطمه زهرا صلّی الله علیه وآله وسلّم آن ها را پسران خود خواند و چشم ایشان به وجودشان

رمضان در تاریخ، ص: ۵۶

روشن بود.

آنان نیز در زمان حیات پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم، آن حضرت را «پدر» می گفتند و با خطاب «یا ابت» بر نشاط پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم می افزودند و پدرشان علی علیه السّلام را «یااباالحسن» خطاب می کردند.

پس از آن که پیغمبر از این جهان، به سوی ملکوت اعلی رحلت فرمود، امیرالمؤمنین را با «یا ابت» مورد خطاب قرار می دادند.

مردم آن ها را «یابن رسول الله»، و «یابن المصطفی» خطاب می کردند.

علم امام (علیه السلام)

لزومی به بررسی علم امام حسن مجتبی علیه السّلام، نیست؛ زیرا آن حضرت به تصریح حدیث «ثقلین» و اخبار دیگر، عدیل قرآن، رهبر و هادی امّت، مفسّر کتاب و وارث علوم پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم بود.

اوّلین شرط اساسی زعامت، علم و دانش است؛ و چنانچه محدّثان روایت کرده اند، از همان آغاز کودکی علم و نبوغ فکری و درك تیز هوشی بی نظیری در امام حسن علیه السّلام پدیدار بود.

وی در مجلس جدّش حضور می یافت و وحی و علومی را که آن حضرت املاـ می کرد، فرا می گرفت، و به نزد مادرش سیّدهٔ النّساء علیهاالسّلام- می آمد و برای او بازگو می نمود و هنگامی که امام علیه السّلام به منزل می آمد، فاطمه زهرا سلام الله علیها- آنچه را از فرزند خود شنیده بود برای امام علیه السّلامنقل می کرد.

از آن حضرت احادیث و سخنان برگزیده و ممتازی در موضوعات: دعا و موعظه، زهد و تقوا، سیاست، مکارم اخلاق، قضا، فضل قرآن و ... روایت شده است؛ که قسمتی از آن ها در کتب اهل سنّت نیز بیان شده است.

علم آن امام بزرگ تا بدان جا بود که امیرالمؤمنین،

رمضان در تاریخ، ص: ۵۷

پاسخ دادن به برخی مسایل را به ایشان محوّل می کردند.

از جمله روایت شده است که: مردی اعرابی از ابوبکر پرسید «من محرم بوده ام، و تخم شتر مرغ برگرفته و پخته و خورده ام. کفّاره ای که بر من واجب شده است، چیست؟»

«ابوبکر» متحیّر شد و نتوانست به آن سؤال پاسخ دهد. از این رو پاسخ گفتن را به «عمر» ارجاع کرد. «عمر» نیز از پاسخ به سؤال باز مانده، و پاسخ گفتن به سؤال را به «عبدالرّحمن بن عوف» حواله کرد.

او نیز از پاسخ به سؤال در ماند، هر چهار تن، به باب مدینهٔ العلم، حضرت علی علیه السّلام پناه بردند. اعرابی سؤال را مطرح کرد و از امام علیه السّلام پاسخ خواست. امام علیه السّلام فرمود:

«سَلْ ای الْغُلامَیْنِ شِئْتَ، وَ اشارَ الَی الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ»[۸۴]

حسین علیهم السّلام- از هشت سال، بیشتر نبود!)

اعرابی از امام حسن علیه السّلام سؤال کرد.

امام علیه السّلام فرمود: آیا شتر داری؟

اعرابی گفت: بلی!

امام فرمود: به تعدادی که تخم مرغ خورده ای، شترهای مادّه را به شترهای نر بزن و هر چه نتیجه آنها شد، به مکّه بفرست تا در آنجا به کفّاره این عمل نحر شود [.

امیرالمومنین علیه السّلام فرمود:

«یا بُنَی انَّ مِنَ النُّوقِ السَّلُوبُ وَ ما یَزْلِقُ»[۸۵]

از آنها می میرند.

امام حسن علیه السّلام به پدر بزرگوار، پاسخ داد:

ما یَمْرِقُ»[۸۶]

رمضان در تاریخ، ص: ۵۸

: اگر بعضی از شتران مادّه آن چنان هستند که فرمودید، بعضی تخم مرغ ها هم فاسد می شوند و جوجه از آنها بیرون نمی آید! این پاسخ با آنچه در فقه اسلامی و در بحث کفّارات حال احرام مقرّر شده، موافق است. و پیرمردی مانند ابوبکر- که مسند خلافت پیغمبر اسلام صلّی الله علیه وآله وسلّم را تصرّف کرده بود- و عمر و عبدالرّحمن بن عوف به آن جاهل بودند. از این رو این پاسخ مورد تحسین امیرالمؤمنین علیه السّلام واقع شد، و به حضار مجلس رو کرده و غزارت علم، فضل و مواهب الهی را که به فرزندش اعطا شده، آشکار و اعلام کرد و فرمود:

سُلَیْمانَ بْنَ داوُد»[۸۷]

به سلیمان بن داود فهماند.

یعنی همان گونه که سلیمان بن داود، از تفهیم و تعلیم و آموزش غیبی برخوردار گردید، «حسن» نیز از همان افاضات غیبی و آموزش ها، بدون واسطه احدی از خلق، برخوردار است.

مکارم اخلاق

امام حسن علیه السّلام در خانه وحی، پرورش یافت؛ و در مدرسه توحید، و در آغوش لطف و مرحمت جدّش پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم مورد تربیت قرار گرفت.

ایشان در مکارم اخلاق و خوی پسندیده و روش نیکو، نمونه بود و یکی از علل محبوبیّت فوق العاده آن حضرت، همان اخلاق کریمه اش بود که همگان او را به خاطر داشتن صفات حمیده می ستودند.

ادب، حِلم، فصاحت، صداقت، سخاوت، شجاعت، تقوا، عبادت، زهد، تواضع و سایر خصایص ستوده، همه در او جمع، و خلق و خوی محمّدی در او ظاهر و هویدا بود.

رمضان در تاریخ، ص: ۵۹

با نقل چند حکایت از اخلاق مرضیّه آن حضرت، این کتاب را زینت می دهیم:

پند بی رنجش

روزی از روزها در ایّام کودکی، امام به همراه برادرش امام حسین علیه السّلام پیرمردی را دیدند که وضو را به درستی و صحّت به جای نمی آورد.

محبّت به مردم، و هدایت بشر، آن دو بزرگوار را مانع شد که پیرمرد را به آن حال بگذارند. بنابراین به آرامی و احترام فرمودند:

«یا شَیْخُ کُلُّ واحِد مِنّا یَتَوَضَّأُ امامَکَ وَانْظُرْ، ای

الْوُضُوئَیْنِ احْسَنُ؟»[۸۸]

نیکوتر است؟

سپس هر یک وضو گرفتند. پیرمرد، به دقّت، به وضو گرفتن آن دو عزیز پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم توجّه کرد؛ و بدون آنکه ناراحت شود، به کوتاهی و تقصیر خود پی برد.

تابَ عَلی یَدَیْکُما»[۸۹]

دست شما توبه کرد.

ترس از عذاب الهی

امام حسن علیه السّلام عابدترین مردم عصر خود، و زاهدترین و فاضل ترین ایشان بود.

هنگامی که قصد حج می کرد با پای پیاده و چه بسا با پای برهنه عزیمت می فرمود. وقتی وضو می گرفت بدنش به لرزه می افتاد، و رنگش زرد می شد، و درهیچ حال، ذکر خدا را ترک نمی کرد. پارسا و بردبار و با فضل بود و از خدا خوف داشت.

روایت شده مردی مناجات و گریه آن حضرت را شنید؛

رمضان در تاریخ، ص: ۶۰

عرض کرد: آیا از عذاب خدا می ترسی در حالی که وسایل نجات در نزد تو است؟ پسر پیغمبری، و از شفاعت او برخوردار هستی و رحمت خدا هم عامّ است و [به هر چیزی احاطه دارد.

امام فرمود: امّا اینکه من پسر رسول خدا هستم، خدا می فرماید:

(فَاذا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا انْسابَ بَیْنَهُمْ [۹۰]

خویشاوندی وجود ندارد.

و امّا شفاعت؛ پس خدا می فرماید:

(مَنْ ذَاالَّذی یَشْفَعُ عِنْدَهُ الّا بِاذْنِهِ [۹۱]

: کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟

و امّا رحمت خدا که هر چیز را فرا گرفته است؛ پس خدا می فرماید:

(فَسَاکْتُبُها لِلَّذینَ یَتَّقُون [۹۲]

: و به زودی آن را برای کسانی که پرهیز گاری می کنند،

مقرّر می دارم.

پس ای برادر عرب! چگونه می توان خلاصی یافت؟

محّبت امام به مردم

امام علیه السّلام شیرین بیان، خوش معاشرت و با الفت و محبوب بود. پیر و جوان، و عموم مردم او را برای خصایص حمیده ای که داشت، دوست می داشتند. همواره به مردم عطا و بخشش می کرد؛ چه از او درخواست می کردند و چه تقاضایی نمی کردند.

پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب، در تعقیب می نشست، سپس به دیدار کسانی که می بایست می رفت، و به آنان مهر و محبّت می نمود. وقتی نماز ظهر را می خواند، در مسجد می نشست و به مردم علم و ادب می آموخت.

رمضان در تاریخ، ص: ۶۱

امام (علیه السلام) میهمان خانه خدا

امام حسن علیه السّلام از همه خلق خدا راستگوتر بود. هر زمان به در مسجد می رسید، سر بلند می کرد و می فرمود:
قَبیحِ ما عِنْدی بِجَمیلِ ما عِنْدَکَ یا کَریمُ
»[۹۳]
جمالت از زشتی آن چه در نزد من است، در گذر.

جلال امام (علیه السلام)

از «محمّدبن اسحق» روایت شده است: هیچ شخصی پس از پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم در شرف، به مقامی که حسن بن علی علیه السّلام نایل شد، نرسیده است. برای ایشان فرشی بردر خانه اش گسترده می شد. وقتی از خانه بیرون میآمد و بر آن فرش می نشست، مردم می آمدند و می ایستادند، و به واسطه عظمت و جلالتی که آن حضرت داشت، کسی از آنجا نمی رفت؛ تا آن جا که آن حضرت می دید که راه بسته شده؛ برمی خاست، و به درون خانه می رفت.
راوی می گوید: دیدم که امام در راه مکّه از مرکبش پیاده شد. و همه خلق خدا از مرکب های خود فرود آمدند، و پیاده رفتند. حتّی دیدم که «سعد وقّاص» پیاده شد و در کنار آن حضرت پیاده به راه رفتن خود ادامه داد.

امام، نمایش رحمت الهی

امام حسن مجتبی علیه السّلام مانند جدّش پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم نمونه بارز رحمت الهی بود که دل های ناامید و اندوهناک را پر از امید و رحمت می کرد. او به دیدار ضعیفان می رفت؛ بیماران را عیادت می کرد؛ در تشییع جنازه ها شرکت می فرمود؛ دعوت مسلمانان را اجابت می کرد و اهتمام او بر این بود که مبادا کسی از ایشان رنجیده خاطر شود. از سوی آن حضرت، به احدی

رمضان در تاریخ، ص: ۶۲

بدی و آزاری نمی رسید. با فقیران همنشین می شد و بدی را با نیکی پاسخ می داد.

محبّت، پاسخ جسارت

مردی شامی از جمله کسانی که معاویه، آنان را به دشمنی با خاندان نبّوت تربیت کرده بود- تا آن حضرت را دید، آنچه خواست و توانست به امام علیه السّلام جسارت کرد و دشنام داد.
امام علیه السّلام ساکت و خاموش بود، و هیچ پاسخی به او نداد تا از ناسزا گویی باز بماند.
امام علیه السّلام، با کلامی لطف آمیز و مهر آگین و تبسّم های پر از بشارت و مرحمت به او فرمود: گمان می کنم غریب باشی؟ اگر از ما چیزی درخواست کنی به تو عطا می کنیم، و اگر از ما راهنمایی بخواهی، تو را هدایت می نماییم، و اگر چیزی بر عهده ات باشد، ما آن را عهده‌دار می شویم، و اگر گرسنه ای، به تو طعام می دهیم و اگر نیازمندی بی نیازت می سازیم، و اگر گریخته

ای، به تو پناه می دهیم.
حضرت آن چنان با مرد شامی لطف و مهربانی کرد که دشمنی و بـدی از روح او زایل گشت، و مرد شامی از خود بی خود شد، و یارای پاسخ و عرض ادب نداشت و از این رو شرمنده و متحیّر ماند که چگونه از امام علیه السّلام عذر خواهی کند و گناهی را که مرتکب شده، از بین ببرد. ناچار تمام عذر خواهی ها و عرض ادب های خود را با این جمله پر معنای قرآنی خلاصه کرد و گفت:
(اللُّه اعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ [۹۴]
: خدا بهتر می داند رسالتش را کجا قرار دهد.

حلم امام (علیه السلام)

امام حسن علیه السّلام به تمام معنا انسانی واقعی، و نمونه کامل خلق نیکوی پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم بود.

رمضان در تاریخ، ص: ۶۳
غضب، او را به هیجان نمی آورد و امور شخصـی ناخوشایند، او را تکان نمی داد. تحت تأثیر خشم، کاری انجام نمی داد و عمل آن حضرت همواره تداعی گر این آیات شریف بود که:
(وَ الْکاظِمینَ الْغَیْظَ وَالْعافینَ عَنِ النّاسِ وَاللُّه
یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ [۹۵]
خداوند نیکوکاران را دوست دارد.
(وَلا تَسْتَوِی الْحَسَنَهُ وَلَاالسَّیِّئَهُ، ادْفَعْ بِالَّتی
هِی احْسَنُ [۹۶]
: و نیکی با بدی یکسان نیست.] بدی را [به آنچه خود بهتر است
دفع کن.
آن حضـرت، هر چه از دشـمنانش می دیـد، با صبر و گـذشت و عفو، پاسخ می داد؛ تا آنجا که- «مروان حکم» یکی از خبیث ترین دشمنان اهل بیت علیهما السّلام- حلم و بردباری آن حضرت را به کوه تشبیه کرده بود.
اوماننـد جـدّش، در حلم و گـذشت و عفو، نمونه جهانیان بود. تاریخ، از اخلاق او نوادری را حفظ کرده است و بر این دلالت دارد که او در طلیعه اخلاقیین و بنیان گذاران ادب و اخلاق، در جهان اسلام قرار دارد.

سخاوت امام (علیه السلام)

کرم و سـخاوت حضـرت مجتبی علیه السّلام نیز امر عجیبی است. سخاوت حقیقی که بذل خیر به داعی خیر، و بذل احسان به داعی احسان باشد، از صفات ممتاز و از جمله خصایصی است که خدا آن را دوست می دارد.
چنـانکه از پیـامبر صـلّی الله علیـه وآلـه وسـلّم روایـت شـده اسـت: «دو خُلـق است که خـدا آن دو را دوست می دارد؛ حسن خلـق و سخاوت». و امام حسن مجتبی علیه السّلام این صفات عالی را در روشن ترین مظاهر و بلندترین مفاهیم و

رمضان در تاریخ، ص: ۶۴
معانیاش دارا بود؛ تا حدّی که آن حضرت را «کریم اهل البیت» لقب دادند.

صفت سخاوت، صفتی بود که امام حسن علیه السّلام به علّت جود و سخا و کرم و کمک به ضعفا و احسان به امّت و انفاق اموال بر فقیر و غنی، بدان معروف و مشهور شده بودند.

امام، برای مال دنیا ارزشی قایل نمی شد و اهمیّتی به آن نمی داد؛ مگر آنکه به وسیله آن، گرسنه ای را سیر کند و برهنه ای را بپوشاند و به کمک مصیبت زده ای بشتابد؛ یا قرض مقروضی را بپردازد.

سخاوت، عنصری از عناصر ذاتی و جزئی از اجزای وجود امام علیه السّلام بود. با آن که سیل نیازمندان و انبوه انسان های محتاج، بر در خانه امام علیه السّلام ازدحام می کردند، باران سخای آن حضرت بر همه می بارید و هیچ سایلی را از در خانه کرمش، رد نمی کرد.

از آن حضرت سؤال شد: چگونه است که نمی بینم سایلی را رد نمایی؟

امام پاسخ داد: من خود سایل درگاه خدا هستم؛ شرم می کنم که خود سایل باشم و سایلی را رد کنم.

بخشش، پیش از ابراز نیاز

فردی اعرابی و نیازمند به محضر مبارک امام علیه السّلام شرف یاب شد. امام علیه السّلام دستور دادند که آنچه در خزانه است به او عطا کنند. ده هزار درهم در خزانه بود؛ به او بخشیدند.

اعرابی گفت: مولای من! چرا فرصت ندادی تا حاجتم را بگویم و مدح و سپاسم را تقدیم کنم.

امام علیه السّلام فرمود:

«نَحْنُ اناسُ نَوالُنا خُضَل یَرْتَعُ فیهِ الرَّجاءُ وَالْاَمَلُ

تَجُودُ قَبْلَ السُّؤالُ انْفُسُنا خَوْفاً مِنْ ماءِ وَجْهِ مَنْ یَسِلُ

لَوْ عَلِمَ الْبَحْرُ فَضْلَ نائِلِنا لَفاضَ مِنْ بَعْدِ فَیْضِهِ خَجَلُ»

رمضان در تاریخ، ص: ۶۵

: ما مردمی هستیم که بخشش ما بسیار است؛ که از طریق آن، هر کسی می تواند به امید و آرزوی خویش برسد. قبل از اینکه از ما بخواهند، عطا می کنیم که مبادا آبروی سؤال کننده بریزد. اگر دریا از آنچه به دیگران می بخشیم، مطّلع شود، از عطای خود شرمنده می گردد.

پاداش امام (علیه السلام) به غلام

روزی امام، غلام سیاهی را در باغی دیدند. او که قرص نانی داشت، لقمه ای خود می خورد و لقمه ای به سگی که نزدش بود، می داد.

امام علیه السّلام علّت را از او باز خواست کرد. غلام گفت: از اینکه فقط خود بخورم و به سگ نخورانم، حیا می کنم.

امام علیه السّلام خواست به خاطر این عمل به او پاداشی دهد و او را مورد لطف و احسان خود قرار دهد، فرمود: «در جای خود باش». امام علیه السّلام غلام را از صاحبش خرید و باغ را نیز خریداری فرمود. سپس غلام را آزاد کرد و باغ را به او بخشید.[۹۷]

اهمّیّت امام به زندگی مردم

وقتی امام در کوچه های مدینه عبور می کردند، شنیدند که شخصی از خدا ده هزار درهم درخواست می کند. از این رو خود را به منزل رساندند و به سرعت آن مبلغ را برای او فرستادند.

نمونه های بسیاری از سخاوت و کرامت آن حضرت در تاریخ نقل شده است.

شخصیّت امام

زهد امام به حدّی بود که تمام اسباب حب و دلگرمی به

رمضان در تاریخ، ص: ۶۶

امور دنیوی و نعم آن را ترک فرمود و به خانه آخرت و منزلگاه پرهیزکاران اقبال و توجّه داشت و چنان بود که خود فرمود:
لایَلْهُو حَتّی یَغْفُلَ، اذا تَفَکَّرَ حَزَنَ»[۹۸]
غمگین می شود.
امام علیه السّلام از حکومت و زمامداری، به خاطر حفظ مصلحت اسلام و مسلمانان چشم پوشی کرد.
هر گاه امام، مرگ و جایگاه انسان را در ذهن خویش تداعی می کرد، ناخودآگاه می گریست و نیز وقتی که ثعب و نشور و گذشتن از صراط را به خاطر می آورد، گریه می کرد. و زمانی که عرض بر خدا را در موقف حساب متذکّر می شد، در میان ناله و صیحه ای که داشت، بی هوش می شد.
همه شرایط امامت، در وجود امام بود و تمثال و پیکره عظمت و نماد هیبت پیامبر بود. وقار و هیبت امام علیه السّلام، چشم ها را لبریز از محبّت کرده، و بردل ها مسلّط شده بود و به حدّی بود که معاویه، تحت نفوذ آن هیبت و عظمت قرار داشت و از آن حضرت بیمناک بود.
یکی از نمونه های هیبت و عظمت ایشان و برادرش امام حسین علیه السّلام در میان مسلمانان این بود که با هیچ کاروانی در سفر حجّ بیت الله الحرام، پیاده سفر نمی فرمودند؛ مگر آن که همگان، برای تعظیم آنان فرود می آمدند و پیاده می شدند و با آن که پیاده رفتن بر آنان زحمت داشت، کسی سوار نمی شد.
در یکی از سفرها، «سعد و قّاص» به درخواست مردم، خدمت امام علیه السّلام عرض کرد: یاابامحمّد! پیاده راه رفتن برای جمعیّت حجّاج، سنگین است. آنان وقتی می بینند شما پیاده راه می روید، خوش نمی دارند سوار باشند. اگر ممکن است به آنان مرحمت فرمایید و سوار شوید.

رمضان در تاریخ، ص: ۶۷

امام علیه السّلام فرمود: ما با خدا عهد کرده ایم، پیاده به خانه او برویم. از راه به دور می رویم تا مردم ما را نبینند و از سوار شدن شرمنده نشوند. [
فضایل و مناقب امام علیه السّلام بیش از آن است که بتوان بیان کرد:
هر شرح بی نهایت، کز وصف یار گوییم حرفی است از هزاران، کاندر عبارت آید
مختصر مطالبی که در اینجا یاد آور شدیم، چند جمله ای اقتباس از نوشته یکی از نویسندگان معاصر اهل سنّت در کتاب «اهل البیت» است.[۹۹]
فضایل صفات حمیده، علم و حلم و تقوا و معالی امور آن حضرت در بسیاری از کتب شیعه جمع آوری شده است.
صَلَّی اللهُ عَلی جَدِّه وَ عَلی ابیهِ وَ امِّهِ وَ عَلَیْهِ وَ عَلی اخیهِ، وَ عَلَی الْائِمَّهِ التِّسْعَهِ مِنْ ذُرِّیَّهِ الْحُسَیْنِ، عَلَیْهِمُ السَّلامِ، سیَّما الْامامِ الغائِبِ، وَلِی الْعَصْرِ وَ نامُوسِ الدَّهْرِ عَجَّلَ اللهُ تَعالیفَرَجَهُ وَ سَهَّلَ اللهُ مَخْرَجَهُ، وَ جَعَلْنا فِداهُ.

اسرار صلح حضرت مجتبی (علیه السلام)

یکی از تعالیم مهمّ اسـلام که در جبهه برنامه های اسلامی، درخشان و هویدا است- دعوت به صلح و کوشش برای رفع اختلافات و اصلاح ذات البین است.

قرآن می فرماید:

(یا ایُّهَا الَّذینَ آمَنُو ادْخُلوا فِی السِّلْمِ کافَّةً)[۱۰۰]

: ای کسانی که ایمان آورده اید، همگی به اطاعت خدا [در آیید.

و نیز می فرماید:

(انَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اخْوَةٌ فَاصْلِحُوا بَیْنَ اخَویْکُمْ [۱۰۱]

: در حقیقت مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادرانتان را

رمضان در تاریخ، ص: ۶۸

سازش دهید.

و در جای دیگر اشاره کرده است:

(وَ الصُّلْحُ خَیْرٌ)[۱۰۲]

: و سازش بهتر است.

پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم فرموده است:

«صَلاحُ ذاتِ الْبَیْنِ افْضَلُ مِنْ عامَّةِ الصَّلاةِ وَالصِّیامِ

[۱۰۳]»

: آشتی دادن دو نفر، از نماز و روزه یک سال بهتر است.

اگر چه جنگ و جهاد یکی از احکام مهمّ اسـلام است، ولی هرگز بالذّات وبالاصالهٔ مطلوب نبوده، و به لحاظ یک ضرورت اجتناب ناپذیر، و به عنوان وسیله اصلاح اجتماعی و عدالت و در راستای اهداف سیاسی اسلام، و احقاق حق و ابطال باطل تشریع شده است.

(وَ جَعَلَ کَلِمَةَ الَّذینَ کَفَرُوا السُّفْلی وَ کَلِمَةُ اللهِ

هِیِ الْعُلْیا)[۱۰۴]

خداست که برتر است.

جهـاد، عبادت و اطاعت خـدا است؛ زیرا جهاد وسـیله ای است برای آزادی انسان ها، برای برداشـتن یوغ اسـتعمار سـتمکار از گردن افراد، و برای وارد کردن همگـان در حکومت خـدا و لغو حکومت مردم بر مردم که معـانی عالی و ارزنـده آن در عبارت «جهاد فی سبیل الله» خلاصه شده است.

جهاد، جنگ و کوشـش برای پیشبرد نقشه های نجات بخش اسـلام است. جهاد برای نجات ضـعفا و ستمدیدگان، برای دفع استثمار اقویـا، برای آزادی انسـان هـا، برای برقراری نظم صـحیح و عادلانه، برای اعلام تساوی حقوق، برای زنـدگی و اجتماع هر چه بهتر و انسانی تر است.

اسلام، جنگی که برای پیدا کردن بازار کالاهای بازرگانان، برای استعمار، برای توسعه قلمرو یک

رمضان در تاریخ، ص: ۶۹

کشور و فتح ممالک و جهانگیری، برای انتقام و کینه توزی، برای کسب شهرت و قهرمانی، برای بسط نفوذ یک دیکتاتور و غلبه یک ملّت بر ملّت دیگر باشد را محکوم کرده و قهرمانان این جنگ ها را گمراه و جنایتکار و خائن و گناهکار می داند. بنابراین همه ما باید این آیه را سر مشق زندگی خود قرار دهیم:

الْارْضِ وَلافِساداً وَالعاقِبَةُ لِلْمُتَّقینَ [۱۰۵]

پرهیزگاران است.

بر طبق این آیه، هر کس بخواهد رجحان و برتری بر کسی یا ملّتی داشته باشد، به حکم این آیه محکوم است.

به راستی که سران ملل و رهبران حکومت های دنیای معاصر، چقدر به این گونه تعالیم اسلام نیاز مبرم دارند.

جهادی برای اسلام، مقدّس محسوب می شود که برای دفاع از حقیقت و فضیلت، برای مقاصد و مصالح عموم، برای انحطاط حکّامی که خود را مالک خلق و مطلق العنان و صاحب اختیار بدون شرط افراد می شمارند، باشد. هدف تمام مجاهداتی که اولیای اسلام، در هر زمان و مکانی انجام دادند، این بوده که آسایش و آزادی را برای بشر به ارمغان آورند و به یاری افراد مظلوم و محروم بشتابند.

پس با این شرح و تفسیر، مجاهده در راه اسلام کاری نیست که کسی بتواند آن را با نیروی هوای نفس و احساسات، و برای فرونشاندن آتش خشم و غضب آغاز کند.

گاه عدم شرایط وموانع اقتضا می کند که این تکلیف منجّز شود و گاه اقتضا می کند که مانع از تنجّز یا توجّه این تکلیف گردد.

هرگز نمی توان خون کسی را ریخت و به مال و جان کسی

رمضان در تاریخ، ص: ۷۰

تعرّض کرد؛ مگر در جاهایی که به ناچار، عقل و شرع انجام چنین اعمالی را قاطعانه اجازه دهد.

اساس همه جنگ هایی که در عصر ما بین ملل جریان دارد- اعمّ از جنگ سرد و گرم، جنگ های تبلیغاتی و انتخاباتی و حزبی، جنگ های اقتصادی و تجاری و مبارزه ها و رقابت هایی که دولت ها، کارتل های صنعتی و همه و همه با هم دارند- مقاصد پست مادّی و حیوانی و ارضای غریزه حبّ جاه و مال و شهوات و به دست آوردن پیروزی های مادّی و نظامی و اقتصادی را دنبال می کند. بنابراین، چنین جنگ هایی، نقطه انتهایی ندارند و بین هر گروه و جمعیّتی که باشد، باشرافت انسانی سازشی ندارد.

در اسلام، همه این مبارزات که باعث گرفتاری بشر، و اساس گناه و ظلم، و مایه استبداد و خیانت شمرده می شود، ممنوع است. مسلمانان باید بتوانند با همه این مسایل نیز مبارزه نمایند و مبارزه آنان به مقاصد کثیف، آلوده نشود و به این آیه صریح و محکم قرآن، ایمان داشته باشند که:

انَّ اللهَ هُوَالْعَلِی الْکَبیرُ)[۱۰۶]

بزرگ است.

باری، نکته دیگر در حکم جهاد این است که چون جهاد برای تحقّق اهداف اسلام ودفاع از حریم فضیلت و آزادی و نوامیس الهی است، تا وصول به این اهداف، لازم و منجّز است. پس از تشکیل مدینه فاضله انسانیّت و جامعه اسلامی و یکپارچه شدن جهان بشری و برداشته شدن فواصل جغرافیایی و تبعیضات گوناگون در سایه تعالیم اسلام، موضوع و زمینه جهاد از بین می رود؛ در حالی که اساس زندگی اجتماعی تا ابد همان اجتماع فاضل بوده و احکامی مانند احکام عبادات و معاملات و مناکحات

رمضان در تاریخ، ص: ۷۱

ثابت خواهد بود.

بنابر این جهاد به منزله وسیله تأمین و تحصیل اهداف اسلام، نیروی دفاع، و نگهبان جامعه اسلامی است و مقصود بالاصاله سایر احکام و به اصطلاح علما، جهاد، تکلیف و واجب للغیر است.

نتیجه مطلب اینکه باید در صلح و سازش و جنگ و جهاد، هدف را در نظر گرفت. اگر مقصد، مقدّس و انسانی وشرافتمند باشد، صلح یا جهادی که برای آن انجام می گیرد، مقدّس و شرافتمندانه است.

ما در اینجا نمی‌خواهیم و نمی‌توانیم در اسرار جنگ ها و صلح های اولیای دین وارد شده، از آن شرحی بنویسیم. زیرا علاوه برآن که خود را لایق نمی دانیم، این رشته سر دراز دارد؛ ولی به طور بسیار فشرده، عرض می شود که سیری اجمالی در تاریخ غزوات ومعاهدات رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم و صلح هایی که بین آن حضرت و کفّار واقع شد وهمچنین مطالعه مختصری از تاریخ فداکاری ها و جانبازی ها و مجاهدات علی علیه السّلام در میادین جهاد، و روش و برنامه های جنگی آن حضرت، ما را به این حقیقت راهنمایی می کند که جنگ های مقدّسی که آنان می کردند از جنگ های عادی ای که برای اهداف مادّی واقع می شود، جدا بود و غرض آن بزرگواران ادای تکلیف، و تقرّب به خدا بوده است.

بنابراین می بینیم که دلاوران میادین جهاد را بندگان زاهد و خداپرست و صاحبان دل های لبریز از محبّت و عدالت و انسان های بشر دوستی تشکیل می دهند که حتّی به آزار مورچه ای راضی نمی شوند. و این سخن پر از حقیقت و عدالت علی علیه السّلام راهنمای آن هاست:

اعْصِی اللَه فی نُمْلَهٔ اسْلُبُها جِلْبَ شَعیرهٔ ما فَعَلْتُهُ

»[۱۰۷]

رمضان در تاریخ، ص: ۷۲

پوست جو را از دهان مورچه بیرون بکشم، این کار را نمی کنم.

اینان در میادین جهاد در حالی که شمشیر به دست گرفته بودند، از کشتن و کشته شدن باکی نداشتند.

اولیای اسلام همانند حضرت علی علیه السّلام همیشه از جنگ و خون ریزی پرهیز می کردند؛ تا حدّی که به کسی که می دانست قاتلش است، احسان می کرد و فکر او را نمی آزرد و همیشه سفارش می کردند که با او مدارا کنند و در طعام و آب بر او سخت گیری نکنند و از غذایی که خود میل می فرمود، برایش می فرستاد.

به راستی علی علیه السّلام قهرمان این غزوات و مرد میادین جهاد فی سبیل الله بود.

آری علی علیه السّلام برای کظم غیظ و گرفتن انتقام شمشیری نزد؛ و هرگز برای کسب شهرت و معروف شدن نبردی انجام نداد؛ و یگانه سرباز فداکار و جانباز اسلام بود، که جبرئیل در مدح او گفت:

«لاسَیْف الّا ذُوالْفَقارِ وَلا فَتی الّا عَلی»[۱۰۸]

شمشیری مانند شمشیر ذوالفقار نمی باشد.

مردی که به دستِ خیانتکارِ شقیترین خلق، ضربت خورد و از زندگی دست شست، کسی بود که همیشه از به ناحق ریخته شدن خون انسان ها، ناراحت می شد و می فرمود:

خَوْضاً الا تَقْتُلُونَ بی الّا قاتِلی وَ ایّاکُمْ وَ الْمُثْلَهَٔ»[۱۰۹]

قاتل مرا بکشید و مبادا مُثله نمایید.

این خانـدان، در صـلح و آشتی و جنگ و جهاد، یک هـدف داشـتند و آن هـدف، اطاعت خـدا، و هـدایت و نجات بنـدگان خدا و اعتلای کلمه خدا بود.

پس از بررسی این مطالب، صلح امام حسن علیه السّلام را

رمضان در تاریخ، ص: ۷۳

تا حدود آگاهی و بینش خود بررسی می کنیم؛ و دریافت پاره ای از اسرار آن را وجهه همّت می سازیم و ازخداوند، طلب یاری و هدایت می کنیم.

بـدیهی است نگـارش در مورد این مطلب، موضوعی نیست که حقّ آن، در ضـمن یـک یـا چنـد مقـاله ادا گردد. این موضوع بسیار گسترده است و با تاریخ صدر اسلام و تاریخ زندگی علی علیه السّلام و آزمایش هایی که از امّت اسلام شد، ارتباط دارد و راجع به آن کتب مستقلّی نگارش شده است. ولی،

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

مرد مصلح

چنـانچه در فصـل گذشـته گفته شـد، امـام حسن مجتبی علیه السّـلام انسـانی صـادق، بـا وفا، پرهیزکار و با تقوا، خیرخواه و بزرگوار بودند.

صلحی که بین آن حضـرت و معاویه برقرار شـد، علاوه بر آن که صـلح طلبی و خیرخواهی و گـذشت او را نشان داد، ثابت کرد که خانواده ایشان نیز، ریاست خواه و جاه طلب نیستند؛ و در قیام و نهضت، کناره گیری و عزلت، صـلح و جهاد رضای خدا و مصلحت عموم را می خواهنـد. در هنگام جهاد، مصداقِ (یُجاهِدُونَ فی سَبیلِ اللهِ وَلا یَخافُونَ لَوْمَةَ لائِم [۱۱۰] هستند، و از کسی باکی ندارند، و در وقت صلح، مرد گذشت و فداکاری می باشند.

علل و اسرار صلح

۱- اجرای حکم الهی

صلح امام علیه السّـلام یک تکلیف الهی، و وظیفه شـرعی بود که امام در آن شـرایط و احوال، ناگزیر شد آن را بپذیرد؛ یا به عبارت دیگر، شرایط و اوضاع، این مسأله را بر امام تحمیل کرد، و بر حسب حدیث مشهور و

رمضان در تاریخ، ص: ۷۴

مسلّم اهل سنّت ۱۱۱]، پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم از آن خبر داده و او را به سیادت و آقایی و اصلاح طلبی معرّفی فرموده است.

در شرایطی که صلح، برای مصلحت عموم لازم باشد، اگر سران هر دو طرف، پا در رکاب لجاج بگذارند و کینه توزی پیشه سازند، صلـح برقرار نخواهد شد. فقط در صورتی صلـح برقرار می شود که یا هر دو طرف، حسن نیّت داشـته باشـند یا یکی از آن ها خیر و مصلـحت جامعه را در نظر بگیرد و آن را بر حیثیّت و شؤون شخصـی خود مقدّم بدارد؛ و هر چه طرف مقابل لجاجت می کند، او از خود گذشت و فداکاری نشان دهد.

در این میدان، به طور قطع معاویه کسـی نبود که برای خیر و صـلاح جامعه دست از خلافت و پادشاهی و نیّات خبیث خود بردارد و

حق را به صاحبش بسپارد. او در راه رسیدن به مقصدش، نه خدا وپیغمبر و نه مصلحت مسلمانان را در نظر می گرفت و همه چیز را فدای حبّ جاه و ریاست طلبی خود می ساخت، و از اینکه عموم شیعه و هواداران اهل بیت و حتّی عموم مسلمانان را قتل عام کند، باکی نداشت؛ و اگر تا حدودی بازی با الفاظ اسلامی می کرد، به خاطر ریاست و حکومت بود. و اگر ریاست و حکومتش در خطر می افتاد، به آن الفاظ

رمضان در تاریخ، ص: ۷۵

نیز کاری نداشت.

قهراً و طبعاً در چنان موقعیّتی تنها کسی که جانب مصلحت را رعایت می نمود، امام بود.

ظهور این خصلت عظمی از آن حضرت با وجود سوابق درخشان، مقام امامت و عهده داری حفظ اسلام- عجیب و شگفت انگیز نبود. اگر امام علیه السّلام مصلحت اسلام را در نظر نگیرد، پس چه کسی به آن اهمیّت می دهد؟

به هیچ وجه از معاویه با آن سوابق ضدّ اسلامی خود و پدر و مادر و خاندانش، انتظار غمخواری دین و حفظ مصالح مسلمین، مورد نداشت.

بر عکس، از امام علیه السّلام جز ملاحظه مصلحت اسلام و خیر مسلمانان کاری صادر نمی شد؛ زیرا ایشان دوران کودکی را در مهد تربیت نبوّت و حجر عصمت و طهارت گذرانده و در خانه ای که مهبط وحی و محلّ آمد و شد فرشتگان بود، نشو و نما یافته و انوار نبوّت جدّش پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم و ولایت پدرش علی علیه السّلام و عصمت و شخصیّت مادرش زهرا سلام الله علیها- از هر سو او را احاطه کرده و منزلگاهش سینه رسول خدا و مخزن علوم و الهامات غیبی بود؛ و وحی را در اوّلین لحظات نزولش می شنید و کلمات خدا را از زبان دُر افشان جدّش رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم می آموخت.

پیغمبر عالیقدر اسلام او را به سیادت و آقایی و امامت و پیشوایی می ستود و او را برای آینده اسلام و چنین فداکاری عظیمی آماده می ساخت و از برکات و عظمت و اهمّیّت صلح او قدردانی می کرد.

پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم در مواقف و فرصت های متعدّد، روش امام حسن علیه السّلام را تأیید و تنفیذ فرمود؛ چنان که روش پدرش علی علیه السّلام را در جهاد با ناکثین و قاسطین و مارقین، و روش حسین علیه السّلام را در آن قیام تاریخی و فداکاری عظیم تأیید کرده و روش هر یک از امامان را پیش از وقوع، پیش بینی و تصویب

رمضان در تاریخ، ص: ۷۶

فرمود.

پس، صلح امام در آن شرایط، یک وظیفه شرعی و تکلیف الهی بوده، و مانند مجاهدات پدرش، در مسیر خیر و مصلحت اسلام بوده است.

۲- ضعف و تفرقه در سپاه امام حسن (علیه السلام)

صلح امام حسن علیه السّلام وقتی انجام گرفت که سپاه معاویه در همکاری و یاری او اتّفاق و اتّحاد داشتند؛ در حالی که لشکر امام علیه السّلام به واسطه فتنه های بزرگی که علل آن تغییر مسیر خلافت پس از رحلت رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم از مسیر واقعی و شرعی بود، گرفتار ضعف و سستی و نفاق و اختلاف و تفرقه گردید و به واسطه حوادثی مانند فتنه طلحه و زبیر و عایشه (جنگ جمل) و فتنه معاویه (جنگ صفّین) و فتنه خوارج (جنگ نهروان)، و شهادت بسیاری از اعلام و رجال اسلام و صحابه و شیعیان و دوستان واقعی اهل بیت، و نفوذ منافقین و وضع و موقف اهل حق، بسیار حسّاس و خطرناک شده بود؛ و مؤثّرترین ضربه

ای که به روحیه لشکر امام علیه السّلام خورد، شهادت امیرالمؤمنین علیه السّلام بود.
علاوه بر این جنگ هایی که می کردند، سود مادّی و غنیمت نمی بردند و معلوم است در چنین وضعی، پیروزی بر لشکر معاویه که روحیه اش با پول و رشوه، قوی و دلگرم بود، بسیار بعید و بلکه محال بود؛ و در نهایت، نتیجه ای جز کشته شدن بقیّه اصحاب واقعی امام علیه السّلام و ضعف اهل حق نداشت.

۳- اوج انحطاط اخلاقی مردم

انحطاط اخلاقی در آن زمان به حدّی رسیده بود که تقریباً از هیچ کس انتظار نمی رفت برای حق، مردانه فداکاری و جان نثاری نماید.
آنان مردمی بودند که حقّ مرد فداکار و دادگری چون علی علیه السّلام را نشناختند و ایشان را آن همه رنج دادند.
رمضان در تاریخ، ص: ۷۷
پیشوایی که در میان آنها در نهایت سادگی و تواضع مانند فقرا زندگی می کرد و در خوراک و پوشاک و خانه و مسکن به خود سخت می گرفت و برای مردم زندگی مرفّه و آسوده و پر نعمت می خواست و در اقامه عدل و داد، کوشش و زحمت فراوان می کشید و در زهد و تقوا و علم و فضیلت بی نظیر بود، سرانجام بدون آن که از او حقّی بخواهند، یا نسبت ظلم و بیداد یا تغییر سنّتی به او بدهند، او را به طور ناگهانی به شهادت رساندند و در محراب عبادت انداختند؛ و حقّ خود و پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم و احترام اسلام را که با مجاهدات آن یگانه قهرمان غزوات ترویج شد- رعایت نکردند.
کدام نشانه، روشن تر از این عمل دالّ بر سوء نیّات و خبث باطن اکثر آن مردم بود؟
در چنین موقعیّتی امام علیه السّلام با مردمی که در چنین جهنّم انحطاط فکری و خلقی سقوط کرده بودند، چه کاری انجام می داد و چه اصلاحاتی را آغاز می نمود؟ و چگونه هجوم معاویه را از بلاد اسلام دفع می کرد؟

۴- خطر سقوط اسلام و کشورهای اسلامی

به فرض اگر جنگ ادامه می یافت و اصحاب امام نیز پایداری می کردند، در آن صورت نیز فاصله بین پیروزی اصحاب حق بر اهل باطل زیاد بود و با ادامه آن محاربات، کشورهای اسلامی در خطر سقوط قرار می گرفت و زحمات پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم و امیرالمؤمنین علیه السّلام به هدر می رفت؛ زیرا نفوذ معاویه زیاد شده بود. آن حضرت در این باره فرمود:
«انّی خَشیتُ انْ یَجْتَثَّ الْمُسْلِمُونَ عَنْ وَجْهِ الْاَرْضِ»[۱۱۲]
محو شوند.

۵- فریب مردم توسّط معاویه برای از بین بردن مردم

چنانکه از تواریخ معلوم می شود، این خطر کاملًا در

رمضان در تاریخ، ص: ۷۸
بین بوده که به طمع پول و رشوه معاویه، آن حضرت را به شهادت برسانند و یا دستگیر کنند و به دشمن تحویل دهند.
در این موقعیّت هیچگونه اطمینانی به مردم نبود و اگر امام، صلح نمی کرد، آن دنیا پرستان او را در وضع خطرناکتری قرار می دادند و برای نزدیکی به معاویه و گرفتن جایزه های او مسابقه برقرار می کردند و دین و وجدان خود را به دنیا می فروختند.

در این صورت اگر آن حضرت را اسیر می کردند و به معاویه تحویل می دادند تا او را به شهادت برساند، ممکن بود معاویه مکّار، به ظاهر آن حضرت را آزاد سازد و برای خود فضیلت و منقبتی قرار دهد و بر عموم خاندان نبوّت، به این وسیله منّت بگذارد. واقعاً اگر کسی اهل مطالعه باشد، این موضوع را تصدیق خواهد کرد.

بنابراین خود امام علیه السّلام نیز فرمود: «اگر با معاویه نبرد می کردم، مرا می گرفتند و به او تسلیم مینمودند. به خدا سوگند اگر با او مسالمت کنم و عزیز باشم، بهتر می دانم از اینکه مرا در حالی که اسیر باشم، بکشد یا بر من منّت گذارد و تا دنیا، دنیاست، این عار بر بنی هاشم بماند؛ و معاویه همیشه خود و اعقابش بر زنده و مرده ما به آن منّت بنهد.»

۶- رابطه معاویه با سیاستمداران حیله گر و مکّار

همکاری سیاستمداران حیله گر و ناپاکی مانند «مغیرهٔ بن شعبه» و «عمر و عاص» با آن همه سوابق مکر و خدعه او از جنبه سیاسی و شیطنت های ابلیسی، بسیار خطرناک بود.

روشی که امام علیه السّلام اتّخاذ کرد، حاذقانه ترین روش بود که متفکّری نابغه و بی نظیر، در این گونه مواقع اتّخاذ می نماید.

امام با این عمل:

رمضان در تاریخ، ص: ۷۹

۱- خون مؤمنین را حفظ کرد؛

۲- ذرّیّه رسول خدا، و شرافت و کرامت خاندان رسالت را نگاهداری فرمود؛

۳- موقف و منزلت خود را به عنوان یگانه پایگاه و ملجأ مردم علیه تجاوزات معاویه حفظ کرد؛

۴- معاویه را به قبول تعهّدات مهمّی اگر چه عمل نکرد- وادار ساخت؛

۵- جمعیّت شیعه را از انحطاط و انقراض نجات داد؛

۶- اساس اسلام، و هدایت و رسالت جدّش را از خطر هجوم بیگانگان حفظ فرمود.

۷- سیاست اسلامی، امام

پیروزی امام علیه السّلام بر معاویه در صورتی امکانپذیر بود که آن حضرت، روش شرعی امامت را- که روشی خدا پسند بود- ترک کند و مکر و خدعه را سر لوحه برنامه های خود قرار دهد و تجاوز، جور و ستم و دروغ و خیانت را در امور خود داخل نماید.

معاویه و سایر ریاست طلبان و جاه پرستان برای نیل به هدف پلید خود، و حکومت بر مردم، از هیچ خیانت و جنایت، فریبکاری و دروغ و ستمگری و قانون شکنی باکی نداشتند و در نظر آنها هر چه محیط آلوده تر می شد و مردم به مصالح و اغراض شخصی خود علاقمندتر می شدند و رشد فکری و اجتماعی آنان در همان سطح پایین نیز رکود می کرد، نهایتاً زمینه برای پیشرفت سیاست های مزدورانه و خائنانه آنان بیشتر می شد.

این افراد، نظم و قانون و امنیّت و همه مفاهیم مورد علاقه بشر را وسیله گسترش تسلّط خود می ساختند و نظم وامنیّتی را می خواستند که از استثمار آنها محافظت کند و بدین وسیله قانون، عدالت، آزادی و حقوق جامعه بشریّت را استهزا می کردند.

امّا سیاست اهل بیت، سیاست و روش علی و حسن و حسین علیهم السّلام- و سایر مردان خدا، به تمام معنا ضدّ این

رمضان در تاریخ، ص: ۸۰

سیاست بود.

این مردانِ حقیقت و عـدالت، سیاست و روشـشان، حفظ مصالـح اجتماع، و آسایش واقعی، و احترام به حقوق، و برقراری عدالت و مساوات بود. و در سیاست آنان هیچ جایی برای مکر و خدعه، دروغ و ظلم وجود نداشت.

عملًا نیز اهـداف عالی این سیاست در مدّت خلافت ظاهری امیرالمؤمنین علیه السّـلام معلوم شد و طبق نصوص و متن تعالیم اسـلام، سازنده مترقّی ترین اجتماعات صد در صد انسانی بود.

اسـلام بین نژادها، اصـناف و طبقات، غنی و فقیر، کارگر و کارفرما، رئیس و خدمتگزار و شاه و گدا مساوات برقرار کرد و ملاک و میزان برتری را فقط تقوا معرّفی فرمود؛ و عالی ترین مظهر کمال فرد و اجتماع را حریّت، صراحت و صداقت دانست.

اهـل بیت علیهم السّـلام- به پیروی از تعـالیم اسـلام می خواسـتند کسـانی زمـام امور را به دست گیرنـد که امین و پاك، راسـتگو و علاقمند به مصالح اجتماع باشند و همواره تعالیم و احکام اسلام را در برابر دیدگان خود قرار دهند و رابطه ای نزدیک و صمیمی با مردم برقرار کنند. در امور بیت المال، اقتصاد را رعایت کنند، و فقیر و غنی و قوی ضعیف را به یك چشم بنگرند و بر کسی ریاست ننمایند و خود را یکی از افراد جامعه به شمار آورند.

آنها به هیچ وجه راضـی نمی شدند که امثال «مغیرهٔ بن شعبه» و «عمر و عاص» و دیگر افراد مکّار و خائن و جیره خوار را در دستگاه خلافت خود وارد سازند و آنها را با پول و رشوه و مقام، به خیانت و جنایت و دین فروشی و ظلم و ستم تشویق نمایند.

به گفته بعضـی از افراد آگاه و مطّلع، مهمترین عاملی که باعث شـد عدّه کثیری از سـران از علی علیه السّـلام کناره گیری کنند و به معاویه ملحق شوند، روش پرهیزکارانه

رمضان در تاریخ، ص: ۸۱

آن حضرت بود؛ زیرا دریافته بودند که مطامع و مقاصد پست دنیایی آنها در دستگاه حق و عدالت علی علیه السّلام تأمین نمی شود.

امام حسـین علیه السّـلام نیز در امور حکومتی برنامه ای نظیر پدر داشت و به هیچ حکمی اتّکا و اعتماد نمی کرد، مگر آن که توسّط دین تصویب شده باشد.

از این جهت، پس از شـهادت امیرالمؤمنین علیه السّلام که تطمیعات معاویه و رشوه ها و مکرهای او بیشتر و فریبنده تر شد، به طوری که از عرض نکـاح دختران خود به سـران سـپاه امام علیه السّـلام نیز خودداری نکرد. دنیا پرسـتان جـذب او شدنـد و پیشوای عادل و رهبر پرهیزکار خود را ترک کردند.

علاوه بر این، معاویه سـیاستی در پیش گرفت که توانست سـپاه امام را فریب دهـد و آن سـیاست، اشاعه تبلیغات دروغین بود که در بین سـپاه امام علیه السّـلام به وسـیله عوامل دست نشانده معاویه انتشار می یافت و بدین وسـیله اصـحاب امام علیه السّلام به سازش با معاویه و مکاتبات محرمانه با او مشغول شدند.

بر همگـان واضـح و مبرهن است که امـام علیه السّـلام به راحتی می توانست از انتشار این تحریکات با رشوه دادن به سـران از طریق اموال بیت المال و یا دادن وعده های دروغین الْعِیاذُ بِالله- جلوگیری کند؛ ولی چنین سیاستی، سیاست اسلامی و سیاست خدایی نبود و با چنین مردمی ترویـج دین و تحقّق اهـداف اسـلام امکانپـذیر نبود؛ و دقیقاً بر خلاف هـدف امام و پدرش علی علیه السّـلام- بود؛ یعنی حکومت حق و عـدل علوی به حکومت مکر و خـدعه و باطـل مبـدّل می شـد. و امام منزّه تر از این بود که در این صـحنه های پلید و خیانت مآبانه وارد شود.

همانگونه که پدرش در این مورد فرمود: «اگر رعایت تقوا و پرهیزکاری نبود، من از همه زیرکتر بودم.»

رمضان در تاریخ، ص: ۸۲

خطبه

«وَالله لَانْ ابیتَ عَلی حَسَکِ السَّعْدانِ»[۱۱۳]

و نامه حضرت به «عثمان بن حنیف»، بیانگر زندگی سیاسی اهل بیت است.
چنین سیاستی به واسطه اسبابی که از سی سال پیش تا آن روز، حکومتطلبان و دنیاپرستان پیش آورده بودند، طرفدار نداشت و جز عدّه معدودی، کسی خواستار آن نبود و علّت پیشرفت معاویه نیز، همین علل و اسباب بود، نه قوّت سیاست و زیرکی او.[۱۱۴]
آنچه بیان شد مختصری از اسرار و علل صلح امام علیه السّلام بود. درباره این موضوع در کتب «الامام الحَسَن» و «صُلْحُ الحَسَن» به طور مفصّل شرح داده شده است.
در پایان اشاره به این نکته لازم است که صلح در شرایطی صورت گرفت که از روی ناچاری، و برای حفظ مصالح مهم انجام گرفت و شرایطی که امام علیه السّلام به معاویه فرمود و معاویه هم آنها را قبول کرد، شرایط بسیار حسّاس و پر ارزشی بود و اگر چه معاویه به این شرایط عمل نکرد، ولی این عهدنامه وثیقه ای بود که روش معاویه را محکوم ساخت و او را از اینکه امیرالمؤمنین و خلیفه پیغمبر معرّفی شود، خلع ساخت و خیانت هاو عمل نکردن به تعهداتش را، آشکار ساخت؛ و در عین حال این عهدنامه، اتمام حجّت، و سندی به نفع شیعه شد و مستمسکی بود که اعمال خلاف معاویه تا حدّی با آن کنترل می شد و زبان اعتراض مردم را به او باز نگاه می داشت.

مهم ترین شرایط صلح

۱- معاویه باید به کتاب خدا و سنّت پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم عمل نماید.
۲- باید عموم مسلمانان از امنیّت برخوردار باشند

رمضان در تاریخ، ص: ۸۳
و معاویه و دستگاه خلافت او، حقوق همه را محترم شمارند و با کینه و دشمنی با کسی رفتار نکنند.
۳- معاویه نباید خود را امیرالمؤمنین بنامد.
۴- در نزد معاویه اقامه شهود نشود.
(این دو مادّه اخیر بسیار پر معنی و با ارزش است و نشان می دهد که خلافت به معاویه واگذار نشده و او نباید خود را خلیفه مسلمین بداند و نباید در امور قضایی دخالت کند.)
۵- معاویه نباید برای خدا ولیعهد معیّن کند، امر خلافت با امام حسن علیه السّلام و پس از آن حضرت با امام حسین علیه السّلام است.
۶- نباید به امیرالمؤمنین علیه السّلام ناسزایی گفته شود؛ و جز به نیکی از آن حضرت یاد نشود.
۷- باید حقّ هر صاحب حقّی ادا شود.
۸- نباید نسبت به حضرت امام حسن علیه السّلام و حضرت امام حسین علیه السّلام و اهل بیت علیهم السّلام- در آشکار یا نهان، نقشه سویی اجرا شود.
۹- باید در بین ایتام کسانی که در جنگ جَمَل و صفّین، به سعادت شهادت در رکاب امیرالمؤمنین فایز شدند، همه ساله یک میلیون درهم از خراج «دار ابجرد» توزیع شود.
۱۰- شیعیان امیرالمؤمنین علیه السّلام باید امنیّت داشته باشند و کسی به آنها تعرّض نکند.[۱۱۵]
چنانچه ملاحظه می فرمایید، مقرّرات این عهدنامه با توجّه به اوضاع آینده و روش معاویه، تهیّه شده که بر او تا روز قیامت حجّت باشد و این عنصر خیانت را به دنیا معرّفی کند که به عهد و قول رسمی خود وفا

رمضان در تاریخ، ص: ۸۴

نکرد.[۱۱۶]

ضمناً موادّ این عهدنامه بیانگر آن است که معاویه، غاصب خلافت بوده و لیاقت زمامداری مسلمانان را به امضای خودش ندارد.

ولادت حضرت جواد (علیه السلام)

بنا به قول «شیخ مفید» رضوان الله علیه- در «مسار الشیعه»[۱۱۷] ولادت با سعادت حضرت امام محمّد تقی علیه السّلام در پانزدهم ماه مبارك رمضان سال ۱۹۵ هجری اتّفاق افتاد.[۱۱۸]

تفصیل ولادت آن حضرت و کرامات و معجزاتی که از آن بزرگوار، هنگام تولّد ظاهر شد در کتب حدیث و تراجم ائمه علیه السّلام بیان شده است.

شخصیت حضرت امام جواد (علیه السلام)

آن حضرت، امام نهم، از امامان دوازده گانه است که پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم بر حسب روایات متواتره، آنان را به امامت معرفی کرده و امّت را به رهبری ایشان بشارت داده است.[۱۱۹]

در اخلاق کریمه و صفات پسندیده و علم و معرفت و دانش و زهد و تقوا، وارث اجداد بزرگوار و در عظمت و جلالت زبانزد خاّص و عام بود و شخصیّت های بزرگ علمی و دینی در برابر او خاضع و فروتن بودند.

محدّثان بزرگ و علمای عالیقدر، افتخار کسب علوم از آن حضرت را داشته و در دشوارترین مسایل علمی او را حلّال مشکلات می یافتند.

«علی بن جعفر» از مشایخ و مؤمنان بزرگ و علمای بنی هاشم و علویّین بود؛ و از محضر پدرش حضرت صادق علیه

رمضان در تاریخ، ص: ۸۵

السّلام و برادرش موسی بن جعفر و برادرزاده اش حضرت رضا علیه السّلام کسب علم کرده و به جلالت و فقاهت و دانش مشهور بود.

وقتی که هنوز عمر شریف امام جواد علیه السّلام از پانزده سال تجاوز نکرده بود، امام رضا علیه السّلام که در حدود هشتاد سال داشت به امامت ایشان معترف بود؛ به حّدی که دست آن حضرت را می بوسید و می فرمود: «انا له عبد»: من بنده او هستم.[۱۲۰]

روایات بسیار در فضایل و کرامات، و نصوصی که دلالت بر امامت آن حضرت می کند، وجود دارد.[۱۲۱]

با اینکه مدّت زندگی امام جواد علیه السّلام دیری نپایید؛ و عمر شریف اش به بیست و شش سال نرسید، علوم بسیار از آن بزرگوار صادر شد و مجالس بحث و مناظراتی بین آن حضرت و علمای بزرگ آن زمان صورت می گرفت؛ مانند مناظره علمی و مباحثه ای که با «یحیی بن اکثم» قاضی القضاة، در حضور مأمون- خلیفه عباسی- و جمعی از بنی‌عبّاس و دیگران فرمود؛ و در پاسخ به مسأله او، شقوق آن را چنان بیان کرد که قاضی القضاة، حیران و خجل گشت، و حکم تمام آن شقوق را بیان فرموده؛ سپس از یحیی- طبق پیشنهاد مأمون- مسأله ای پرسید که از جواب آن عاجز گردید و حلّ آن مسأله را از شخص امام علیه السّلام در خواست کرد و حضرت پاسخ فرمود و بر همه بنی‌عبّاس واضح شد که طبق گفته مأمون، آن حضرت با وجود کمی سن، افضل و اعلم از همه علما است؛ و خداوند متعال او را به این فضیلت و کمال مزیّن کرده است.[۱۲۲] و از جمله مناظرات و مباحثات

رمضان در تاریخ، ص: ۸۶

آن حضرت، مباحثه ای است که بر حسب روایت «ابن شهر آشوب» از کتاب «الجلاء والشفاء» در سنّ هشت سالگی با جمعی از دانشمندان فرمود و مسایل مشکل آنها را بهطور علمی پاسخ داد.

امامت در صباوت و صغر سن

دست یافتن بر امامت، پیش از سن بلوغ، گر چه تا آن زمان به طور رسمی سابقه نداشت؛ و در بین امامان، هیچیک در این سن بر مسند امامت ننشته بود، ولی در بین سایر انبیا و پیامبران سابقه دار است؛ و حضرت عیسی و یحیی در کودکی به مقام نبوّت رسیدند و قرآن درباره حضرت عیسی می فرماید:

(انّی عَبْدُاللهِ آتانِی الْکِتابُ وَ جَعَلنی نَبِیّاً)[۱۲۳]

: منم بنده خدا، به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است.

و درباره حضرت یحیی می فرماید:

(وَ آتَیْناهُ الْحُکْم صَبِیّاً)[۱۲۴]

: و از کودکی به او نبوت دادیم.

این مسأله که علوم و دانش های امامان و قوّت فهم و کثرت معارف آنان به واسطه آموزش و گذشت زمان و رشد جسمانی نیست، همواره مقبول خواصّ و عوام بوده است.

از دوران کودکی هر یک از ایشان، حکایات و داستان های شگفت انگیز بسیاری که حاکی از نبوغ فوق العاده و فعلیّت کمالات و فضایل آنهاست، نقل شده است؛ حتّی معاویه و یزید و عبدالله بن عمر نیز از علم لدّنی آنها سخن می گفتند؛ چون ابوحنیفه که وقتی حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام در سن هفت سالگی به سر می برد، از ایشان مسایل فقهی می پرسید و پاسخ می شنید.

هر کس در حالات آن بزرگواران مطالعه بنماید و

رمضان در تاریخ، ص: ۸۷

علومی را که در دوران کودکی و بعد از بلوغ از آنها صادر شده را ملاحظه کند، می فهمد که این همه علم و معرفت از راه تحصیل فراهم نمی شود.

علوم بی پایان امیرالمؤمنین علیه السّلام را در همه رشته های علوم اسلامی، و حقوق و معارف والهیّات و ...، چگونه می توان با تحصیل، به دست آورد و کدام مکتب و مدرسه غیر از مکتب خاصّ حضرت خاتم الانبیاء صلّی الله علیه وآله وسلّم می توانست در آن زمان چنین فارغ التّحصیل داشته باشد و کدام استاد می توانست این شاگرد بی نظیر را تربیت کند و غیر از علی علیه السّلام چه کسی می توانست علوم نبوّت را حمل کند و باب مدینه علوم نبی شود؟

علوم تمام اصحاب و شاگردان مکتب پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم در برابر علوم علی علیه السّلام قطره ای در مقابل دریا بود.

این علوم از فضل خدا و میراث آنان از رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم است و صدور این علوم اگر از خردسالان تعصّب داشته باشد، از سالمندان نیز متعصّب کننده است. مگر سالمندان دیگر ظرفیّت این همه علم را دارند؟ و مگر دانشمندان سالمند، این گونه بدون سابقه و بالبداهه به مسایل مردم پاسخ داده اند؟

در این باب فرقی ما بین کودک هفت ساله و مرد هفتاد ساله نیست؛ هر دو باید استوار خاص و صلاحیّت تمام و کمال داشته باشند

که بتوانند این علوم را اخذ کرده و مُلْهَمْ وَمُفَهَّمْ و محّدث به آن شوند.

همانگونه که منصور، (خلیفه) در مورد امام جعفر صادق علیه السّلام گواهی داد که آن حضرت، از کسانی بود که خدا در شأن آن می فرماید:

(ثُمَّ اوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا ...)[۱۲۵]

به میراث دادیم.

رمضان در تاریخ، ص: ۸۸

هر یک از امامان نیز بنده برگزیده خدا بودند که خدا کتاب و علم کتاب را برایشان عطا فرمود و هیچ گاه امّت، از چنین شخصیّتی از اهل بیت، محروم نخواهد شد.

احادیث «ثَقَلیْن»، «سفینهٔ»، «امان» و حدیث «فی کّل خلف من امتی» وروایات دیگر، همه مبیّن و مؤیّد این موضوع است.

مرور زمان نیز ثابت کرد، غیر از این ذوات مقدّسه، فرد دیگری مصداق این احادیث نیست و ایشان هستند که علمشان از علم خدا و بصیرتشان، موهبت خاصّ خدا است. و مسلمانان به شرق بروند یا به غرب، علم صحیح را جز در نزد آنها نخواهد یافت.

حضرت زین العابدین علیه السّلام بر حسب نقل «ابن حجر هیثمی شافعی» وقتی که آیه شریفه:

(یآ ایُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقینَ)[۱۲۶]

را تلاوت می فرمود، دعایی طولانی می خواند و می گفت:

الْقُرآنِ، وَتَأَوَّلُوا بِآرائِهِمْ»

رأی خویش، تأویل نمودند.

تا اینکه فرمود:

«فالی مَنْ یَفْزَعُ خَلَفُ هذِهِ الْامَّهِٔ، وَ قَدْ دَرَسَتْ اعْلامُ الْمِلَّهِٔ، وَ دانَتِ الْامَّهُٔ بِالْفُرْقَهِٔ وَ الْاخْتِلافِ، یُکَفِّرُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَاللهُ تَعالی یَقُولُ:

(ولاتَکُونُوا کَالَّذینَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ ما جائَتْهُمُ الْبَیِّناتُ [۱۲۷]

وَ افْتَرَضَ مَوَدَّتَهُمْ فِی الْکِتابِ»

ساخته است، می دانی؟

این بیانات بلیغ، در نهایت صراحت به این مطلب اشاره دارد که جز ائمّه هدی و پیشوایان و شخصیّت

رمضان در تاریخ، ص: ۸۹

هایی که اعدال کتاب خدا هستند، هیچ کس و هیچ مقامی صلاحیّت رهبری امّت را ندارد و فقط آن بزرگواران محل اعتماد و وثوق و از خطا و اشتباه به دور می باشند، و خدا آنان را از هر رجس و آلایش پاک قرار داده و مودّت آنها را بر همه واجب فرموده است.

غزوه بدر

در هفدهم یا نوزدهم ماه مبارک رمضانِ سال دوّم هجرت، غزوه بدر اتّفاق افتاد.[۱۲۸]

پیروزی اسلام و مسلمانان در زیر پرچم توحید، و فرماندهی وجود شریف پیغمبر خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم در جنگ بدر، از پیروزی های بسیار چشمگیر و با عظمت و اهمیّت تاریخ اسلام است.

این غزوه، نخستین مقابله سپاه اسلام با کفر و نبرد اهل توحید با اهل شرک بود.
مشرکان در این جنگ، از جنبه ساز و برگ و اسلحه و مهمّات بر مسلمانان برتری داشتند. و نفرات و افراد آنها تقریباً، سه برابر سپاه اسلام بود.
پیروزی سپاه اسلام در این جنگ، برای آینده اسلام، از ارزش و اهمیّت ویژه ای برخوردار بود. و در تعیین مسیر تاریخ اسلام، به حسب ظاهر تأثیر فراوان داشت.
این جنگ، برای دین توحید و آیین جهانی اسلام، ارزش حیاتی داشت و فتحی که در آن نصیب مسلمانان شد، پایه و مادر تمام فتوحاتِ آینده گردید؛ و اهمیّت آن تا حدّی بود که رسول خدا دست به دعا برداشت و به درگاه خداوند متعال عرض کرد:
احْسنْهُمُ الْغَداهْ»[۱۲۹]
آنها نیکی خویش را ارزانی دار.
و در حدیث دیگر است که وقتی آن حضرت، کثرتِ مشرکان

رمضان در تاریخ، ص: ۹۰
و قلّت مسلمانان را دید، روی به قبله نموده، عرض کرد:
لاتُعْبَدُ فِی الْارْضِ»[۱۳۰]
این گروه هلاک شوند، دیگر در روی زمین پرستش نخواهی شد.
وآنقدر دست هایش را به دعا بلند نگاه داشت که ردایش از دوش مبارک افتاد.
مسلمانان با صبر و استقامت، جهاد کردند و صدق نیّات و راستی ایمان و اسلام خود را آشکار ساختند؛ و خدا آنان را یاری نمود و در جنگ پیروز شده، دین را یاری کردند و پافشاری آنها در این جهاد، سبب گسترش دعوت اسلام و ثبات ارکان آن شد. در این غزوه، مسلمانان از بوته امتحان سربلند بیرون آمدند و نشان دادند که توانایی رساندن دعوت اسلام به جهانیان را دارا هستند؛ و در هنگام فداکاری و جانبازی، اسلام را از اموال و اولاد و جان های خود گرامی تر می دارند.
وقتی پیغمبر اکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم تصمیم مشرکان را با اصحاب و سرانِ قوم در میان گذاشت، «مِقدادِ بْنِ عَمْرو» به عرض رسانید:
مَعَکُما مُقاتِلُونَ»[۱۳۱]
و «سَعد بن معاذ»، زعیم انصار، عرض کرد:
بِهِ عَیْنُکَ فَسِرْ بِنا عَلی بَرَکَةِ اللهِ»[۱۳۲]
«مقداد» عرض کرد: «به هر گونه خدا به تو فرمان می دهد اطاعت کن؛ ما با توییم، به خدا سوگند سخنی را که بنی اسراییل به موسی گفتند، نمی گوییم؛ بلکه می گوییم با شما علیه دشمن قتال می کنیم.»
«سعد» گفت: «ما به تو ایمان آورده و تو را تصدیق می کنیم، و گواهی داده ایم آنچه را آورده ای حق

رمضان در تاریخ، ص: ۹۱
است، و عهد و پیمان بسته ایم که بشنویم و اطاعت کنیم.
ای رسول خدا، آنچه را خدا از تو خواسته است، به امضا برسان. اگر ما را به دریا ببری، با تو می آییم، و یک نفر از ما تخلّف نخواهد کرد. از اینکه ما را به نبرد دشمن ببری رنجیده خاطر نخواهیم شد.

ما در جنگ شکیبا و در هنگام لقا، صادق هستیم. امید است خدا از ما به تو بنمایاند، آنچه را سبب روشنی دیده ات گردد. پس بر برکت خدا ما را ببر.»

مسلمانان در این جنگ به یاری خدا و صدقِ ایمان، پیروز شدند. این پیروزی ضربه ای مهلک بر پیکر کفر و شرک بود، و با آن آغاز، شرک رو به فنا نهاد.

قرآن و غزوه بدر

در سوره های آل عمران، نساء، انفال و حج در بیش از چهل آیه، خدا این غزوه و تأییدهای غیبی و کمک ها و یاری هایی را که به مسلمانان نموده، شرح داده؛ و در آیه ۱۴ سوره انفال، این روز تاریخی را «یَوْمُ الْفُرْقان» نامیده است، از این جهت که در آن، حق از باطل جدا شد و ظاهر گشت که شرک و بت پرستی باطل، و توحید و خداپرستی، حق است.

آشکار شد، حقّی که آسمان و زمین بر آن برپاست، و فطرت و سرشتِ انسانیّت و وجود تمام اشیا بر آن گواهی می دهند، همان دعوتِ رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم است؛ حقِّ خدایی خدا، یگانگی و وحدانیّت او، مالکیّت و حاکمیّت او بر جمیع اشیا، افراد، اصناف و نژادها و خضوع همه عالم آفرینش در برابر قدرت و حکومت مطلقه، تدبیر و تقدیر اوست.

باطل در آن عصر به صورت های گوناگون زمین را فرا گرفته، جهان را تاریک ساخته و حجاب حق شده بود.

شرک، بت پرستی و خضوع در برابر سلطنت فرمانروایانِ طاغی که خود را در روم و ایران و نقاط دیگر، فَعّالِ

رمضان در تاریخ، ص: ۹۲

ما یَشاء و خدای زمین و مالک بندگان خدا می شمردند- رواج یافته بود.

گردنکشان مستبدّی بودند که خود را بر مردم تحمیل کرده و اطاعت خود را بر آنها لازم می دانستند؛ و از آنان چاپلوسی، کرنش و خاکساری می خواستند؛ یا آنان را مجبور به انجام اعمالی می کردند که به طور کامل با آزادی منافات داشت. و خود را شریک خدا در حاکمیّت بر بندگانش معرّفی کرده و نیز خویش را انبازِ حق می شمردند. از این رو، زمان آن بود که حق آشکار، و باطل محو و مغلوب شود.

حق، پرستش و اطاعت و فرمانبری از خدا، و او را یگانه و یکتا شناختن، و ایجاد نظم جهان و قوانینِ آن را حقِ او دانستن است.

باطل، شرک به خدا و پرستش اشخاص، و پیروی از هویها، برنامه ها، روش ها و عادات باطل، و تقلیدهای مذموم و فرمان بری از کسی غیر از خداوند متعال است.

آنچه با وقوع جنگ بدر، بطلان آن آشکار شد، شرک، پرستش افراد و پیکره های آنها و اطاعت از تشریعات و مقرّرات مجعول بشری بود.

و حقّی که ظاهر گردید، رجوع و بازگشت همه امور، و تشریع شرایع و تقنین قوانین به خدایی است که جز او خدا و معبودی نیست و بازگشت همه به سوی اوست. و غیر از او صاحبِ سلطنت مطلقه و حاکم شرعی وجود ندارد.

با آشکار شدن حق، تعظیم و تکریم غیر خدا ممنوع شد و انسان ها مساوی و برابر گردیدند؛ تا جز در برابر خدا و حاکمیّت و شریعت او، در برابر هیچ قدرت و زورمندی خاضع نشوند و تعظیم نکنند؛ و کسی نیز نتواند آنها را در هر ناحیه و کشوری که هستند، استثمار و استعمار کند.

این است هسته مرکزی تعالیم اسلام و حقیقتی که رشد و

رمضان در تاریخ، ص: ۹۳

ترقّی و آزادی و انسانیّت هر جامعه بسته به میزان درک و فهم آن جامعه از این حقیقت است.

روز بدر «یَوْمُ الْفُرْقان» است؛ زیرا فُرقان، مرز بین دو عهد و دو عصر اسلامی گردید. عهد گذشته؛ که عهد صبر و تحمّل و بردباری و انتظار وقت و آماده شدن بود؛ و عهد جدید؛ که عهد حرکت، نهضت، قوّت، پیشدستی و دفاع، و مبارزه با ظلم، ستم، جهل و شرک شد. آری، عصر حرکت ودفاع؛ عصر نهضت و جهاد.

اسلام با برنامه های اصیل و مسلک مستقل و مکتب جامعی که به جهانیان عرضه می دارد، راهنمای فکر و اندیشه، عقیده و اخلاق، نظام اجتماع، نظام دولت، و اعلانگر عام و مطلق آزادی بشراست؛ زیرا اسلام با دعوت به توحید و الوهیّت خدای یگانه و حاکمیّت او و کنار گذاردن کسانی که غاصب حکومت والوهیّت خدا هستند، باید با حرکت و پیشروی و قوّت و قدرت و جهاد نیز وارد میدان شود، و دست یاری و هدایت و کمک خویش را به سوی همه انسان های محروم و مقیّد و مَسلوبُ الحقوق دراز کرده و شرّ ظلم و ستم غاصبان و متجاوزان به حکومت خدا، و طبقات به اصطلاح ممتاز را از مردم دور کند؛ و تقسیم ها و طبقه بندی هایی را که در آن عصر و تا عصر ما، رایج و سبب محرومیّت گروهی و بهره گیری گروه دیگر بود و حتّی حقّ تعلیم و تعلّم از اکثّریت مردم سلب می کرد، از بین برد و برای تحقّق این اهداف، نمی توان تا ابد در انتظار ماند.

پیغمبر خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم تا غزوه بدر، نزدیک پانزده سال از دوران فرخنده رسالت خود را، به ارشاد و تبلیغ و دعوت به توحید و صبر در برابر آزار و اذیّت قوم و ناملایمات گذرانید؛ ولی اسلام فقط شعائر عبادتی، تعلیمات اخلاقی، و عقیده قلبی نیست.

اسلام دینی است چند بعدی؛ که تمام جوانب حیات بشر، چون: دولت و حکومت، فرد واجتماع، حیات و زندگی و

رمضان در تاریخ، ص: ۹۴

دنیا و آخرت را در بر می گیرد؛ و برای پیاده کردن این اهداف از جانب خدا آمده است و حصول این اهداف و تطبیق واقعی اسلام بر حیات بشر، محتاج به اعمال قدرت و برداشتن موانعی است که بر سر راه این مقاصد قرار دارد.

علاوه بر این، تاریخ و گذشت زمان نشان داد که حکومت های مستبد، جیره خواران مکتب بت پرستی و مزدوران و استثمارگران، از آزادی و تبلیغ و هدایت یاران حق و خدا پرستان، به شدّت جلوگیری می کردند؛ و کوشش می نمودند تا این چراغ هدایت، که روز به روز تاریکی ها را بر طرف و دل های غرق در ظلمت و ضلالت وجهالت را روشن می ساخت، خاموش سازند.

بنابراین، با توجّه به این مسایل نیز، تحقّق اهداف اسلام و نگاهداری این یگانه چراغ درخشان هدایت، محتاج به اعمال قدرت و دفاع و جهاد فی سبیل الله شد. و نیز از این رو روز بدر «یوم الفرقان» است که اسلام، فرقانی بین دو عهد جاهلیّت و اسلام می باشد.

بشریّت بعد از نظام اسلام، مانند بشریّت قبل از آمدن نظام اسلام نیست.

عقیده توحید اسلام، افکار را عوض کرد و با آزادی، عدالت و مساوات آشنا ساخت.

تساوی حقوق، عدالت و حرّیّت اسلام، در جوامع غیر اسلامی نیز اثر گذاشت و از آن اقتباس شد.[۱۳۳]

حتّی صلیبی ها که برای نبرد با اسلام، به کشورهای ما هجوم آوردند، از تعالیم و اجتماع آزاد و برابرِ اسلام، برای کشورهای خود که در سیاه چال انحطاط فکری

رمضان در تاریخ، ص: ۹۵

و اخلاقی افتاده و از حقوق انسانی محروم بودند، سوغات های گران بهای فراوانی بردند.

جنگ بدر، فرقان بین دو نوع تفکّر در عوامل پیروزی و عوامل شکست شد.

یکی تفکّر مشرکان و بت پرستان که عوامل پیروزی را اسلحه و مهمّات جنگی و کثرت نفرات می شمردند؛ و دیگری تفکّر مؤمنان و تربیت شدگان مکتب اسلام، که عوامل پیروزی را در درجه نخست در استقامت، فداکاری و ایمان به هدف، همفکری و مدد و یاری خدا می دانستند.

عوامل ظاهری فتح در صف مشرکان و شکست در جبهه مسلمانان، آنچنان نمایان بود که منافقان گفتند:

(غَرَّهَؤلاء دینُهُمْ [۱۳۴]

: مؤمنان را دینشان مغرور کرده است.

خـدا خواست این نبرد که اوّلین نبرد مهم و جنـگ میـان اسـلام و کفر بود، به پیروزی مسـلمانان پایـان یا بـد؛ و قلّت مؤمنین، کثرت بسیار مشـرکین غـالب و پیروز شونـد؛ تا آشـکار شود که فتـح و پیروزی در جنگ، به روحیّه قوی وافراد جانباز و فـداکار، و عقیـده صالح و هدف پاك، بیشتر ارتباط دارد تا به اسلحه و جمعیّت. و مسلمان ها بدانند که صاحبان عقاید و اهداف صحیح اجتماعی باید جهاد کنند و نا امید نباشـند؛ و اقلیّت یا ضـعف مادّی، سـبب تضـعیف روحیّه و در نهایت عقب نشینی آنها نگردد و منتظر نباشند که توانـایی مادّی آنها با دشـمنان آزادی و غاصـبان حقوق انسان ها برابر شود. زیرا اگر آنها از لحاظ عِـدّه و عُـدّه برتری داشـته باشـند، مسلمانان و حقّ طلبان از جهت روحیّه و قوّت هدف و عظمت مقصد برتری دارند.

(وَلاتَهِنُوا وَلاتَحْزَنُوا وَ انْتُمُ الاعْلَوْنَ انْ کُنْتُمْ مُؤمنینَ [۱۳۵]

رمضان در تاریخ، ص: ۹۶

: و سستی نکنید و غمگین نباشید که اگر ایمان داشته باشید،

برتر خواهید بود.

پرچمدار و قهرمان نمونه جنگ بدر

پرچمدار و علمدارِ رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم، علی علیه السّلام بود.[۱۳۶]

«ابن سَـعْد» در «طبقات» از «قتاده» روایت می کند که: صاحب لِواء رسول خدا صـلّی الله علیه وآله وسـلّم در روز بدر و در هر جنگ دیگر، علی بن ابیطالب بود. و «طبری» در تاریـخ خود نقل کرده است که، صاحب لواء رسول الله صـلّی الله علیه وآله وسـلّم، علی بن ابیطالب و صاحب رایَتِ انصار، «سَعْدِ بْنِ عُباده» بود.[۱۳۷]

قهرمـان و یگـانه مجاهـد و فـداکارِ این غزوه و غزواتِ دیگر، امیرالمؤمنین علیه السّـلام بود. با اینکه هنوز سنّ آن حضـرت به بیسـت نرسـیده و پیش از این غزوه در جنگ و نبرد دیگری شـرکت نکرده بود، مردانگی ها و شـجاعت هایی که از او ظاهر شد، از افراد با سابقه و رزمندگان و مردان سالخورده ظاهر نگشت.

سهم آن حضـرت در این میـدانِ جهاد، از لحاظ عـددِ کسانی که مجاهـدان اسـلام، از مشـرکین کشـتند تقریباً برابر با سـهام دیگران شد.[۱۳۸]

طبق روایتِ «ارشـاد»، سـی و شـش نفر از نامـداران مشـرکین، به اتّفاق اقوال، به دست امیرالمؤمنین علیه السّـلام کشـته شدنـد؛ به جز گروهی دیگر که در قاتلان آنها اختلاف شده، و غیر از کسانی که آن حضرت با دیگران در قتلشان شرکت داشت. آیه:

«هذانِ خَصْمانِ اْختَصَمُوا فی رَبِّهِمْ [۱۳۹]

رمضان در تاریخ ؛ ص۹۶

رمضان در تاریخ، ص: ۹۷

در مورد مبـارزه حضـرت علی علیه السّـلام با «وَلیـد بن عُتْبه»؛ و حمزه رضـی الله عنه- با «عُتْبه»؛ و «عُبَیَـدهْ بْنِ حارِثْ بْنِ عَبْـدُالْمُطَّلِب»

رضی الله عنه- با «شَیْبه» در این غزوه نازل شد.[۱۴۰]

معاویه گفت: «علی را در این غزوه دیدم مانند شیر، هیچ کس در نبرد با او ایستادگی نمی کرد، مگر آنکه او را میکشت؛ و بر چیزی نمی زد مگر آن که آن را پاره می ساخت.[۱۴۱]

«طبری» روایت می کند[۱۴۲]: وقتی علی علیه السّلام اصحاب الویه را کشت، پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم گروهی از مشرکین قریش را دید؛ به علی علیه السّلام فرمود: «بر ایشان حمله کن!» علی علیه السّلام بر آن ها حمله کرد و آنان را متفرّق ساخت و «عَمْرِو بْنِ عبدالله حجمی» را نیز کشت.

سپس رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم جماعت دیگر از مشرکین را دید؛ باز به علی علیه السّلام فرمان حمله داد. علی علیه السّلام حمله کرد و آنها را نیز متفرّق ساخت؛ و «شیبهٔ بن مالک» را کشت.

جبریل گفت: «یا رسول الله! به درستی که هر آینه این است مساوات».

پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمود: «

انَّهُ مِنّی وَانَا مِنْهُ

»؛ علی از من است و من از او هستم.

جبرئیل گفت: «وَانَا مِنْکُما»؛ من هم از شما هستم. در این هنگام، این صدا شنیده شد: «لا سَیْفَ الّا ذولْفَقارِ وَلافَتی الّا عَلِی».

در غزوه بدر بود که جبرئیل، میکائیل و اسرافیل، هر یک با گروه خود از فرشتگان، هنگامی که علی علیه السّلام برای آوردن آب برای پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم و اصحاب

رمضان در تاریخ، ص: ۹۸

رفته بود، ادای احترام کرده و سلام کردند.[۱۴۳]

«سیّد حُمَیْری» در این اشعار به این فضیلت اشاره کرده است:

اقْسِمُ بِاللهِ وَآلائِه وَالْمَرءُ عَمّا قالَ مسْؤُلٌانَّ عَلِی بْنَ ابیطالِب عَلَی التُّقی والبِرِّ مَجْبُولٌ

وی به خداوند و نعماتش قسم یاد می کند که هر کس نسبت به گفته خویش مسؤول است و به درستی که طینت علی بن ابیطالب بر تقوا و نیکی سرشته شده است.

تا آنکه می گوید:

ذاکَ الَّذی سَلَّمَ فی لَیْلَهْ عَلَیْهِ میکالُ وَجبْریلُمیکالُ فی الْف وَجَبْریلُ فی الْف وَیَتْلُوهُمْ سْرافَیلُ ۱۴۴]

قهرمانان دیگر

از مشهورترین قهرمانان نامی جنگ، «حضرت حمزه» عموی رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم و «عمّار یاسر» و «ابودَجانه انصاری» و دیگران هستند.

از کسانی که در کتاب های سیره به شجاعت و رشادت آنها اشاره نشده و نتوانسته اند که دست به شمشیر و اسلحه برند، ابوبکر و عمر و عثمان می باشند؛ که در این فتح بزرگ، سهم و افتخاری حاصل نکردند.

نمونه ای از مساوات اسلامی

در این غزوه، مسلمانان هفتاد شتر داشتند که هر دو، یا سه، یا چهار نفر از آنها به تناوب بر یکی از شترها سوار می شدند.

پیغمبر خدا نیز در این قسمت، مانند سایر اصحاب و سربازان مجاهد بود. آن حضرت با امیرالمؤمنین علی عَلَیْهما

رمضان در تاریخ، ص: ۹۹

الصَّلوةُ وَالسَّلام- و «ابولُبابه»[۱۴۵] نیز، مانند دیگران یک شتر داشتند که به نوبت بر آن سوار می شدند.

وقتی نوبت پیاده رفتن، به رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم می رسید علی علیه السّلام و ابولُبابه عرض می کردند:

«ارْکَبْ یا رَسُولَ اللهِ وَنَحْنُ نَمشی عَنکَ ۱۴۶]

: سوار شو ای پیغمبر خدا، ما به جای تو پیاده راه می رویم.

رسول خدا، آن مظهر عدل الهی و آن معلّم بزرگ انسانیّت و بنیانگذار قوانین مساوات و دموکراسی حقیقی، در پاسخ آنها فرمود:

الْاَجْرِ مِنْکُما»[۱۴۷]

ثواب، از شما بی نیازترم.

درود بر آن امّتی که از چنین رهبر بزرگواری پیروی می کند.

یقیناً همه صحابه مخلص، با کمال میل دوست داشتند که یک شتر در اختیار پیامبر عزیز و مهربانِ آنها باشد تا زحمت پیاده رفتن را متحمّل نشود. و برای آنها که سوار بودند، دیدن اینکه پیامبر خدا و رهبر و پیشوای بزرگشان راه را پیاده طی می کند، بسیار دشوار بود.

ولی رسول اعظم بر این روش و آیین مبعوث شده و می خواست این مساوات را برقرار سازد و رهبران و زمامداران را با این رفتار تربیت نموده و به آنها درس فروتنی و تواضع و همکاری با زیردستان بدهد؛ و روش های جبّارانه و استعمارگرانه حکومت ها و فرمانروایان گذشته و آینده را محکوم کند و شأن و ارزش بشر را آشکار سازد و حقوق انسان ها را با گفتار و رفتار خود اعلام فرماید.

او فقط به رضای خدا و اجر و ثواب و تقرّب به درگاه باری تعالی نظر داشت.

رمضان در تاریخ، ص: ۱۰۰

این روشی است که اگر جوامع مسلمانان معاصر، با آن آشنا شوند، ما به زودی در مسیر ترقّی و پیشرفت وارد شده و با گام های بلند، به سوی اهداف عالی اسلامی، پیش خواهند رفت.

اکنون نیز گاه و بیگاه، شبحی از این روش در بین مسلمانان به چشم می خورد و برادری و مساواتی را که اسلام آورده، آشکار می سازد.

درس های غزوه بدر

۱- تنها قوّت دلیل و برهان، وضوح علمی و استیلای سلطان حق در ضمایر و قلوب، بدون استیلای آن بر عالم خارج و ظواهر اجتماع، سبب حکومت مطلق حق، و محو باطل نخواهد شد و تنها عقیده به اینکه امری حق و امر دیگر باطل است، حق را در دنیای مردم و زندگی جامعه، میزان و مرجع نساخته و باطل را از دنیای انسان ها بیرون نمی راند.

مادامی که سلطنت باطل باقی باشد و مانند عصر فرعون، اهل حق، استضعاف شوند، جامعه از برکات حکومت حق محروم خواهد بود.

باید باطل رانده و کوبیده شود، و حق جانشین آن گردد؛ باید حق و حق پرستان غالب، و سپاه باطل مغلوب شود، و معنای: (لِیُحِقَّ

الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْباطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ [۱۴۸] ظاهر شود.

اسلام، دینِ حرکت و انقلاب علیه چهره های ظلمانی و باطل پرستان است؛ و یک نظریّه و عقیده ساده ایجابی و علمی نیست.

این درس، از دروس بسیار مهمِّ این واقعه است که مسلمانانِ عصر ما ضرورت آن را باید درک کنند، و علّت انحطاط مسلمانان را در عدم توجّه به آن جستجو نمایند.

رمضان در تاریخ، ص: ۱۰۱

اسلام در عصر حاضر، برای صدها میلیون از پیروانش به صورت یک عقیده ساده و نظریّه صحیح و استوار، که منطق و علم و برهان آن را تأیید کرده، در آمده است، و مفاهیم دیگر و لزوم ارتباطش با عالم خارج منظور نمی شود.

مسلمانان، با کثرت جمعیّت، نفوذ کشورها و ممالکی که در اختیار دارند، حرکت و نهضت، تشکیل حکومت و ترقّی صنعتی وعلمی و تطبیق اسلام را با واقعیّت اوضاع واجتماع خود، عملًا جزء مفاهیم اسلام نمی گیرند؛ بنابر این جامعه جاهلی، در سراسر عالم اسلام، جایگزین جامعه اسلام شده و زشت ترین قیافه های مهیب ارتجاع، در اجتماعات آنها خودنمایی دارد.

پری نهفته رخ و دیو، در کرشمه وناز بسوخت‌عقل زحیرت که این چه بوالعجبی است

۲- مؤمنان باید متّکی به تدبیر خدا و یاری او باشند، و باتوکّل در برابر کثرت اهل باطل، خود را نبا زند، و شکسته نگردند، و بدانند که نیرومندترین عاملی که در جهاد حق پرستان با اهل باطل، سبب غلبه و پیروزی است، ایمان به مبدأ و حقیقت، ثبات، استقامت، شرافت، هدف و مقصد است.

مجاهدان غزوه بدر، با روحیّه قوی، عزم وشوق به یاری حق، میل به شهادت ولقاء الله و اینکه جهاد، منتهی به احدی الحُسَنَیَنْ، یا نصر و پیروزی و یا شهادت و بهشت است، نبرد می کردند و از غرور به اسلحه و زیادی مهمّات و تکبر و خودخواهی پرهیز داشتند.

با این پشتوانه ها، اهل حق همیشه پیروزند، اگر چه به ظاهر هم مغلوب شوند. اهل باطل مغلوبند، اگر چه به ظاهر غالب شوند.

به طور خلاصه، اسباب نصر و پیروزی چنانچه از آیات مربوط به غزوه بدر استفاده می شود- عبارت است از:

۱- ثبات در هنگام جهاد و دیدار دشمن و در هر گونه مبارزه با اهل باطل.

رمضان در تاریخ، ص: ۱۰۲

۲- اتّصال به ذکر خدا و اتّکا به کمک و تدبیر او.

۳- اطاعت خدا و رسول.

۴- پرهیز از نزاع و اختلاف.

۵- صبر و شکیبایی بر خطرات و مصایب جهاد.

۶- پرهیز از ریا کاری، ستم و خودبینی.

اینها صفاتی است که تقریباً مسلمانان امروز کمتر دارا هستند و عامل شکست و ضعف آنها در برابر کفّار فقدان این صفات است.

مسلمانان صدر اسلام اگر در جنگی شکست می خوردند، یا از نظر ضعف اقتصادی، یا اسلحه و مهمّات جنگی دشمن را قوی تر می دیدند، از نظر روحی عقب نشینی نکرده و تسلیم نمی شدند و دارایی های خود را با ارزشتر از دارایی دشمن می دانستند و نعمت ایمان را برتر از هر چیز می شمردند؛ و نیروی معنوی و فکری خود را بر قدرت مادّی و ظاهری دشمن غالب و برتر از آن می دیدند.

مسلمانان عصر ما، به جای اتّکا به یاری خدا و سرمایه های فکری و معنوی و شجاعت روحی، بیشتر به نیرو و قدرت مادّی بیگانگان اعتماد کرده، و فریب وعده های پوچ و نیرنگ های سیاسی آنها را می خورند و در تقلید از عادات زشت آنها با یکدیگر به رقابت پرداخته، با پشت پا زدن به عادات دینی و بی اعتنایی به التزامات اسلامی، خود را به بیگانگان نزدیک می سازند. عدّه ای به گونه

ای غربزده و خود باخته شده اند که نمی توانند به طور فرض در یکی از مجامع بین المللی با لباس ملّی و اسلامی شرکت کنند و حتّی از بستن کراوات که بندی از بندهای رقیّت است، غافل نمی شوند؛ و در مجالس رسمی خویش هم به کسی که این بند را نبسته باشد، حقّ شرکت نمی دهند؛ در حالی که می بینیم ملل دیگر، باهمان لباس ملّی خود در هر مجلس رسمی و بین المللی شرکت می کنند و هیچکس این التزام را علامت عقب ماندگی آنها نمی شمارد.

رمضان در تاریخ، ص: ۱۰۳

اتّحاد و اتّفاق اسلامی که بزرگترین وسیله قوّت و شوکت و پیروزی مسلمانان بود، امروز به نفاق و تجزیه و تقسیم ممالک مبدّل شده و در هر نقطه واقلیمی، اجتماعی مجزّا، منفرد و مستقل تشکیل گردیده و حکومت های کوچک و ضعیف، تشتت و تفرّق را در عالم اسلام رهبری کرده و برای مصالح و منافع شخصی خود هرگز حاضر نیستند واقعاً علیه منافع استثمارگران شرق و غرب قدمی بردارند و به سوی وحدت اسلامی و برداشتن این فاصله های دروغین وجعلی پیش بروند و بدینسان عالم اسلام را از قوّه مرکزی و مرکز ثقل و یک مجمع یا هیأت یا حکومت واحدی که جهان اسلام را رهبری می کند، محروم می سازند.

هر جا نغمه ای و در هر نقطه صدایی بلند است، صدای ناسیونالسیم غربی و ناسیونالیسم های دیگر، گوش ها را کر کرده و ملل اسلام را به نفع بیگانگان رو در روی هم قرار داده است.

بزرگترین عامل بقای دولت یهودی در قلب کشورهای اسلامی، همین تجزیه و پراکندگی است، و این رهبران حکومت ها می باشند که مانع پیروزی مسلمانان هستند.

حکومت ضعیف اردن، به جای حمله به اسراییل، به اسم وحدت اردن و حفظ استقلال اردن، برخلاف خواستِ مردم مسلمان آنجا، فداییان را قتل عام کرد و خیال اسراییل و ارباب مشترک خود و یهود را از جانب آنها راحت ساخت.

در حالی که کسی نمی پرسد: اصلًا اردن یعنی چه؟ و چگونه اردن باید سیاستی مستقل از کشورهای اسلامی وعربی دیگر، داشته باشد؟

ملّیت اردنی، جز حکومت خاندان امیرعبدالله که ساخته بیگانه هستند- برای مردم مسلمان اردن معنا و مفهوم دیگری ندارد.

امّا به اسم ملّیت و استقلال، این جزء بسیار کوچک

رمضان در تاریخ، ص: ۱۰۴

عالم اسلام، با اسلام و مصالح مسلمین مبارزه می کند. البتّه جزایر و شیخ نشین های خلیج و نقاط دیگر نیز وضعیّتی مشابه دارند.

اجتماع واحد صدراسلام، قبایل متشتّت و حکومت های ملوك الطوایفی، قبیله ای واصطحکاك منافع و پراکندگی های آنها را تحت لوای اسلام و پرچم توحید ویکتاپرستی، به اتّصال، هماهنگی، هم فکری و وحدت تبدیل کرد.

در آن روز، مسلمان ها تحت رهبری پیامبر اکرم، حکومتی واحد و ملّتی یکپارچه داشتند، و در سرتاسر عالم اسلام، چیزی به نام «قومیّت گروهی»، «تجزیه طلبی» و ... وجود نداشت.

هیچکس در فکر تصاحب منطقه یا ناحیه ای برای خویش نبود. آنانکه علیه حکومت ها قیام می کردند، هر کدام مسلمان و پیرو افکار اسلامی بودند، هدفشان تجزیه نبود؛ بلکه تعدیل، اصلاح و برقرار کردن حکومت اسلامی بود.

روزی نیز برای مسلمانان فرار رسید که در هر نقطه ای، فردی زورمند یا دست نشانده بیگانگان و استعمارگران، خود را رهبر محلّی معرّفی کرده، و مردم مسلمان یک نقطه را رو در روی مسلمانان دیگر که دروغ و تحریکات اجانب، آنها را از هم جدا کرده است- قرار داده و این مستمندان را فدایی و قربانی حکومت خود می کند.

برای مثال، اعراب که جزیی از پیکر اسلام هستند، با عنوان ناسیونالیسم و قومیّت عربی خود را از بدن اسلام و مسلمانان پاکستان، افغانستان، هند، ایران، اندونزی، چین، فیلیپین، و مالایا ونقاط دیگر منفصل ساخته و از ملّیت عربی داد سخن سر داده اند. در صورتی

که بین خودشان نیز از ملّت یکپارچه عربی خبری نیست، و متجاوز از صد میلیون ملّت عرب زبان در

رمضان در تاریخ، ص: ۱۰۵

برابر هم، گرفتار ملّیّت های کوچک وساختگی شده؛ و با این همه دادی که ملیّت و قومیّت عربی سر داده اند، نمی توانند و نخواهند توانست (بدون الغای رژیم های غیر اسلامی) این صد میلیون عرب را متّحد سازند؛ و تجزیه ای را که استعمار در جهان عرب به وجود آورده، از بین ببرند.

در هر گوشه ای، کسی دعوی رهبری کرده، و چیزی را که در نظر نمی گیرند، جوامع خود، افکار، احساسات، عقاید و ارزش انسانی آنهاست.

ملّیت سوری، عراقی، اردنی، فلسطینی، مصری، مغربی، تانزانیایی، تونسی، لیبیایی، سودانی، یمنی جنوبی و شمالی، کویتی، عربی سعودی، الجزایری، حضر موتی، مسقطی، قطری، بحرینی، لبنانی و ملّیت های دیگر، و میلیون ها میلیون انسان مسلمان نما، به تشویق و تطمیع، یا به زور و تهدید، پای بیْرَقِ یک استثمارگر بی شخصیّت سینه می زنند و از حقیقت کلمه «جامعه» و آیه کریمه: (انَّ هذِهِ امَّتُکُمْ امَّةً واحِدَةً وَانَا رَبُّکُمْ فَاعْبُدُونِ [۱۴۹] غافل شده اند. و در هر جا امّتی منتسب به شخص یا فردی ساخته شده و مسلمانان با پرستش او و پیروی از امیال و هوس های او، تعالیم آزادیبخش اسلام و پرستش خدای یگانه و همرنگی اسلامی را کنار گذارده اند.

پس آن امّت واحده و جامعه یگانه ای که قرآن، ما را به آن دعوت می کند، کجاست و کدام یک از این ملل می باشد؟ و امّتی را که جمله: (اشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ رُحماءُ بَیْنَهُمْ [۱۵۰] و نیز: (اذِلَّةً عَلَی الْمُؤْمِنینَ اعِزَّةً علَی الْکافِرینَ [۱۵۱] وصف می کند، در کجا باید جُست؟

رمضان در تاریخ، ص: ۱۰۶

اینها امّتِ واحده نیستند؛ بلکه امّتِ پراکنده و متفرّقه هستند که این است بزرگترین علّت بدبختی مسلمانان، و یگانه دلیل بقای نفوذ بیگانه در کشورها، جوامع، مدارس، مطبوعات و مؤسّساتِ فرهنگی ما، و علّت شکست مسلمانان از اسرائیل؛ و علّت آوارگی آنان در اتیوپی و دیگر نقاط جهان نیز همین است.

این نقض، در جنگ بدر و احزاب، خیبر و غزوات دیگر نبود و حتّی در جنگ های پس از پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم نیز وجود نداشت؛ ولی امروز گریبانگیر جامعه اسلامی شده و معادن و ذخایر او را طعمه دیگران می سازد.

مسلمانان صدر اسلام، در سختی ها، صبور و شکیبا بودند و مصیبت های جانکاه، آنها را از هدف و مقصد خویش باز نمی داشت؛ در حالی که مسلمانان امروز، به قدری خودخواه، تن پرور و راحت طلب، دنیا دوست و بیگذشت هستند که در برابر هر شدّت، سختی و فشاری عقب نشینی کرده، روحیّه خویش را از دست می دهند و تسلیم می شوند.

مسلمانان صدر اسلام، با خلوص نیّت، در راه سعادت بشر و توسعه قلمرو اسلام که مبِشّرِ آزادی بشر و حقوق انسان است- کوشا بودند.

عوامفریبی و ریا کاری در آنها کمتر بود؛ در صورتی که زُعَمای مسلمانانِ عصر ما، بیشتر به عوامفریبی گرویده و از طریق ریاکاری در مقام فریفتن دیگران هستند.

نظایر این نقایص و عیوب است که جامعه مسلمانان را بیمار ساخته، و مسلمانان صدر اسلام از آن مصون؛ بودند.

تا این بیماری ها درمان نشود، امّتِ اسلام توانایی تجدید مجد و عظمت گذشته را نخواهد داشت.

این جا است که حقیقت سخنان جاوید و گرانبهای رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم آشکار می شود:

رمضان در تاریخ، ص: ۱۰۷

وكَراهِيَةُ الْمُوتِ»[۱۵۲]

محبّت دنیا و تنفرِ مرگ، سست کرده است.

فتح و حوادث مکّه

(إِنّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحاً مُبیناً).[۱۵۳]

: ما تو را پیروزی بخشیدیم چه [پیروزی درخشانی!

(إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْءانَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعاد).[۱۵۴]

را به سوی وعده گاه باز می گرداند.

یکی از بزرگترین فتوحات اسلام و دین توحید، «فتح مکّه» بود که بر حسب نقل کتاب «مسارالشیعه» و «توضیح المقاصد» و کتب معتبر دیگر، در بیستم ماه مبارک رمضانِ سالِ هشتم هجرت اتّفاق افتاد.

تا هشتم هجرت فتوحات و پیروزی های فراوانی نصیب اسلام شده بود؛ امّا شهر مکّه، این مرکز شبه جزیره عربستان و جایگاه مسجدالحرام و کعبه معظّمه و قبله گاه اسلام و مسلمین، همچنان در تصرّف بت پرستان و مشرکان باقی مانده، و بت پرستی، فساد و انحطاط اخلاقی، استثمار و استعباد انسان ها در آنجا رایج بود.

گروهی از مردم مکّه که ندای اسلام را شنیده بودند، آرزومند استقرار حکومت اسلامی و دگرگون شدن آن اوضاع پلید و ناسالم بودند.

بانگ روحبخش توحید، و ندای دلنواز «لا اله الا الله» دل های آنان را تکان داده، و موقعیّت بت ها در قلوبشان سست شده، و اوضاع و احوال گذشته، و رژیم جاهلیّت در نگاه آنان محکوم گردید. و دیگر زور سرنیزه نمی توانست آن وضع را استوار نگاه دارد، و از نفوذ دین خدا در دل این آرزومندان جلوگیری کند.

رمضان در تاریخ، ص: ۱۰۸

روز به روز اشتیاق پذیرش اسلام بیشتر می شد و همه جا سخن از اسلام و محمّد صلّی الله علیه وآله وسلّم بود.

از این رو، امثال ابوسفیان در میان چنین مردمی جایگاهی نداشتند و دلباختگان ندای اسلام حاضر به شنیدن سخنان گمراه کننده آنان نبودند.

مردم مکّه تا سال هشتم هجرت، در برابر دعوت پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم به توحید و یکتاپرستی، مخالفت و مقاومت می کردند و از خرافات و بت ها و پیکره ها حمایت می نمودند.

شاید لشکرکشی و فتح این شهر مقدّس و نجات مسجدالحرام، و خانه کعبه و تطهیر آن از لوث اصنام و پرستش بت ها، پیش از این، با یک جنگ بزرگ و خونین و دادن تلفات و کشتار زیاد، امکان داشت؛ ولی گویا تقدیر نبود که پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم این شهر مقدّس را- که یگانه دژ محکم مشرکان، و مرکز تحریکات و جنگ ها و مخالفت ها علیه اسلام بود- با چنان جنگ خونینی فتح نماید.

مردم این شهر، تا آنجا که می توانستند رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم را اذیّت کردند، و مانع از پیشرفت دین خدا و آیین توحید شدند؛ و حتّی پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم و مؤمنان را در فشار اقتصادی قرار داده و ارتباط خود را با آنان قطع کرده، و به مدّت سه سال آن حضرت را به همراه خویشاوندانش در «شعب ابی طالب» محصور کردند، و عاقبت، نقشه قتل پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را طرح کردند؛ گر چه آن حضرت به امر خدا با کمک و یاری و از خودگذشتگی و فداکاری تاریخی علی علیه السّلام

به مدینه طیّبه هجرت فرمود، و از اجرای طرح ننگین نامردمان و کفّار در امان ماند.

آیا نباید شهری که قدر پیامبر خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم را نشناخت، هر چه زودتر فتح شود؟ و مردمش به خاطر جرایم و جنایاتی که مرتکب شدند به کیفر برسند، تا

رمضان در تاریخ، ص: ۱۰۹

سبب تسکین آلام درونی ستمدیدگان گردد و بر آن همه زخم ها و جراحات وارده بر قلب پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم مرهمی گذارده شود؟

به نظر مردم عادّی اقتضا می کرد یاد دورانی که پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم از سوی آن مردم مورد آزار و اذیّت قرار می گرفت، موجب گردد که آن حضرت هر چه زودتر اهل مکّه را مجازات کرده و از آنها انتقام بگیرد و شوکت و قدرت و نیروی خود را به آن ها نشان داده، و شهر و دیار و زنان و اموالشان را به عنوان غنایم جنگی میان سپاه خود تقسیم کند؛ امّا پیامبر اسلام، پیامبر رحمت بود و آیات:

(وَما ارْسَلْناکَ الّا رَحْمَةً لِّلْعالَمینَ [۱۵۵]

(وَإِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیم [۱۵۶]

در خطاب به ایشان نازل شده بود.

از کینه توزی و گرفتن انتقام منزّه و مبرّا بود؛ هرگز برای گرفتن انتقام یا مقابله به مثل لشکرکشی نمی کرد.

خواستار خیر برای عموم و توفیق و سعادت و هدایت برای دشمنانش بود توبه وحشی را قبول کرد و با خوشرویی از هر یک از دشمنانش که دین اسلام را می پذیرفت، استقبال نمود.

برای اثبات سخن خویش و حاکم کردن عرب بر عجم یا قبیله ای بر قبیله دیگر، پیکار نمی کرد. هدف تمام اقدامات وی، از قیام و جنگ و صلح، عالمگیر نمودن نام خداوند متعال بود.

(وَجَعَلَ کَلِمَةَ الَّذینَ کَفَرُوا السُّفْلی وَکَلِمَةُ اللهِ
هِیَ الْعُلْیا)[۱۵۷]

رمضان در تاریخ، ص: ۱۱۰

خداست که برتر است.

او برای آزادی انسان ها، گسترش حق و عدالت، رواج دین توحید و رساندن دعوت خدا به جهانیان بپا خاسته، و از اینکه در جنگ و صلح اندیشه های شخصی داشته باشد، مبرّا بود؛ و به همین جهت، در فتح مکّه شتاب نداشت و منتظر امر خدا و فرصت مناسب بود.

مکّه شهری است مقدّس؛ زیارتگاه و قبله گاه هزاران میلیون انسان در مرور قرون و اعصار بوده و خواهد بود.

قرآن مجید از این شهر، از مسجدالحرام و خانه کعبه که به معماری خلیل الرّحمان، جدّ پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم و همکاری اسماعیل ذبیح، به امر خدا ساخته شده- تجلیل کرده است. چرا که یکی از بزرگترین و شکوهمندترین شعائر اسلامی در این شهر و اطراف آن عرفات و مَشْعَرُ الحرام و مِنی- باید برگزار شود.

با این اوصاف، آیا بهتر نبود که این شهر، خودش تسلیم شود؟ و فتح این شهر، با فتح قلوب مردم آن توأم باشد؟! و آیا بهتر نبود که برای فتح این شهر، خون های زیادی ریخته نشود؟!

در سال حُدَیْبیّه، بعضی از افراد که از مقاصد پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم آگاه نبودند، اصرار داشتند که با توجّه به قدرت

سپاه اسلام و توانایی آن بر آزاد کردن مکّه، شهر را با توسّل به جنگ هر چند خونین- فتح کنند؛ امّا پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم که شکیبا، حلیم و بردبار بود، در آن سال چنین مأموریّتی از جانب خداوند نداشت. هر چند چشم پوشی از تسخیر مکّه بر مسلمانان گران بود و جاهلان و منافقان زبان به اعتراض گشودند.

پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم تا سال هشتم هجرت، که کار اسلام در شبه جزیره بالا گرفت، صبر کرد؛ و قبایل و جماعاتی که در بیرون مکّه بودند به آن گرویده، و اسلام

رمضان در تاریخ، ص: ۱۱۱

را از جان و دل پذیرفتند.

شهر مکّه تنها مانده و دیگر نگاهداری آن در ظلمت کفر و شرک و آن رژیم فاسد، برای مشرکانی چون ابوسفیان دشوار بود.

خورشید عالمتاب اسلام، تمام صحرا و بیرون مکّه و شهرهای عربستان را روشن کرده، و به نقاط دور پرتو افکن شده از ورای دیوارها و پرده های ضخیمی که ابوسفیان ها به دور مکّه کشیده بودند، به داخل شهر و خانه ها و دل های مردم مکّه نفوذ یافته و قلوب تاریک را روشن می ساخت.

آوازه جامعه آزاد و انسانی اسلام و برنامه ها و تعالیم نجاتبخش آن، مردم مکّه را به قبول اسلام تشویق می کرد و مقاومت ابوسفیان و حزب وی، نمی توانست شهر مکّه را در کفر و شرک نگاه دارد.

علاوه بر این قریش، در چنین موقعیّتی پیمان شکنی نموده، عهد خود را با رسول خدا نقض کرده و به کمک قبیله «بنی بکر» برخاسته و بر قبیله «بنی خُزاعه» که هم پیمان با رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم بودند، شبیخون زدند و بیست نفر از بنی خزاعه کشته شدند؛ و «عَمْرو بنِ سالم خزاعی» با چهل تن از مردم خزاعه به مدینه آمد و شکایت خود را از بنی بکر، در ضمن قصیده ای به عرض رسانده، دادخواهی نمودند.

در این هنگام و فرصت مناسب، به امر خدا پیامبر گرامی اسلام صلّی الله علیه وآله وسلّم با ده هزار نفر از مسلمانان آهنگ شهر مکّه فرمود.

ابوسفیان وگروه او از مخالفت و مقاومت نا امید شده و مکّه بدون هیچ مقاومتِ قابل توجّهی آزاد شد، و به دین خدا و آیین جدید و قوانین آزادیبخش اسلام گروید.

پیامبر خدا در حالی که سوره «انّا فَتَحْنا» را قرائت می فرمود، وارد مکّه و مسجد الحرام شد، و خانه کعبه از بت ها پاک گردید.

رمضان در تاریخ، ص: ۱۱۲

خانه کعبه

لِلْعالَمینَ فِیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ مَقامُ ابْراهیمَ [۱۵۸]

مقام ابراهیم است.

کعبه، اوّلین خانه ای است که به منظور پرستش خدای یگانه و برای عموم بشر، از سیاه و سفید، عرب و عجم، زن و مرد، عالم و جاهل، فقیر و غنی و همه اصناف و طبقات و رنگ ها و نژادها ساخته شده تا در آنجا همه در عالیترین مظاهر برادری و برابری، خدا را بپرستند و امتیازات قبیله ای و نژادی و جغرافیایی را کنار گذارده، جامه های کبر و نخوتِ امپراطوری و سلطنتی و گردنکشی و استثمار خلق خدا را از خود خلع کنند.

این خانه با همه شرافت و عظمت، به مرور ایّام به صورت بزرگترین نمایشگاه بت پرستی و نیایش در برابر پیکره ها در آمده بود؛ از این رو رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم وقتی به مکّه رسید و از مرکب فرود آمد، پیش از هر کار به شکستن اصنام و اوثان

پرداخت.

سیصد و شصت بت در اطراف خانه کعبه نصب بود که از میان آنها «بُت هبل» را بزرگتر می دانستند.

بت ها را در زمین محکم و استوار کرده بودند. پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم با چوبی به آنها اشاره می کرد، یا گوشه کمان در چشم آنها می خلانید، و این آیه را قرائت می فرمود:

(وَقُلْ جآءَ الْحَقَّ وَزَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلِ كانَ زَهُوقاً)[۱۵۹]

شدنی است.»

بت ها با آن اشاره بر روی زمین سرنگون می شدند. بر حسب روایت «ارشاد»، این سیصدو شصت بت را با رصاص به هم بسته بودند.

پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم از علی علیه السّلام مشتی سنگ ریزه گرفته و بر آنها زد و آیه «قُلْ جاءَ الْحَقّ ...»

رمضان در تاریخ، ص: ۱۱۳

را قرائت نمود، همه بت ها به رو افتادند؛ سپس همه را از مسجد بیرون بردند و شکستند.

بت پرستی و پیکره پرستی

پیکره پرستی که در عصر ما رایج شده و در میادین و مواضع دیگر، پیکره اشخاص را قرار داده و در روزهای معیّنی در برابر آن پیکره، تعظیم و نیایش به جای می آورند، از همان اندیشه پستِ بت پرستی بر می خیزد؛ یعنی اگر عین بت پرستی نباشد، ریشه آن با بت پرستی در یک مزبله و مرداب قرار دارد.

آری، بدترین و زشت ترین مظهر انحطاط فکری بشر، بت پرستی و پیکره پرستی و نیایش در برابر بت و پیکره افراد است که اسلام، به شدّت با آن به مبارزه برخاست.

پرستش انسان و پرستش پیکره او، نشانه پستی اندیشه و منافی شرافتِ انسانیّت است، و با توحید در عبادت، که اسلام به جهان عرضه می دارد- سازگار نیست.

در مرور اعصار، به شهادت تاریخ، افرادی مانند فرعون و شدّاد، مردم را به پرستش و تملّق گویی و کرنش در برابر خود، و ساختن پیکره هاشان مجبور می کردند.

همه پیامبران بر ضدِّ این رویّه برخاستند و بشر را هشدار داده و ندای: (ما هذِهِ التَّماثيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَها عاكِفُونَ [۱۶۰] را سر دادند.

انبیاء (علیهم السلام) این اعمال را از مظاهر کبر و نخوت، خودخواهی و خودپسندی بشر و تحقیر دیگران دانسته و محکوم میکردند.

اسلام، پیکره پرستی و پیکره سازی را حرام و ممنوع ساخت، و آثار آن هم سرانجام باید به وسیله اسلام از بین برود.

رمضان در تاریخ، ص: ۱۱۴

پیامبر عزیز اسلام، در آن هنگام که این فتحِ آشکارا و ارزنده، نصیب دین خدا شد و با ده هزار سوار، و رؤسای قبایل به مکّه آمد، بر سر سفره نان خشک و سرکه نشت و در نهایتِ تواضع و فروتنی زندگی می کرد. و لباس وخوراک و مرکب وی آن قدر ساده بود که هر بیننده ای از آن، غرق در شگفتی می شد.

علی (علیه السلام) بر دوش پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

ابر دوش پیغمبر پاک رای خدا دست سود و خداوند پای

برای انداختن چند بت بزرگ از فراز دیوار کعبه، به فرمان پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم امیرالمؤمنین علیه السّلام پا بر کتف پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم گذارد و بت ها را به زیر افکند و این گونه، پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را در این عمل شکوهمند و افتخار آمیز، یاری داد.

***

قیلَ لی قُلْ لِعَلِی مَدْحا حُبُّهُ یَخْمَدُ ناراً مُؤْحَدَةقُلْتُ هَلْ امْدَحُ مَنْ، فی فَضْلِه صارَ ذُو اللُّبِ الی انْ عَبَدَه

وَالنَّبِی الْمُصْطَفی قالَ لَنا لَیْلَةَ الْمُعْراجِ لَمّا صَعَدَهوَضَعَ اللهُ عَلی ظَهْری یَدَا فَارانِی الْقَلْبَ انْ قَدْ بَرَدَه

وَعَلِی واضِعٌ رِجْلَیْهِ لی بِمَکان وَضَعَ اللهُ یَدَه

: به من گفتند که در مدح علی علیه السّلام شعری بگو؛ زیرا که محبّت علی، آتش بی سابقه را خاموش می کند. گفتم: مدح کسی را می گویم که عقل از زیادی فضلش بر پرستش او رسیده و پیامبر برگزیده به ما گفت که: در شب معراج وقتی به آسمان رفتم، خداوند بر پشت من دستی گذاشت که در نتیجه آن، قلب من سرد شد، و علی علیه السّلام دو پای اش را در همان مکان گذاشت که خداوند دستش را در همان جا گذارده بود.

رمضان در تاریخ، ص: ۱۱۵

عفو و گذشتی بی نظیر در تاریخ

همه می دانند که مردم مکّه تا چه حد، پیامبر عزیز خدا و یاران و اصحاب ایشان را آزار داده و از استهزا و تمسخر و تکذیب و جسارت و بی ادبی های قولی و عملی کوتاهی نکردند. او و یارانش را در «شِعبِ ابی طالب» محصور و در فشار اقتصادی و منع آذوقه گذاردند و گروهی از مؤمنان، ناچار به حبشه هجرت کردند.

پس از آن همه آزار و اذیّت، برای کشتن پیامبر خدا هم پیمان شدند و حتّی وقتی رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم ترک وطن و حرم کرد و به یثرب هجرت فرمود، باز هم از اذیّت او دست بر نداشتند و به سوی او لشگر کشی کردند.

در این شرایط، پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم این شهر را فتح می کند. خانه و دیار و همه چیز مردم این شهر در اختیار سپاه اسلام در آمده و هر فرمانی را که پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم درباره آنها بدهد، فوراً و بدون چون و چرا اجرا می شود.

اگر بفرماید: «الْقَتْل»، همه اهل مکّه کشته می شوند؛ و یا بفرماید: «النَّهْب»، تمام اموالشان به غارت می رود؛ و یا «الْاسْر»، همه را اسیر می سازند؛ ولی آن معدن حلم و گذشت و عفو و رحمت، وقتی شنید که «سعد» می گوید:

الْیَوْمَ یَوْمَ الْمَلْحَمَه الْیَوْمَ تُسْتَحَلُّ الْحُرْمَةَ[۱۶۱]

فرمود:

«بَلِ الْیَوْمَ یَوْمَ الْمَرْحَمَةِ

[۱۶۲]»

و به علی علیه السّلام فرمود: «سعد را دریاب، ولِواء را از او بگیر و با رفق و مدارا وارد مکّه شو.»

وقتی رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم وارد مکّه شد،

رمضان در تاریخ، ص: ۱۱۶

بزرگان قریش گمان می کردند، همه قتل عام می شوند؛ ولی پیغمبر خدا بر در خانه معظم کعبه ایستاد وگفت:

جُنْدَهُ وَهَزَمَ الْاحْزابَ وَحدْه»[۱۶۳]

گروه ها را نابود ساخت.

سپس خطاب به آنها فرمود:

«ماذا تَقُولُون، وَماذا تَظُنُّونَ؟»

: چه می گویید، و چه گمان می برید؟

«سُهیل بن عُمَر» عرض کرد:

«نَقُولُ خَیْراً، وَنَظُنُّ خَیْراً. اخٌ کَریمٌ وَابْنُ اخ کَریم قَدْ قَدَرْتَ»

برادری کریم و پسر برادر کریمی هستی که بر ما قدرت یافته ای.

رسول خدا و مظهر رحمت، از این سخنان رقت فرمود و دیدگان وی اشک آلود شد.

مردم مکّه که پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را به این حال دیدند، صدایشان به گریه بلند شد و زار می گریستند.

آنگاه حضرت فرمود: من آن گویم که برادرم یوسف گفت:

اذْهَبُوا فَانْتُمُ الطُّلَقاءُ»[۱۶۴]

رحم کننده ترین رحم کنندگان است. بروید، همه آزادید.

اعلانِ آزادی و مساوات حقوقی

پس از این اعلان عفو و گذشت، رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم خطبه ای خواند و حمد ثنای خدا را به جای آورد و از شنوندگان خواست که سخنانش را به کسانی که غایب هستند، برسانند.

فرمود:

اتْقیکُمْ واطْوَعُکُمْ لِلهِ ...»[۱۶۵]

پدران و خویشاوندان را از میان برد.

رمضان در تاریخ، ص: ۱۱۷

خدا بیشتر اطاعت کند.

در مسجِد خیف هم خطبه ای خواند، و در ضمن آن فرمود:

یَسْعی بِذِمَّتِهِمْ ادْناهُمْ»[۱۶۶]

که از ضعیفانشان بر گردن آنان است، تلاش می کنند.

و به روایتی این آیه را هم قرائت کرد:

وَقبائِلَ لِتَعارَفُوا إنَّ اکْرَمَکُمْ عِنْدَاللهِ أَتْقیکُمْ)[۱۶۷]

شماست. بی تردید، خداوند دانای آگاه است.

به این وسیله، مساوات همه اصناف و طبقات و افراد را در دنیایی که در هیچ نقطه ای از نقاط آن، برابری و مساوات وجود نداشت، اعلام کرد؛ و سیّد قُرَیشی را با سیاهِ حبشی و عرب را با عجم در حقوق و کسب فضیلت و امتیاز تقوا و علم و معرفت، برابر ساخت، و برنامه ای را که از روز اوّل به مردم عرضه می داشت، در مکّه نیز اعلام کرد و از همین جا کاخ های رفیع و عظیم سلاطین را که در روم ومداین، بر اساس استعبادِ بشر و امتیازاتِ موهوم و با اتلافِ نفس ها و بیچاره و محروم کردن خلایق ساخته شده و همواره

در آنجا، بزم های عیش و نوش و باده، گسترده می شد، ویران ساخت؛ و عالیترین نظام انسانی را به بشریّت پیشنهاد کرد.

زنده باد محمّد، رسولِ خدا!

درود بر آن پیشوای بزرگ انسان ها!

درود بر یگانه آزاد کننده بشر!

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد

رمضان در تاریخ، ص: ۱۱۸

فصل نهم: شهادت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

اشاره

یکی از حوادث بزرگ ماه رمضان که سیر تاریخ اسلام را
تغییر داد- شهادت مولای متقیّان، امیر مؤمنان، علی علیه السّلام بود.

با شهادت آن بزرگوار، اسلام تنها نگهبان دلسوز و یگانه حامی واقعی خود را از دست داد و مسلمانان از برکت وجود پیشوایی محبوب، زمامداری عادل، امامی عالم، رهبری رؤوف و مهربان محروم شدند، و امواج بلایا و فتنه ها از هر سو آنها را احاطه کرد.

ضربت «ابن ملجم مرادی» ضربتی بود که بر پیکر اسلام، عدالت، حرّیّت و فضیلت و بر پیکر تمام اهداف عالی انسانی وارد شد.

به مناسبت این حادثه بسیار ناگوار و مصیبت جانکاه و برای آشنایی با ارزش تعالیم نجاتبخش اسلام و مفاهیم تشیّع و برای درک بیشتر بزرگی جنایت ابن ملجم، چند جلوه از شخصیّت عظیم و بی نظیر علی علیه السّلام را با اعتراف به قصور و عدم لیاقت خویش، زینت بخش این کتاب قرار می دهیم.

وصی و خلیفه پیامبر (علیه السلام)

در اوایل بعثت پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم هنوز مردم، دین جدید را به عنوان یک رویداد جدّی و پایدار قبول نکرده، و تحقّق چنین وعده هایی را محال و غیر ممکن می دانستند و رسالت پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را باور نداشتند.

در این زمان بعضی از خویشاوندان آن حضرت با او به مخالفت برخاستند و برخی دیگر از آن وضعیّت اظهار نگرانی می کردند؛ زیرا می دیدند محمّد صلّی الله علیه وآله وسلّم با دست تهی از مال دنیا و نداشتن اعوان و انصار و لشکر و سپاه، علیه بت ها و خدایان قبایل و رؤسا، زورمندان و توانگران، استعمارگران و ستمکاران، ساحران، رباخواران و جنایتکاران، و علیه فساد اوضاع و عادات قیام کرده و همه را به ترک این روش ها دعوت می کند و پیروزی خود را یک امر مسلّم می

رمضان در تاریخ، ص: ۱۱۹

داند.

شاید بسیاری از آنها می پنداشتند که قطعاً صدای محمّد صلّی الله علیه وآله وسلّم خاموش شده و کلمه «الله اکبر» و «لا اله الّا الله» دل های خیل کثیر بت پرستان را فتح نخواهد کرد، و از سرنوشتی که محمّد صلّی الله علیه وآله وسلّم پیش رو داشت و نیز را تضعیف موقعیّت خویش در میان قبایل دیگر، بیمناک بودند.

آنان می گفتند: چگونه گفتن کلمه «لا اله الّا الله» باعث ایجاد خضوع در عرب و عجم و دستیابی به گنج های قیصر و کسری خواهد شد؟ و چگونه این همه نفاق و اختلاف و بیگانگی، به دوستی و اتّحاد و یگانگی مبدّل می شود و نظم نوین و عالی اسلامی و قانون و حکومت الهی جایگزین همه بی نظمی ها و بی قانونی ها و حکومت زور و خودکامگی خواهد شد؟

محمّد صلّی الله علیه وآله وسلّم را می دیدند که نه ثروتی دارد و نه سپاه و لشگری؛ ولی می خواهد به مردم همه چیز بدهد؛ از جمله: آزادی، عزّت نفس، استقلال، اخلاق فاضله، برادری و مساوات.

می گوید: شما کلمه توحید را بگویید، شرک را رها کرده، پرستش بت ها را ترک نمایید، صاحب همه چیز می شوید و سروری، سیادت، عزّت، شوکت، حقوق انسانی و عدالت و ... نصیب شما می شود.

آنها نمی دانستند که کلمه «لا اله الّا الله» منبع تمام خیرات و مبرّات است، و از ثمرات عقیده به توحید بی اطّلاع بودند.

کلمه توحید، کلمه آزادی، عدالت و مساوات و شرافت و فضیلت است؛ کلمه ای است که اخوّت و برادری را در بین مردم برقرار کرده و بهترین حکومت را که حکومت دموکراسی، در برابر آن بی ارزش است، تأسیس می کند؛ و تمام اختلافات طبقاتی و نژادی و مالی و اجتماعی را از میان برداشته و همه را برابر و مساوی می سازد.

رمضان در تاریخ، ص: ۱۲۰

آنها نمی دانستند که این کلمه از زمین و آسمان سنگینتر است،[۱۶۸] و هیچ کلمه دیگری با آن برابری نمی کند و هر پرده ای را پاره می سازد.[۱۶۹]

بسیاری نیز این دعوت را با امتیازات و مقامات، استثمار، عادات نکوهیده و روشی که به آن خو گرفته بودند، مخالف دیده و نمی توانستند از منافع شخصی خود دست بردارند و در ردیف سایر بندگان خدا در صف واحد قرار گیرند.

نمی توانستند (یعنی نمی خواستند) تکبّرها و نخوت ها را زیر پا گذارده و با زیردستان خویش، خود را برابر قرار دهند.

به همین جهت و دلایلی از این قبیل، با پیشرفتِ دینِ توحید از همان ابتدای راه، مبارزه کردند؛ کارشکنی نمودند و پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم را آزار داده و مسخره می کردند.

پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم در برابر آن مردم، و نیز در مقابل جناح بندی ها و همه رنج ها و مصائب، پایدار ایستاد؛ و برای هدایت جامعه و برچیدن بت پرستی در کوتاه ترین زمان ممکن و آزاد ساختن انسان ها، کوشش و تلاش می کرد.

رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم در عین اینکه برای پایداری خویش در امر دعوت نیازمند کمک هیچکس نبود، برای پیشبرد قصدش، به همکاری دیگران احتیاج داشت؛ زیرا رسالت و بعثت او برای مردم بود. بنابراین پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم نمی توانست از مردم چشم بپوشد و همکاری آنها را نادیده بگیرد.

او به یک معاون، قائم مقام واقعی، و کسی که فکر، رسالت و هدف او را درک کرده و دوست بدارد و در راه آن فداکاری و از خود گذشتگی داشته باشد، احتیاج

رمضان در تاریخ، ص: ۱۲۱

داشت؛ کسی که از تمام مردم شبه جزیره عربستان و تمام مردم دنیا بهتر است.

طبعاً کسی غیر از علی علیه السّلام این شرایط را دارا نبود. این نتیجه ای است که با مطالعه منصفانه تاریخ اسلام و تاریخ رجال اسلام و صحابه، به دست می آید.

علی علیه السّلام همان کسی است که پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم او را از کودکی با آواز دلنواز و ملکوتی خود می خوابانید و نوازش می کرد و پرورش می داد؛ همان کسی که در غار حرا هنگامی که پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم به پرستش و عبادت خدا

و تفکّر مشغول بود، او را همراهی می کرد. علی علیه السّلام همان کسی است که پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم تمام علوم خویش را به او آموخت تا نسخه ای از اصل باشد.

او که موحّد به دنیا آمد، موحّد از این جهان گذشت، و به پرستش بت ها آلوده نگردید. هرگز در اسلام کسی به سابقه او نمی رسد و هیچگاه از پیامبر و دین و روش او جدا نشد و حتّی هفت سال بیش از دیگران با پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم نماز خواند.[۱۷۰] چنانچه در روایت است، رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمود: «ملایکه بر من و علی هفت سال صلوات می فرستادند؛ برای اینکه با من احدی غیر از او نماز نمی گذارد.»[۱۷۱]

از «عنیف کندی» روایت شده است که گفت:

بازرگان بودم و در مراسم حج به مکّه آمدم، در خانه عبّاس بن عبدالمطّلب منزل کردم. وقتی من و عبّاس با هم بودیم، دیدیم مردی آمد و رو به کعبه کرد، سپس پسری آمد و بر سمت راست او ایستاد، و زنی آمد و پشت سر او ایستاد، رکوع و سجود به جایی آوردند؛ و سر برداشتند. من به عبّاس گفتم:

رمضان در تاریخ، ص: ۱۲۲

موضوع بزرگی است؟

عبّاس نیز گفت: امر عظیمی است.

این محمّد برادر زاده من است؛ می گوید: خدا او را به رسالت برانگیخته است و اینکه گنج های کسری و قیصر به دست کسانی که به او ایمان آورند، فتح می شود؛ و این پسر، برادر زاده ام، علی بن ابی طالب، است. و این زن، همسر او، خدیجه بنت خُوَیلد است.

و نظیر این حکایت را «عبدالله بن مسعود» نیز روایت کرده است، و در پایان آن از عبّاس روایت کرده که گفت: «بر روی زمین، غیر از این سه نفر احدی که خدا را به این دین بپرستند، وجود ندارد.»[۱۷۲]

علی علیه السّلام از همان آغاز بعثت، به خلافت و جانشینی پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم معرّفی شد.

پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم مأمور شد خویشاوندان نزدیک خود را بخواند و انذار کند:

(وَانْذِرْ عَشیرَتَکَ الْاَقْرَبین [۱۷۳]

: و خویشان نزدیکت را انذار کن

بر حسب روایات متعدّد و معتبر، پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم بنی هاشم را که چهل نفر بودند، دعوت کرده و به علی علیه السّلام امر فرمود که غذای اندکی که برای بیش از یک نفر کافی نبود، تهیّه کرد.

تمام چهل نفر از آن غذا خوردند و سیر شدند و از ظرف شیری که آن هم بیش از یک نفر را سیراب نمی کرد، به همه شیر نوشاند تا سیراب شدند و پیش از آنکه رسولِ خدا زبان به سخن باز کند، ابولهب خویشاوندان را متفرّق کرد.

سپس روز دیگر آنها را باز دعوت نمود. وقتی طعام و شیر را تناول کردند، رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم به آنها فرمود:

رمضان در تاریخ، ص: ۱۲۳

«ای بنی عبدالمطّلب! به خدا سوگند، من جوانمردی از عرب را نمی شناسم که برای قومش چیزی فاضلتر از آنچه من برای شما آورده ام، آورده باشد.

من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام؛ خدا به من امر فرموده است شما را به سوی او بخوانم.

پس کدام یک از شما به من ایمان می آورد، و مرا در امرِ رسالت یاری می کند، تا برادر، وصی، وزیر و خلیفه من براهل من، بعد از

من باشد.

بنابر بعضی از روایات، تا سه مرتبه فرمود و هر سه بار کسی به جز علی علیه السّلام جواب نداد.

پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمود:

«انَّ هذا اخی، وَوَصِیّی وَ وَزیری وَخَلیفَتی فیکُم فَاسْمَعُوا لَهُ وَاطیعُوا»[۱۷۴]

: به درستی که علی علیه السّلام برادر و وصی و وزیر و خلیفه

من است؛ سخن او را بشنوید و از او اطاعت کنید.

آن جماعت برخاستند و در حالی که می خندیدند، به ابوطالب گفتند: «تو را امر کرد که از پسرت اطاعت کنی.»[۱۷۵]

بدین صورت خلافت و جانشینی علی علیه السّلام به همگان ابلاغ شد، و بعد از آن نیز در موقعیّت های دیگری، این انتخاب به طور صریح اعلام شد، تا زمانی که در سال «حجّهٔ الوداع» پس از نزول آیه مبارکه:

بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ)[۱۷۶]

مردم نگاه می دارد.

رمضان در تاریخ، ص: ۱۲۴

در آن مجمع عمومی نیز، به امر مؤکّد خدا مسأله خلافت و جانشینی رسماً اعلام گردید و امیر المؤمنین علیه السّلام به این سمت برگزیده و منصوب شد.[۱۷۷]

سیره شیخین اعتبار ندارد

مردان صریح و آزاد و حق پرست، همواره غرامت آزادیخواهی و صداقت و حقیقت خود را می پردازند. و از طریق حقیقت منحرف نمی شوند و بابت حقّ و درستی و راستی، بهای سنگینی را متحمّل می شوند.

اینان برای اینکه دروغ نگویند و مردم را فریب ندهند و از مسیر تقوای سیاسی بیرون نروند یا به خلف وعده ای ناچار نشوند، بسا می شود که از فرصت ها و موقعیّت های حسّاس و پست های بزرگ و مقام هایی که به آنها پیشنهاد می شود، صرفنظر کنند.

اسلام، دین حقیقت و عدالت و صداقت است. چنانچه در قرآن آمده است:

الْوالِدَیْنِ وَالْاَقْرَبینِ)[۱۷۸]

] شما [باشد.

امیرالمؤمنین علیه السّلام نیز می فرماید:

حَیْثُ یَنْفَعُکَ»[۱۷۹]

ضرر توست بر دروغی که به نفع توست.

یکی از عللِ عمده غلبه ظاهری اهل باطل، بر اهل حق این است که آنان (اهل باطل) به هر نیرنگی دست می زنند؛ مردم را فریب می دهند؛ دروغ می گویند؛ وعده های پوچ و دروغین می دهند؛ افراد را با رشوه و مقام می خرند؛ هر حقّی را پایمال می کنند؛ افراد حقّه باز وخائن و جنایتکار را به مزدوری می گیرند و به هر کار ننگ و خلاف شرافتی تن در می دهند. همه این اعمال

رمضان در تاریخ، ص: ۱۲۵

را انجام می دهند، برای اینکه حریف را شکست دهند، و به هدف خویش دست یابند.

این کارهـا در منطقشان جایز است؛ چون مقصـدشان ریاست، حکومت و غلبه دشـمن است. امّا اهل حق که مردمانی آزاده و صادق هسـتند، از به کـار بردن این اعمـال شـیطانی خودداری می نمایـد و برای اینـان، نتیجه ای که با اعمال نیرنگ و فریب و کلاهبرداری بدست میآید، نه تنها پیروزی نیست، بلکه عین مغلوبیّت است.

اگر اهـل حق ظـاهراً شـکست بخورنـد، مغلوبیّتشـان نه به علّت ضـعفِ روش و سوء سـیاست آنهـا، و نه به علّت قوّت روش و حُسـن سیاستِ اهل باطل است؛ بلکه به شرایط محیط و موقعیّت و اوضاع و احوال اجتماعی و رشد فکری و تربیتی جامعه بستگی دارد.

در جوامعی که مردم آن غافل هسـتند و از نظر فکری چنـدان رشـد نیافته اند، اهل باطل می توانند با دَغلبازی و حیله گری و تزویر و ریا جلو بیفتند و مردم ساده و بی خبر را به دام اندازند.

امّا اهل حق، هرگز برای رسـیدن به پیروزی، به نیرنگ و حقّه بازی و دروغ متوسّل نمی شونـد و مردم را اغفال و گمراه نمی کنند و خلاف حقیقت نمی گویند، چون هدفشان بنیان حکومت حق و تربیت مردم بر آیین حقیقت است.

این حکومتی است که رهبر آن می فرماید:

اعْصِی اللهِ فی نَمْلَهْ اسْلُبُها جِلْبَ شَعیرهْ ما فَعَلْتُ».[۱۸۰]

نخواهم کرد.

در تاریـخ پر از عـبرت اسـلام، یکی از نمونه هـای این دو گروه، موقعیّت و جایگـاهی بود که برای دو فرد سرشـناس یعنی علی علیه السّلام و عثمان پیش آمد؛ که یکی برای نپذیرفتن یک بدعت و صراحت، و ترک مُسامحه و مجامله، از حقّ مسلّم خود برکنار شد و دیگری با قبول رسمی آن

رمضان در تاریخ، ص: ۱۲۶

بدعت و تعهّدی که به آن وفا نکرد، به اجبار، والی مردم شد.

چنانکه می دانیم، وقتی عمر متوجّه شـد که ضـربت «ابولؤلؤ» او را رهسـپار عالم جزا کرده است، بدعت تازه ای به کار بست و روش بی سابقه ای را مقرّر کرد که نه زمامداری خود و نه زمامداری سلفش ابوبکر- بر آن اصل استوار بود.

توضیح آنکه چنانکه می دانیم، ابوبکر به اسم انتخاب و اجماع روی کار آمد! ولی خودش در هنگام مرگ، از اجماع و حقّ انتخاب امّت جلوگیری کرد و عُمر را به خلاصت تعیین نمود. «عمر» هم موقع مرگ بدعت دیگری به کار بست؛ و این بود که تعیین خلافت را به شورای شش نفری واگذار کرد و سایر امّت را از اظهار رأی محروم نمود.

بـدیهی است که هر سه روش به این دلیـل بـود که خلیفه منصـوب و معیّن شـده از جـانب پیغمـبر صـلّی الله علیه وآله وسـلّم را کنـار بگذارند.

آنها نخست، مسأله بیعت و اجماع امّت را مطرح کردند؛ زیرا مشخّص بود که اگر بر این اساس موضوع با حضور علی علیه السّلام به مشورت گذارده شود و علی علیه السّـلام مداخله نماید، نمی توانند به سرعت، ابوبکر را انتخاب کنند و با وجود علی علیه السّـلام و راهنمای یهایی که آن حضـرت می فرمود، ابوبکر انتخاب نمی شـد. از این رو آنها موضوع را در غیاب علی علیه السّـلام و سایر بنی هاشم، یکطرفه خاتمه دادند، و چون ابوبکر می دانست که با اجماعِ امّت، عمر انتخاب نمی شود و علی علیه السّلام روی کار خواهد آمـد، حقِّ انتخاب و اجماعی را که خودش بر اساس آن زمانـدار شـده بود، از تمام امّت سـلب کرد و شـخصاً عمر را به ولایتعهـدی خود معیّن نمود.

عمر نیز هنگام مرگ چون می دانست اگر تصمیم در مورد خلافت به مردم واگذار شود، انتخاب علی علیه السّلام

رمضان در تاریخ، ص: ۱۲۷

قطعی است، شورای شش نفره ای را پیشنهاد کرد؛ تا علی علیه السّلام در آن شورا برکنار شود؛ و با این عمل، ضربه جبران ناپذیری را به اسلام و اهداف اسلامی وارد ساخت؛ به طوری که «سیّد قطب» از این مسأله اظهار تأسّف می کند که رهبر لایق و شایسته و نمونه ای مثل علی علیه السّلام خانه نشین شد و مرد نالایق و ضعیف و بی شخصیّتی مانند عثمان زمامدار مسلمانان گردید.

اقدام عمر و دستوراتی که در این مورد صادر کرد، به چندین علّت، عملی غیر شرعی و جرم بود که ما در مقام بیانِ نقاط ضعف و تخلّفات شرعی او نیستیم.

در این قسمت می خواهیم گوشه ای از شورای شش نفری و مَظهر دو هدف و روش متضادّ آنان را شرح دهیم.

عمر، شورا را در اختیارِ «عبدالرّحمن بن عوف»- که شوهر خواهر عثمان بود گذارد. زیرا به «ابی طلحه انصاری» دستور داد: اگر پنج نفر اتّفاق کردند و یک نفر مخالفت کرد، گردن آن یک نفر را بزن و اگر چهار نفر اتّفاق کردند و دو نفر رأی مخالف دادند، گردن آن دو نفر را بزن و اگر سه نفر بر یک رأی، و سه نفر دیگر بر رأی دیگر اتّفاق کردند، رأی آن سه نفری را که «عبدالرّحمن ابن عوف» در بین آنها است، در نظر بگیر؛ و اگر سه نفر دیگر از رأی خود برنگشتند، گردن آنان رابزن!! (واقعاً عجیب است).

در این شورا معلوم بود چهار یا پنج نفر از این شش نفر که عمر، سوابق آنان را با علی علیه السّلام خوب می دانست- به آن حضرت رأی نمی دهند؛ زیرا طلحه که با علی علیه السّلام دشمن بود و «عبدالرّحمن بن عوف»، علاوه بر دشمنی با آن حضرت، شوهر خواهر عثمان نیز بود.

«سعد وقّاص» علاوه بر انحراف از علی علیه السّلام از قبیله «عبدالرّحمن بن عوف» و تحت نفوذ رأی او بود.

بالاخره به گونه ای این شش نفر انتخاب شده بودند که به فرض اگر سه نفر به علی علیه السّلام رأی می

رمضان در تاریخ، ص: ۱۲۸

دادند، چون «عبدالرّحمن بن عوف» در بین آنها نبود، رأی ایشان بی اعتبار بود.

این شورا با این شکل و ترتیب و با این برنامه عجیب و غریب و مغرضانه شروع به کار کرد.

طلحه، به عثمان رأی داد و زبیر به علی علیه السّلام و سعد وقّاص به عبدالرّحمن بن عوف رأی دادند.

بنابراین سه نفر کنار رفتند و سه نفر باقی ماندند، علی علیه السّلام و عبدالرحمن و عثمان و نقشه مرموز عمر باقی ماندند.

با این همه، چون عبدالرّحمن از وجاهت و آبروی خود می ترسید و می دانست که اگر بدون عذر و دلیل، شخص نالایق و بی علم و بی کفایتی را از بنی امیّه که همواره قبیله ای ضدّ اسلام و پیغمبر بودند- بر کسی چون علی علیه السّلام که برادر و وصی و پسر عموی پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم و یگانه وارث علوم آن حضرت و فاتح غزوات و صاحب آن همه مناقب و فضایل بود برگزینند، مورد طعن و لعن و تنفّر عمومی واقع می شود و احساسات را علیه خود تحریک می کند و همه می فهمند که در این انتخاب، غیر از رعایت خویشاوندی، مصلحتی از مصالح اسلام و مسلمین در نظر گرفته نشده و خیانتش آشکار می شود، سرانجام برای جلب نظر قبیله «تیم» و «عدی» و طرفداران ابوبکر و عمر، دست به نیرنگ عجیبی زد تا بهانه ای به دست آورد و علی علیه السّلام را کنار بگذارد.

عبدالرّحمن و گروهش که می دانستند علی علیه السّلام مرد حق است و غیر از کلمه حق، چیز دیگری بر زبانش جاری نمی شود و روشی را که دین اسلام نیاورده باشد، نمی پذیرد و هیچ گونه بدعتی را امضاء نمی کند؛ و می خواهد اسلام، بی پیرایه و خالص و پاک باقی بماند. بنابراین طرحی ریختند و شرطی برای بیعت عبدالرّحمن معیّن کردند که برای علی علیه السّلام به هیچ وجه قابل

رمضان در تاریخ، ص: ۱۲۹

قبول نبود.

آنها علاوه بر شرط عمل به کتاب خدا و سنّت پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم عمل به سیره ابوبکر و عمر را نیز افزودند و همین

شرط بود که برای علی علیه السّلام قابل قبول نبود؛ زیرا اوّلًا، عمل به کتاب خدا و سنّت پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم کافی است و در آن نقصی نیست که با سیره این دو نفر تکمیل شود.

ثانیاً، معتبر شمردن سیره این دو در امور اسلام و شرع، بدعت و تصرّف در حریم دین و مآخذ احکام است.

ثالثاً، سیره این دو از کجا معتبر شده است که شخصی مانند امیرالمؤمنین علیه السّلام ملزم به تبعیّت از آنها باشد.

رابعاً، در سیره این دو، روش های ضدّ اسلامی صریحی وجود داشت که نمی توان روش آن ها را برای دیگران حجّت و دلیل قرار داد.

خامساً، با اینکه در سیره خودِ این دو، در مواردی تضاد واقع شده است، چگونه برای آیندگان، هر دو سیره معتبر می شود؟!

سادساً، مگر نه عمر بن الخطّاب و گروهش، رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم را از نوشتن وصیّتی که امّت پس از آن هرگز گمراه نشوند، مانع شدند (چنانچه در معتبرترین کتب اهل سنّت است) و آن جسارتی را که قلم از تحریرش شرم دارد، به مقام مقدّس رسالت کرده و عذرشان این بود که «حَسبُنا کتابَ الله»؛ کتاب خدا ما را بس است. پس چگونه اینک کتاب و سنّت پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم کافی نمی شود و سیره شیخین را هم اضافه می کنند؟!

آیا غیر از این است که هر شخص عادلی گواهی می دهد که این افراد، به اسلام و مسلمین خیانت کرده، و اغراض کثیف و ریاست مآبانه خود را بر مصالح عالیه اسلام مقدّم داشته اند؟

آری، قبول این شرط و صدها شرط ناحق و باطل دیگر،

رمضان در تاریخ، ص: ۱۳۰

برای افرادی مثل عثمان آسان است؛ زیرا چه مانعی دارد؛ امروز قبول می کنند و فردا که مسلّط بر اوضاع شدند به هیچ کدام عمل نمی کنند!

در نهایت، به این صورت، این بازی سیاسی و نیرنگ آن افراد اغفالگر و عوامفریب و این داستان خیانت و این صفحه سیاه تاریخ پایان پذیرفت.

عبدالرّحمن، خطاب به علی علیه السّلام گفت: به کتاب خدا و سنّت پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم و سیره شیخین ابوبکر و عمر- با تو بیعت می کنم.

علی علیه السّلام فرمود: «بلکه به کتاب خدا و سنّت رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم و اجتهاد رأی خودم.»

عبدالرّحمن رو به سوی عثمان کرد و همان پیشنهاد را به او داد؛ عثمان پذیرفت.

عبدالرحمن بار دیگر رو به علی علیه السّلام کرد، پیشنهاد و شرط عمل به سیره شیخین را تکرار کرد.

علی علیه السّلام آن را رد کرد و همان پاسخ اوّل را فرمود.

دوباره رو به عثمان کرد و به او پیشنهاد داد و عثمان بدون قید و شرط پذیرفت.

برای سومین بار رو به علی کرد و شرط بیعت را عرضه داشت.

علی علیه السّلام بر جواب اول چیزی اضافه نفرمود.

سپس عبدالرّحمن با عثمان بیعت کرد و گفت: السَّلامُ عَلَیْکَ یا امیرَ الْمُؤْمِنینَ [۱۸۱]

عبدالرّحمن می دانست که اگر هزار مرتبه آن پیشنهاد تکرار شود، علی علیه السّلام نخواهد پذیرفت و چنین بدعت

رمضان در تاریخ، ص: ۱۳۱

بزرگی را که تصرّف در اساس و مأخذ و متن رسالت اسلام است، قبول نخواهد کرد؛ ولی برای عثمان قبول این پیشنهاد، اشکالی

پیش نمی آورد؛ چون نه مقیّد به حفظ مبانی و اصول و تعالیم اسلام بود و نه به تعهّداتی که می کرد ملزم و پایبند بود؛ بنابراین، بدعت را امضاء کرد و نه تنها به کتاب خدا و سنّت رسول خدا عمل نکرد، بلکه اعتنایی به روش ابوبکر و عمر نیز نمود. امّا در این میدان و در این جایگاه، بر همگان مسلّم و معلوم شد که علی علیه السّلام تا چه حد به حفظ اصول اسلام پایبند است و هرگز پایمال شدن این اصول را وسیله ای برای رسیدن به مقام و زمامداری قرار نخواهد داد.[۱۸۲]

در ضمن، علی علیه السّلام با این عمل، به طور رسمی و آشکارا، به قیمت ترک خلافت و امارت، اعتبار سیره ابوبکر و عمر را رد کرد و اسلام را از محدوده افکار و اهوای آن ها خارج ساخت.

زمامداری علی (علیه السلام)

روش حکومت و زمامداری در اسلام و رابطه حکومت و جامعه، بر اساس مساوات، عدالت، احترام، رعایت حقوق همگان، توجّه به آزادی افراد، همکاری های صمیمانه و حذف تشریفات بیهوده قرار دارد.

در اسلام فردی حاکم است که مسؤولیّتش از دیگران بیشتر و خطیرتر باشد. حاکم مانند برادری مهربان و خادمی دلسوز و امین، وظیفه خود را انجام می دهد و حکومت را وسیله اشباع غرایز حیوانی و کبر و نخوت قرار نمی دهد.

حاکم نمی تواند خود یا خویشانش را بر دیگران ترجیح دهد یا زندگی پرتجمّلی داشته باشد؛ یا الگوی زندگیاش

رمضان در تاریخ، ص: ۱۳۲

را کسری و قیصر قرار دهد؛ یا بیش از حقّ خود از بیت المال بردارد و با این اعمال، از مردم ساده و محروم فاصله بگیرد.

حاکم باید به قدری به مردم نزدیک باشد که هر کس در هر رتبه و مقامی که باشد، ساده و بی پیرایه در مجلس او بنشیند و از جانب دیگران تحقیر نشود.

حکومت در جامعه اسلامی باید سرچشمه درخشان عدالت اسلام بوده و از هر گونه استبداد و استثمار، پاک و منزّه باشد.

حکومت علی علیه السّلام نشان دهنده تمام این اصول و روشنترین تجلّی حکومت به تمام معنی انسانی و معرّف حقیقی روح عدالت و مساوات اسلام بود.

علی علیه السّلام تنها کسی بود که بعد از پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم به اهداف و تعالیم اسلام آگاه بود. او آیینه تمام نمای نظام اسلام، عدالت اسلام و همه برنامه های اسلام بود. از این جهت، حکومتش نیز روشنگر مفاهیم اسلامی در حکومت وسیاست و اداره اجتماع و احترام به اصول آزادی و مساوات بود. او زمامداری بود که حوایج خود را شخصاً عهده‌دار می شد.

هر گاه امام به بازار می رفت و کالایی می خرید، خودش آن را به منزل حمل می کرد. گاهی اوقات در حالی که بیت المال مسلمین در اختیارش بود، شمشیر خود را در معرض فروش می گذارد.

ایشان همواره با ضعیفان و بینوایان مصاحبت داشت و از آن ها دلجویی می کرد و به کارها و شکایات و مظالم، شخصاً رسیدگی می نمود. نان جو می خورد و از غذاهای لذیذ تناول نمی کرد، و می فرمود:

«عَلِّلِ النَّفْسَ بِالْقُنُوعِ وَالا طَلَبَتْ مِنْکَ فَوْقَ ما یَکْفیها»[۱۸۳]

: نفست را به صفت قناعت مداوا کن، و الّا از تو

رمضان در تاریخ، ص: ۱۳۳

چیزی طلب می کند که تو توان کفایت کردن آن را نداری.

امام لباس خود را وصله مى زد و جامه وصله دار مى پوشيد و مى فرمود:

«يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ وَتَذُلُّ بِهِ النَّفْسُ وَيَقْتَدى بِهِ الْمُؤْمِنُون»[۱۸۴]

: قلب انسان به وسيله لباس مندرس، فروتنى مى يابد، و نفس انسان خوار مى شود و ديگر مؤمنين نيز از اين روش درس مى گيرند.

هنگامى كه آن حضرت به سوى شام مى رفت، دهقانان انباز ايشان را ديدند، پياده شدند و مراسمى انجام دادند. حضرت فرمود: اين چه كارى است كه انجام داديد؟

گفتند: مراسمى است كه با آن به اميران (زمامداران) احترام مى كنيم.

مولا فرمود:

«وَاللهِ ما يَنْتَفِعُ بِهذا اَمَراؤُكُمْ»[۱۸۵]

سودى نمى برند.

شما خود را در دنيا به رنج و زحمت مى اندازيد و در آخرت به اين كار، شقى و بدبخت مى شويد.

وقتى يكى از افراد، در حالى كه حضرت، سوار بودند چند قدمى به عنوان احترام، پياده امير مؤمنان را مشايعت كرد. اين عمل بر خاطر مَعدلت مآثِرِ آن حضرت گران آمد، فرمود:

«ارْجِعْ فَاِنَّ مَشْى مِثْلِكَ مَعَ مِثْلى لِلْوالى وَمَذِلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِ»[۱۸۶]

مؤمن، خوارى و ذلّت است.

يعنى اين گونه رفتار و احترام، باد در بينى اوليا و

رمضان در تاريخ، ص: ۱۳۴

زمامداران مى اندازد و آنان را به نخوت و تكبّر تشويق مى كند و كرامت و شرافت و عزّت نفس مؤمن را تباه مى سازد.

مدح و ثناى بى مورد

يكى از اصحاب، در مدح و ثناى آن حضرت بسيار سخن گفت مولا آن را از او نپذيرفت و به او و ديگران تذكّر داد كه برنامه حكومتى او، برنامه هايى كه اسلام آن را مى رانده است، نيست. و از اين مدح ها و سپاس ها، ناراحت است و دوست ندارد از كسى اين ثنا خوانى ها را بشنود؛ زيرا خداوند در حمد و سپاس و نيايش و عظمت و كبريا، از هر كس سزاوارتر است.

آرى، اين ثنا خوانى هاى رو در رو، در حضور زمامداران، ادوار «اكاسِرِه» و «قياصِرِه» را كه اسلام پشت سر گذارده، تجديد مى كند.

از جمله، آن حضرت فرمود: با من آن گونه كه با ستمكاران وجبّاران سخن گفته مى شود، سخن نگوييد و از من آن گونه كه در حضور پادشاهان تحفّظ كرده مى شود، تحفّظ نكنيد (آنچه را مى خواهيد با الفاظ و عبارات عادى بيان داريد.) و تملّق و چاپلوسى ننماييد و گمان نكنيد كه من از شنيدن سخن حق ناراحت مى شوم.

تا به اينجا كه مى فرمايد:

«فَاِنَّما اَنَا وانْتُمْ عَبيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبٍّ لا رَبَّ غَيْرُهُ»[۱۸۷]

پروردگارى كه پروردگارى غير از او نيست.

به نظر ما تمام حسن روابط حكومت با جامعه در درك همين جمله است كه حاكم به راستى در يابد كه در بندگى، هيچ برترى بر

رعایایش ندارد و همه بنده و مملوک پروردگار جهان می باشند. اینجاست که همه توقّعات بی

رمضان در تاریخ، ص: ۱۳۵

جا از بین می رود؛ تمام تکبرها، خودخواهی ها، فرعونیّت ها و فخر فروشی ها نابود می شود؛ تمام تشریفات حذف می گردد و وجود حاکم، الگوی تواضع و فروتنی و ادب نسبت به رعایا می شود. و اگر رعیّت هم این معنی عالی را درک کند، وجودش سرشار از عزّت نفس و شرافت می شود و از تملّق و نیایش و نسبت دادن عناوین و القاب و مدایح بی معنی، ابا میورزد؛ در نتیجه عالیترین روابط بین جامعه و حکومت برقرار می گردد.

سند افتخار بشریّت و زنده ترین برنامه زمامداری

یکی از اسناد مهمّ افتخار جامعه اسلام مخصوصاً تشیّع، عهدنامه امیر مؤمنان علیه السّلام به «مالک اشتر» علیه الرحمه- است که پس از قریب به هزار و چهارصد سال، همچنان معتبرترین اعلامیّه حقوق بشر است.

جملات و عبارات این عهدنامه، در هر یک از قسمت های مختلف مملکتداری و توجّه به حقوق جامعه و حفظ جنبه های مختلف، ارزنده و جالب و اعجاز آمیز است.

این عهدنامه در گذشته و حال، مورد بررسی دانشمندان و حکیمان بزرگ واقع شده و شرح های بسیاری بر آن نگاشته اند که از جمله شرح «توفیق الفکیکی» به نام «الرّاعی والرّعیّه» است.

یادی از آیت الله بروجردی- قدّس سرّه-

روزی از روزها که طبق معمول به محضر استاد بزرگ آیت الله العظمی آقای بروجردی قدّس سرّه- مشرّف شدم، در حالی که از آن سرچشمه علم استفاده می کردم، استاد بزرگوار نامه ای را که همان روز به ایشان رسیده بود، به من مرحمت کردند.

نامه را گرفتم و مطالعه نمودم. آن چه از نامه در خاطرم باقی مانده است، به طور خلاصه به این مضمون

رمضان در تاریخ، ص: ۱۳۶

بود:[۱۸۸]

شخصی مسیحی، کاتب و استاد لبنانی، «جورج جرداق» به محضر آیت الله نوشته بود: من درباره تاریخ زندگی امام علی علیه السّلام مطالعات بسیار کرده ام و این حقیقت را دریافتم که همه اصولی که در دنیای متمدّن معاصر، مورد قبول و اتّفاق ملل و امم واقع شده و اساس ترقّی و زندگی انسانی شناخته می شود، از زندگی امام، دستورات، روش و رفتار آن حضرت استفاده می شود و علمای اسلام، آنچنان که باید (البتّه این نظر اوست) به این اصول بر نخورده، و یا آنچنان که باید آن را تشریح نکرده اند.

علمای غرب نیز این مطلب را کتمان کرده اند؛ چون نخواسته اند قبول کنند که شخصیّتی در شرق، مظهر و مبیّن تمام این اصول باشد، و من سزاوار ندیدم که چنین شخصیّتی در شرق باشد، و شأن و منزلت و حقّش مجهول بماند؛ بنابراین، این کتاب را نگاشتم، و چون من مسیحی هستم، کسی نمی تواند مرا به تعصّب متّهم کند.

نیز نوشته بود که شما را شایسته ترین شخصیّتی یافته ام که این کتاب را به او اهدا کنم. بنابراین آن را به شما اهدا می کنم و شما پس از مطالعه، تصدیق می کنید که:

«انّی انْصَفْتُ الْامامَ بَعْضَ الْانْصافِ»[۱۸۹]؛

به درستی که من مرز دادگری را در داوری درباره امام مراعات کردم.

مرحوم استاد، منتظر وصول کتاب بودند که هنوز نرسیده بود.

به عرض رساندم که کتاب ان شاء الله تعالی- می رسد؛ ولی همین نامه نیز از نظر مطالب و اعترافاتی که در آن

رمضان در تاریخ، ص: ۱۳۷

است، سند مهمّی می باشد.

کتاب رسید. نام کتاب،

«الْامام علی صَوتُ الْعدالَهِ الانسانِیَّه»

بود؛ که در یک جلد چاپ شده بود و اخیراً به وضع فعلی در چند جلد در آمده است.

حضرت آیت الله پس از آن که انـدکی فرصت یافتنـد، کتـاب را مطـالعه کردنـد و به من نیز امر فرمودنـد که از ابتـدا تا پایان آن را مطالعه کنم و هر جا که اشتباهی به نظرم آمد، یادداشت نمایم.

من هم به فرمایش استاد آن را مطالعه کرده و آن موارد را یادداشت نمودم و به محضرشان تقدیم کردم.

از جمله مطالب ارزنده ای که در آن کتاب خواندم، بررسی عهدنامه مالک اشتر و مقایسه آن با اعلامیّه حقوق بشر بود.[۱۹۰]

این دانشـمند مسـیحی، مـوادّ اعلامـیّه حقوق بشـر را نوشـته ودر مقابـل هر مـادّه ای جمله ای از این عهـدنامه را قرار داده است و می گویـد: این اعلامـیّه حقوق بشـر است، و این هم عهـدنامه امام به مالک اشتر. هر دو را که ملاحظه می کنیم، می بینیم در تمام مواد، جملات عهدنامه کاملتر و رساتر است؛ با این تفاوت که:

۱- اعلامیّه حقوق بشـر را در عصـری که به اصـطلاح، دنیا پیشرفت کرده، نوشته اند و پس از چند مرتبه تکمیل، به صورت فعلی در آمده است؛ امّا علی علیه السّـلام عهدنامه را بیش از سیزده قرن قبل در موقعی که این حقوق، مطرح و مورد توجّه نبوده است، مرقوم فرمود.

۲- در اطراف موادّ این عهدنامه و مضمون و الفاظ و متن آن، علمای حقوق و دانشمندان کشورهای مختلف اظهار

رمضان در تاریخ، ص: ۱۳۸

نظر کرده و بررسی ها نموده، و در روزنامه ها در معرض افکار عموم گذاردند، و با اشتراک مساعی آن را نوشتند.

امّا امام علیه السّـلام شخصاً و بدون اینکه با احدی مشورت کرده باشد، هنگامی که مالک اشتر را به حکومت مصر معیّن فرمود، این عهدنامه را نوشت.

۳- اینان وقتی اعلامیّه حقوق بشـر را نوشـتند، هر چه توانسـتند بر سر ملل دنیا، به خصوص ملل ضعیف و استعمار زده و محروم منّت گذارده و به آن افتخار کردند.

در حالی که امام در اعلام این حقوق برای بشر به احدی منّت نمی گذاشت، و آن را انجام وظیفه می دانست.

۴- کسانی که اعلامیّه حقوق بشـر را به دنیا عرضه داشـتند، و خود را بنیانگذار آن (البتّه به دروغ) معرّفی نمودند، خودشان برای این اعلامیّه احترامی قایل نیستند؛ و در موقعی که پای منافعشان در بین باشد، موادّ آن را زیر پا می گذارند و به آن عمل نمی کنند.

امّا امام علیه السّلام به شهادت تاریخ، خودش در عمل به این عهدنامه پیش قدمتر بود، و از موادّ آن هرگز تخلّف نفرمود.

درباره شخصیّت عظیم علی علیه السّلام هر چه کلام تعقیب شود، به نهایت نمی رسد.

با اینکه هزاران کتاب در مورد شخصیّت آن حضرت نوشته شده، مرور زمان روز به روز وسعت و عظمت آن را آشکارتر می سازد؛ و هر کس در مطالعه تاریخ زنـدگی و فضـیلت آن حضـرت وارد می شود، خود را در برابر عظمت هایی تازه می بیند که گمان می

کند بر دیگران مجهول مانده است.

بنابراین ضمن عرض معذرت از خوانندگان، و اعتراف به قصور خود در اینجا کتاب را پایان می دهم و متذکّر می شویم که حوادث تاریخی ماه رمضان بیشتر از این است

رمضان در تاریخ، ص: ۱۳۹

که ما درباره اسرار و فلسفه آن بحث کرده ایم. و از نظر آنکه حجم کتاب زیاد نشود، به همین مقدار اکتفا شد.

امید است در فرصت دیگر درباره بقیّه حوادث، بحث را ادامه دهیم.

مُحَمَّد وَعَلی آلِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ»

---

[۱] (۱) سورهٔ یوسف، آیه ۱۱۱.

[۲] (۱) مسارالشیعه، ص ۲۷.

[۳] (۱)« ابوالفرج اصفهانی» در کتاب« مقاتل الطالبیین» به طور مفصل از این جنایات پرده برداشته است.

[۴] (۱) به نظر ما این علّت، یک علّت معقول و منطقی برای اقدام مأمون نیست؛ زیرا حکومت و خلافت، حقّ شرعی حضرت رضا علیه السّلام بود و قبول آن، از مقام آن حضرت چیزی نمی‌کاست؛ و مردم هم که به اهل بیت متوجّه بودند، برای آن که رهبری اسلام را حقّ شرعی آنان می‌دانستند و عقیده داشتند که پیشرفت اسلام در مسیر واقعی خود، وابسته به حکومت و رهبری امامان علیهم السّلام است؛ که از جانب خدا و رسول، برگزیده و تعیین شده‌اند و بدیهی است که هدف حکومت امامان، اصلاحات واقعی و تأمین عدالت اجتماعی و خیر و سعادت برای عموم است و هدف حکومت غاصبان و زورگویان، منافع شخصی و استبداد و استعمار است.

[۵] (۲) چنانچه از باب ۴۰« عیون» استفاده می‌شود، بعضی از همین جهت، از خود آن حضرت سؤال کردند و جواب شافی و کافی شنیدند.

[۶] (۱) سوره انبیاء، آیه ۲۶.

[۷] (۱) بحارالانوار، ج ۳، ص ۷، ح ۱۶.

[۸] (۱) ص ۲۰۳، چاپ دارالطباعهٔ.

[۹] (۲) نورالاصبار، ص ۱۴۰.

[۱۰] (۳) باب ۳۷.

[۱۱] (۴) باب اول، ص ۲۱ و ۲۲ و ۲۳.

[۱۲] (۱) ر. ک: مسارالشیعه.

[۱۳] (۲) مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۵۳.

[۱۴] (۳) کنزالفوائد کراجکی، ص ۷۹.

[۱۵] (۱) شرح نهج البلاغه« ابن حدید»، ص ۳۳۸، ج ۴، چاپ مصر.

[۱۶] (۱) ر. ک: تاریخ یعقوبی و منتهی الامال و ....

[۱۷] (۲) الغدیر، ج ۷، ص ۲۷۶.

[۱۸] (۱) کشف الیقین، ص ۹۳.

[۱۹] (۲) تاریخ یعقوبی، ص ۱۰، ج ۲- نور الابصار، ص ۶۹.

[۲۰] (۳) احتجاج، ح ۱، ص ۲۴۲.

[۲۱] (۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ص ۳۱۰، ج ۳، ط مصر.

[۲۲] (۱) نهج البلاغه« ابن حدید»، ج ۴، ص ۳۳۰ و ۳۳۱، چاپ مصر.

[۲۳] (۱) ابن هشام، ج ۱، ص ۲۵۹.

[۲۴] (۲) آنچه در تاریخ وفات حضرت خدیجه و حضرت ابی طالب نگاشتیم، موافق است با« مسارالشیعه» و بعضی کتاب های دیگر.« یعقوبی» وفات خدیجه را پیش از ابوطالب ثبت کرده است. برای اطّلاع از سایر اقوال، به کتابهای تاریخ و حدیث وتراجم مانند« اسد الغابهٔ»، ص ۱۹، ج ۱، مراجعه شود.

[۲۵] (۱) اهل البیت- توفیق ابو علم، ص ۱۰۲، ترجمه نقل به معنی.

[۲۶] (۱) اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۳۶ و کتب دیگر.

[۲۷] (۲) اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۳۶ و کتب دیگر.

[۲۸] (۱) اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۳۷- الاستیعاب، بهامش الاصابهٔ، ج ۴، ص ۲۸۴ و ۲۸۵.

[۲۹] (۲) اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۳۷- الاستیعاب، ج ۴، ص ۲۸۴.

[۳۰] (۳) الاصابهٔ، ج ۴، ص ۲۸۲- اسدالغابهٔ، ج ۵، ص ۴۳۸ و نظر این حدیث در تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶ ذکر شده است.

[۳۱] (۴) کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۲۴.

[۳۲] (۱) کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۲۴.

[۳۳] (۲) مسار الشیعه، ص ۲۸.

[۳۴] (۱) سوره انبیا، آیه ۹۲.

[۳۵] (۲) سوره زمر، آیه ۹.

[۳۶] (۳) سوره زمر، آیه ۱۹.

[۳۷] (۴) سوره زمر، آیه ۲۴.

[۳۸] (۱) سوره سجده، آیه ۱۸.

[۳۹] (۲) سوره محمّد، آیه ۱۴.

[۴۰] (۳) سوره توبه، آیه ۱۰۹.

[۴۱] (۴) سوره آل عمران، آیه ۱۶۲.

[۴۲] (۵) سوره ملک، آیه ۲۲.

[۴۳] (۶) سوره یونس، آیه ۳۵.

[۴۴] (۱) سوره رعد، آیه ۱۹.

[۴۵] (۲) سوره یونس، آیه ۶۲.

[۴۶] (۳) سوره حجرات، آیه ۱۳.

[۴۷] (۴) سوره رعد، آیه ۲۹.

[۴۸] (۵) سوره یونس، آیات ۶۳ و ۶۴.

[۴۹] (۶) سوره سجده، آیه ۱۹.

[۵۰] (۱) سوره ص، آیه ۲۸.

[۵۱] (۲) سوره اعراف، آیه ۱۵۸.

[۵۲] (۳) سوره حجّ، آیه ۱.

[۵۳] (۴) سوره فاطر، آیه ۳.

[۵۴] (۵) سوره یونس، آیه ۵۷.

[۵۵] (۱) سوره نساء، آیه ۱.

[۵۶] (۲) عدّه ای از مردم در آن عصر در انسانیّت زن شک داشتند و آنان که به نظر بلندتر نگاه می کردند، او را برزخ بین انسان و حیوان می شمردند، و می گفتند: زن، زن است، نه حیوان.

[۵۷] (۳) سوره حجرات، آیه ۱۳.

[۵۸] (۴) سوره آل عمران، آیه ۶۴: ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم.

[۵۹] (۱) روح الدّین الاسلامی، ص ۲۸۹.

[۶۰] (۱) یهود و نصاری می گفتند:« نَحْنُ ابْناءُ اللهِ وَاحِبّاؤُهُ»؛ ما پسران خدا و دوستان او هستیم.

[۶۱] (۲) سوره بقره، آیه ۱۱۱ و ۱۱۲.

[۶۲] (۳) اسراء، آیه ۷۰: به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم؛ و آنان را در خشکی و دریا] بر مرکب ها[برنشاندیم، و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم؛ و آنان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری آشکارا دادیم.

[۶۳] (۱) سوره حجرات، آیه ۱۰: در حقیقت مؤمنان با هم برادرند.

[۶۴] (۲) مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۱۵.

[۶۵] (۳) سفینة البحار، ج ۱، ص ۱۳.

[۶۶] (۴) سفینة البحار، ج ۱ ص ۱۳.

[۶۷] (۵) خوانندگان محترم، می توانند درباره این مطلب به کتب« سفینة البحار»، ج ۱، ص ۱۳،« بحار الانوار» و« دار السّلام» تألیف محدّث نوری مراجعه نمایند.

[۶۸] (۱) سوره انفال، آیه ۷۵.

[۶۹] (۲) در بحار، ص ۳۳۳، ج ۳۸، طبع جدید ب ۶۸، ص ۳۳۳، از« ابْن عُمَر» روایت شده است.

[۷۰] (۳) در بحار و سیره ابن هشام و کتب دیگر نقل شده است.

[۷۱] (۴) در کتاب بحار و امالی شیخ روایت شده است.

[۷۲] (۵) در سفینة البحار، ج ۱، ص ۱۲ روایت شده است.

[۷۳] (۱) این حدیث به حدیث« منزلت» شهرت دارد؛ و از خاصّه و عامّه به طریق متعدّد نقل شده است.

[۷۴] (۱) المسترشد، ص ۲۶۱.

[۷۵] (۲) سوره شعراء، آیه ۲۱۴: و خویشاوندان نزدیکت را هشدار ده.

[۷۶] (۱) مدارک و مصادر این حدیث را در« الغدیر»، ج ۲، ص ۲۷۸ تا ۲۸۴ و« خَصائِصُ الْوَحْیِ المُبین» تألیف« ابن بطریق»، ص ۶۲ بنگرید.

[۷۷] (۲) سیره« ابن هشام»، ص ۱۲۳ و ۱۲۴، ج ۲.

[۷۸] (۳) اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۶ و ۲۸.

[۷۹] (۱) ج ۱، ص ۳۱۸ تا ۳۳۷.

[۸۰] (۲) ص ۲۸.

[۸۱] (۳) ص ۱۶.

[۸۲] (۱) رئیس مجلس مسجد« السیّدة نفیسه»، وکیل« وزارة العدل» و ازدانشمندان مطّلع.

[۸۳] (۱) کشف الغمة، ج ۲، ص ۱۴۹.

[۸۴] (۱) مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۷۷.

[۸۵] (۲) مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۷۷.

[۸۶] (۳) مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۷۷.

[۸۷] (۱) مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۷۷.

[۸۸] (۱) بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۱۹.

[۸۹] (۲) بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۱۹.

[۹۰] (۱) سوره مؤمنون، آیه ۱۰۱.

[۹۱] (۲) سوره بقره، آیه ۲۵۵.

[۹۲] (۳) سوره اعراف، آیه ۱۵۶.

[۹۳] (۱) مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۸۰.

[۹۴] (۱) سوره انعام، آیه ۱۲۴.

[۹۵] (۱) سوره آل عمران، آیه ۱۳۴.

[۹۶] (۲) سوره فصلّت، آیه ۳۴.

[۹۷] (۱) اهل البیت، توفیق ابو عَلم، ص ۲۹۱- ۲۹۲.

[۹۸] (۱) اهل البیت، توفیق ابو عَلم، ص ۲۹۶.

[۹۹] (۱) خوانندگان محترم می توانند برای استفاده بیشتر از مطالب این قسمت به کتاب« اهل البیت» ص ۲۶۳ تا ۴۱۵ رجوع کنند.

[۱۰۰] (۲) سوره بقره، آیه ۲۰۸.

[۱۰۱] (۳) سوره حجرات، آیه ۱۰.

[۱۰۲] (۱) سوره نساء، آیه ۱۲۸.

[۱۰۳] (۲) نهج البلاغه، ج ۳، ص ۷۶.

[۱۰۴] (۳) سوره توبه، آیه ۴۰.

[۱۰۵] (۱) سوره قصص، آیه ۸۳.

[۱۰۶] (۱) سوره حج، آیه ۶۲.

[۱۰۷] (۱) نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۲۱۵.

[۱۰۸] (۱) کافی، ج ۸، ص ۱۱۰.

[۱۰۹] (۲) علی علیه السّلام- ملاحظه فرموده بود که چگونه به اتّهام شرکت در قتل عمر، خون سه نفر را ریختند و به اسم خونخواهی عثمان، ده ها هزار نفر را به کشتن دادند. بنابراین برای این که موضوع قتل آن حضرت، دستاویز قتل واتلاف نفوس و

خروج از قوانین اسلام، در قصاص نشود، چنین دستور داد که: درود ما و همه مردم عدالتخواه بر آن پیشوای دادگر داد گستر.

[۱۱۰] (۱) سوره مائده، آیه ۵۴: در راه خدا جهاد می کنند و از ملامت گر هراسی ندارند.

[۱۱۱] (۱)« بخاری» این روایت را در چهار موضع از کتاب خود، و« ابوداود» و« سنایی» و« ترمذی» در« سنن»، و« طیالسی» و« احمد» در« مسند» نقل کرده اند؛(رک:« مفتاح کنوز السّنه، ص ۱۶۰) ولی آنچه مورد اتّفاق همه است، این مضمون است:« انَّ ابْنی هذا سَیِّدٌ یُصْلِحُ اللّهُ بِهِ بَیْنَ فِئَتَیْنِ» اوْ« بَیْنَ فِئَتَیْنِ عَظیمَتَیْنِ»

: به درستی که این پسرم(امام مجتبی علیه السّلام-) آقایی است که خداوند به وسیله او بین دو گروه(بزرگ)، صلح می افکند. جاعلین حدیث و طرفداران بنی امیّه، این گونه نقل کرده اند:« بین دو گروه از مسلمانان صلح می افکند.»، در حالی که معاویه که بر علیه خلیفه و امام مسلمین(حضرت علی و امام مجتبی) شوریده، بنا بر سنّت نبوی و حتّی سیره شیخین، از اسلام خارج شده است؛ زیرا اجماع امّت بر بیعت با این دو امام بود و احتمال قوی، توسّط طرفداران بنی امیّه و معاویه جعل شده است. بنابراین، عبارات« مِنَ الْمُسْلِمینَ» صحّت ندارد.

برای مطالعه بیشتر ر. ک:« ترمذی»، ج ۳، ص ۳۱۶؛ و« اسدُ الْغابَه» ج ۲، ص ۱۲؛ و« مرآة الجنان»، ج ۱، ص ۱۲۲؛ و« کنوز الحقایق»، ج ۱، ص ۶۷.

[۱۱۲] (۱) اهل البیت، توفیق ابوعَلم، ص ۳۴۳.

[۱۱۳] (۱) نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۲۱۵: سوگند به خدا اگر شب را بر روی خار سعدان بگذرانم.

[۱۱۴] (۲) به کتاب« معاویة بن ابی سفیان فی المیزان» تألیف« عقّاد» مراجعه شود.

[۱۱۵] (۱) اهل البیت، ص ۳۴۰؛ بسیارری از مطالب این فصل اقتباس از این کتاب است.

[۱۱۶] (۱) برای شناختن شخصیّت کثیف معاویه به کتاب« النصایح الکافیه» و کتاب« معاویة بن ابی سفیان» که هر دو از تألیفات اهل سنّت است، مراجعه شود.

[۱۱۷] (۲) ص ۲۸.

[۱۱۸] (۳) آنچه درباره ولادت آن حضرت ذکر شد، همچنین با نظر« کلینی» در« کافی» مطابقت دارد: هر چند برخی ولادت آن حضرت را در هفدهم و برخی دیگر در نوزدهم این ماه تعیین کرده اند؛ وقولی نیز مبنی بر ولادت آن حضرت در ماه رجب وجود دارد. گفته می شود دعای معروف، حاکی از این ادعا ست.

[۱۱۹] (۴) این روایات، بر حسب استقصاءِ ناقص حقیر، از دویست و هفتاد متجاوز است.

[۱۲۰] (۱) اصول کافی ج ۱ ص ۳۲۲- تنقیح المقال ج ۲ ص ۲۷۲ و ۲۳۷.

[۱۲۱] (۲) ر. ک: به اصول کافی، ج ۱، در باب(الاشارة و النص علی ابی جعفر الثانی علیه السّلام-) و باب(مولد ابی جعفر محمّد بن علّی الثّانی علیه السّلام-).

[۱۲۲] (۳) شرح این مجلس مناظره تاریخی و بی نظیر، در کتب معتبر اهل سنّت مانند: صواعق، الاتحاف، نور الابصار، تذکرة الخواص و ... نقل شده و در کتب شیعه نیز مانند: مناقب ابن شهر آشوب، ارشاد و اعلام الوری و کشف الغمه و بیش از صدها کتاب حدیث و تراجم و تاریخ آمده است.

[۱۲۳] (۱) سوره مریم، آیه ۳۰.

[۱۲۴] (۲) سوره مریم، آیه ۱۲.

[۱۲۵] (۱) سوره فاطر، آیه ۳۲.

[۱۲۶] (۱) سوره توبه، آیه ۱۱۹: ای کسانی که ایمان آورده اید: از خدا پروا کنید و با راستان باشید.

[۱۲۷] (۲) سوره آل عمران، آیه ۱۰۵.

[۱۲۸] (۱) سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۶۰ و ۲۶۱.

[۱۲۹] (۲) سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۶۰ و ۲۶۱.

[۱۳۰] (۱) مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۲۵؛ بحار، ج ۱۹، ص ۲۲۱.

[۱۳۱] (۲) سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۵۳.

[۱۳۲] (۳) سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۵۴.

[۱۳۳] (۱)« گوستاولوبون» فرانسوی می گوید: همه مسلمانان جهان، حقیقت مذهب خود را در دو جمله که عبارت از لااله الّا الله محمّد رسول الله باشد بیان می کنند، که از حیث جامعیّت، اختصار و سادگی واقعاً حیرت انگیز است.

ونیز می گوید: راستی این است که در میان تمام مذاهب دنیا فقط اسلام می باشد که این تاج افتخار را بر سر نهاد و قبل از همه وحدانیّت صرف و خالص را در عالم انتشار داده است(تمدّن اسلام وعرب؛ ص ۱۳۰ و ۱۴۳).

[۱۳۴] (۱) سوره انفال، آیه ۴۹.

[۱۳۵] (۲) سوره آل عمران آیه ۱۳۹.

[۱۳۶] (۱) مَجمعُ الزوائِد، ص ۹۲، ج ۶، سیره حَلَبیّه، ج ۲، ص ۱۵۷- از ابن عبّاس ابن هشام، ص ۲۵۱، ج ۲.

[۱۳۷] (۲) السیّد عبد الحسین نُورالدّینِ العامِلی والهیکل، ص ۲۰.

[۱۳۸] (۳) ر. ک: السیّد عبدالحسین و نورالدّین والهیکل() ص ۲۶ و ۲۷ و ۲۸، و سیره ابن هشام ص ۳۵۵ تا ۳۴۴.

[۱۳۹] (۴) سوره حج، آیه ۱۹: این دو] گروه دشمنان یکدیگرند که درباره پروردگارشان با هم ستیزه می کنند.

[۱۴۰] (۱) تفسیر مجمع و تفاسیر دیگر و اسباب النّزُول واحدی ۲۳۱، و صحیح بخاری، کتاب« بِدْءُ الْخَلْق» و مُسلم، کتابِ« تفسیر».

[۱۴۱] (۲) حُلیَةُ الاولیاء، ج ۹، ص ۱۴۵.

[۱۴۲] (۳) ج ۲، ص ۱۹۷.

[۱۴۳] (۱) کَنْزُ العُمّال، ج ۵، ص ۲۷۳؛ ذخائِرُ الْعُقبی، ص ۶۸.

[۱۴۴] (۲) او آن کسی است که در یک شب درود فرستادند بر او میکاییل و جبرئیل؛ میکاییل همراه با هزار ملک و جبرئیل هم با هزار ملک؛ که اسرافیل به دنباله آنها آمد.

[۱۴۵] (۱) بنابه نقل« ابن سعد» در« طبقات».

[۱۴۶] (۲) مسند احمد، ج ۱، ص ۴۱۱.

[۱۴۷] (۳) مجمع الزّوائد، ص ۶۹، ج ۶ و کتب دیگر.

[۱۴۸] (۱) سوره انفال، آیه ۸: تا حق را ثابت، و باطل را نابود گرداند، هر چند بزهکاران خوش نداشته باشند.

[۱۴۹] (۱) سوره انبیاء، آیه ۹۲: این است امّت شما که امّتی یگانه است، و منم پروردگار شما، پس مرا بپرستید.

[۱۵۰] (۲) سوره فتح، آیه ۲۹: ونیز: بر کافران، سختگیر] و[با همدیگر مهربانند.

[۱۵۱] (۳) سوره مائده، آیه ۵۴:] اینان با مؤمنان، فروتن،] و[بر کافران سرافرازند.

[۱۵۲] (۱) مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۸.

[۱۵۳] (۲) سوره فتح، آیه ۱.

[۱۵۴] (۳) سوره قصص، آیه ۸۵.

[۱۵۵] (۱) سوره انبیاء، آیه ۱۰۷: و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

[۱۵۶] (۲) سوره قلم، آیه ۴: و راستی که تو را خویی والاست!

[۱۵۷] (۳) سوره توبه، آیه ۴۰.

[۱۵۸] (۱) سوره آل عمران، آیه ۹۷- ۹۶.

[۱۵۹] (۲) سوره اسراء، آیه ۸۱.

[۱۶۰] (۱) سوره انبیاء، آیه ۵۲:: این مجسمه هایی که شما ملازم آنها شده اید چیستند؟

[۱۶۱] (۱) امروز روز خون ریختن و کشتار است؛ امروز حرمت اهل مکّه حلال می شود.

[۱۶۲] (۲) امروز روز مهر و رحمت است.

[۱۶۳] (۱) کافی، ج ۴، ص ۲۲۵.

[۱۶۴] (۲) کافی، ج ۴، ص ۲۲۵.

[۱۶۵] (۳) کافی، ج ۸، ص ۲۴۶.

[۱۶۶] (۱) کافی، ج ۵، ص ۳۰.

[۱۶۷] (۲) سوره حجرات، آیه ۱۳.

[۱۶۸] (۱) ثَواب الاعْمال، ص ۱۵.

[۱۶۹] (۲) ثواب الاعمال، ص ۱۷.

[۱۷۰] (۱) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۶ و ۱۷.

[۱۷۱] (۲) اهل البیت، ص ۲۲۷ و ۲۲۸.

[۱۷۲] (۱) اهل البیت، ص ۲۲۸.

[۱۷۳] (۲) سوره شعرا، آیه ۲۱۴.

[۱۷۴] (۱) شرح الاخبار، ج ۲، ص ۲۵۰.

[۱۷۵] (۲)« مناقب ابن شهر آشوب»، ج ۲، ص ۲۴ و ۲۵ و ۲۶؛« بحار الانوار»، ج ۱۸، ص ۱۶۳ و ۱۸۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳؛ و تفسیر« مجمع البیان» و تفسیر« تبیان» و« مسند احمد»، ج ۴، ص ۲۸۱؛ و« حیاةُ محمّد»(هیکل)، طبع اول، و کتب دیگر و حتّی بعضی کتب خاور شناسان مانند« الْاَبْطالِ»،« توماس کارلایل».

[۱۷۶] (۳) سوره مائده، آیه ۶۷.

[۱۷۷] (۱) در این باره ر. ك: کتب و جوامع حدیث و تفسیر شیعه و اهل سنّت و عبقات و الغدیر.

[۱۷۸] (۲) سوره نساء، آیه ۱۳۵.

[۱۷۹] (۳) بحار، ج ۲، ص ۱۲۲، ح ۴۳.

[۱۸۰] (۱) نهج البلاغه، خطبه ۲۱۵.

[۱۸۱] (۱) عبدالرّحمن، بزرگترین خیانت ها را به اسلام و مسلمین مرتکب شد، و خود را مصداق این حدیث که در کتب اهل سنّت روایت است، گردانید:

قال رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه وآله وسلّم-: مَنِ اسْتَعْمَلَ رَجُلًا عَلی عِصابَهً وَفیهِمْ مَنْ هُوَ ارْضی لِلّهِ مِنْهُ فَقَدْ خانَ اللهَ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنینَ.(حقوق الانسان، ص ۷۲)

: هر کس مردی را بر فرماندهی گروهی به کار گمارد، در حالی که در میان آن گروه، فردی هست که خداوند به ریاست او خشنودتر باشد، به خدا و پیامبر و مؤمنین خیانت ورزیده است.

[۱۸۲] (۱) این است که آن موقف بزرگی که نویسنده معروف مصری« محمّد غزالی»، در کتاب« حقوق الانسان» تحت تأثیر آن قرار گرفته و آن را با موقف بسیار عالی و حسّاس دیگر از علی علیه السّلام- نقل نموده و به هر دو موقف افتخار کرده است(ص ۸۹).

[۱۸۳] (۱) مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۳۶۵.

[۱۸۴] (۱) شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳.

[۱۸۵] (۲) شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰.

[۱۸۶] (۳) شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۷.

[۱۸۷] (۱) چون این خطبه مشتمل بر مطالب عالیه ارزنده است، شایسته است که مورد کمال توجّه و دقّت اهل معرفت واقع شود؛ قسمت هایی از آن در نهج البلاغه، و متن کامل آن در روضه کافی روایت شده است.

[۱۸۸] (۱) چون فعلًا نامه در اختیار حقیر نیست و اکنون سال ها گذشته است، آن چه را می نویسم، تقریباً نقل به مضمون و خلاصه مطالب نامه است.

[۱۸۹] (۲) این جمله عین لفظ« جورج جرداق» است.

[۱۹۰] (۱) از آن زمان تا حال دیگر فرصت مراجعه به این کتاب را نیافته ام و اکنون هم که این قسمت را می نویسم، این کتاب را در اختیار ندارم. بنابراین آنچه را که نوشته ام، به صورت اقتباسی از آن کتاب عرضه می دارم.

خوانندگان عزیز می توانند برای مطالعه بیشتر به اصل یا ترجمه کتاب مراجعه فرمایند.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به

محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه اصفهان



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹